



# مصدق ، نفت ، کودتا

ترجمه و تالیف: محمود تقضلی



# مصدق، نفت، کودتا

ترجمه و تالیف: محمود تفضلی



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۵۸



مصدق، نفت، کودتا  
ترجمه و تالیف: محمود تقصی  
چاپ اول، ۱۳۵۸  
چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر، تهران  
حق چاپ محفوظ است.

## فهرست

۵	سخنی با خوانندگان
۹	نامه دکتر محمد مصدق
	نفت
۱۱	بخش یکم
	بخش دوم
۵۹	مجموعه چند نوشته درباره کودتای ۲۸ مرداد
۶۳	۱. کودتای ۲۸ مرداد
۷۳	۲. ۱۹۵۳: ایران
۸۳	۳. صعود مقاومت ناپذیر محمد رضا شاه ایران
۸۷	فرار محمد رضا
۱۰۷	سیاه شاه را نجات می دهد
۱۲۸	یادداشتی از مترجم
۱۳۵	۴. بخشی از کتاب «سیاه»
۱۳۷	کودتای «سیاه» در ایران
۱۴۳	۵. نگاهی به کودتای شوم ۲۸ مرداد
	پیوستها
۱۴۹	۱. آسانترین کودتا
۱۵۹	۲. چهار مقاله درباره مصدق
۱۶۱	گوشه ای مکتوم از تاریخ
۱۶۴	سالروز تصویب قانون خلعید از کمپانی نفت انگلیس یکی از اسنادی که مصدق را پیروز کرد و در کودتای
۱۶۶	۲۸ مرداد از دست رفته است.
۱۷۱	خاطره ای از مصدق در دادگاه لاهه

## سخنی کوتاه با خواننده

در جهان امروز ما «نفت» اهمیتی حیاتی دارد و به همین جهت ارزش اقتصادی و سیاسی عظیمی هم پیدا کرده است.

این اهمیت «نفت» موجب کشمکشها، تغییرها و زیر و رو شدنهای سیاسی و کودتاها و انقلابهای گوناگون در کشورهای نفتخیز شده است.

در ایران ما هم که از کشورهای عمده نفتخیز جهان است نهضت ملی از نفت جان گرفت و شادروان دکتر محمد مصدق با تکیه بر نفت و مبارزه با استثمار ظالمانه و غارتگرانه نفت توانست نهضت ملی ایران را به پیش براند و کار عظیم ملی شدن صنایع نفت ایران را انجام دهد.

بی تردید، ملی شدن صنایع نفت در ایران یکی از پر اهمیت ترین وقایع تاریخ وطن ماست که انعکاس آن در حوادث بعدی و در سراسر جهان اثر داشته است و مسلماً وقایع آن بصورت فصلی ممتاز و درخشان در تاریخ ملت ما باقی خواهد ماند.

در باره «نفت» و همچنین درباره دکتر مصدق و نهضت ملی ایران و کودتای ۲۸ مرداد که موجب سقوط حکومت مصدق گشت در زبانهای مختلف کتابها و رساله‌ها و مقاله‌های بسیار نوشته شده است که نمونه‌هایی از آنها در این مجموعه گردآوری و ترجمه و نقل شده است تا یکجا در اختیار خواننده فارسی زبان قرار گیرد.

یکی از نوشته‌های جالب در این باره فصلی است از کتاب شرح حال و سرگذشت «آنتونی ایدن» سیاستمدار نامدار انگلستان که توسط خود او نوشته شده است.

آنتونی ایدن که از رهبران سرشناس حزب محافظه کار انگلستان بود در زمان ملی شدن نفت ایران بوسیله دکتر مصدق و نهضت ملی ایران، وزارت امور خارجه انگلستان را عهده دار بود. در سال ۱۹۳۳ هم که قرارداد تازه‌ای درباره نفت ایران امضا شد معاونت وزارت امور خارجه انگلستان را بر عهده داشت و

بدین‌قرار مردی بود که در این ماجرای تاریخی نقشی عمده در مقابله با ایران بازی کرد بخصوص که کمی پس از آن زمان، بدنبال استعفای وینستون چرچیل از نخست‌وزیری بریتانیا، انتونی ایدن به‌مقام نخست‌وزیری انگلستان منصوب گشت و سرانجام پس از ناکامی در حمله‌ای که باتفاق فرانسه و اسرائیل بر ضد مصر و بخاطر ملی شدن کانال سوئز آغاز کرد ناگزیر گشت به‌بهانه بیماری از نخست‌وزیری کناره‌گیرد.

پس از این کناره‌گیری بود که آنتونی ایدن جلد دوم از شرح حال خود را بنام دایره کامل در سال ۱۹۶۰ نشر داد.

کتاب سرگذشت ایدن بلافاصله پس از انتشار در دو روزنامه بزرگ عصر تهران ترجمه و نشر یافت اما هنگام ترجمه فارسی یک فصل عمده آن به عنوان «نفت» که از هر فصل دیگر برای مردم ایران مهمتر و جالبتر بود حذف شد زیرا سانسوری که در آن زمان بر مطبوعات ایران تسلط داشت ترجمه و نشر آنرا اجازه نمی‌داد. با اینهمه این جمله از نوشته‌های ایدن در میان مردم ایران معروف شد و دهان‌بدهان می‌گشت که: «خبر سقوط مصدق در دوران نقاهتم به‌من رسید... آن شب را آرام و آسوده خوابیدم.»

سال بعد در وضع حکومت ایران تغییری پیش آمد و با تشکیل شدن کابینه دکتر امینی مطبوعات ایران تا اندازه‌ای و برای مدتی کوتاه از تسلط شوم و مستقیم سانسور آزاد شدند و من با استفاده از فرصت، فصل «نفت» از کتاب ایدن را ترجمه کردم. آن ترجمه ابتدا در خرداد ماه ۱۳۴۰ در روزنامه روزانه بامشاد چاپ شد که صبحها به‌مدیریت دوست و همکار دیرینم اسماعیل پوروالی نشر می‌یافت. بعد هم بلافاصله از تیرماه تا مرداد ماه ۱۳۴۰ در مجله هفتگی امید ایران که به‌مدیریت دوست و همکار دیگر مطبوعاتییم «علی اکبر صافی پور» منتشر می‌شد نقل گردید.

همان وقت در مقدمه‌ای که برای ترجمه این فصل کتاب ایدن نوشتم متذکر شدم:

تصور می‌شود باید این فصل مهم کتاب خاطرات ایدن که با تاریخ و سرنوشت ملت‌گرایی ما بستگی دارد نیز ترجمه شود و در معرض افکار مردم ایران قرار گیرد... نوشته‌های این مرد که در انگلستان مقاسی بسیار مهم داشته است و در هر حال نقشی تاریخی اجرا کرده است می‌تواند در تعیین خط‌مشی درست‌تری به مردم ایران کمک دهد تا سیاست بهتری برای آینده اتخاذ کنند...

مسلماً خوانندگان گرامی حوادث اوج گرفتن نهضت ملی سرفراز ایران را بیاد دارند یا شنیده‌اند و از شرح قهرمانیهای فرزندان دلیر وطن‌مان در راه یک آرمان بزرگ ملی با خبر هستند. اما جالب است که شرح این وقایع و حوادث را از قلم مردی که خود حریف مبارزه ملت ما بوده و با مقام وزارت اسورخارجه انگلستان نقش مؤثری در جریانهای ایران و موضوع نفت ایران داشته است بخوانند.

بدیهی است آنچه آقای ایدن نوشته است با اینکه بسیار جالب است و مقداری از جریانهای پشت پرده را روشن می‌سازد اما باز هم تمام اسناد و مدارک مربوط به این واقعه بزرگ و تاریخی را در بر ندارد. باید صبر کرد تا نوشته‌های مردان دیگری که دست‌اندرکار این ماجرا بودند و اسنادی که در صندوقهای مخفی و محرمانه وزارتخانه‌های اسورخارجه خفته است یک روز حقایق بیشتری را فاش سازد...

اینک خوشوقتم که لااقل همین قدر هم که هست مطالبی روشن می‌شود و من به سهم خود می‌توانم از این راه خدمتی ناچیز به مردم وطنم انجام دهم. امید است دیگران هم بتوانند دنباله کار را بگیرند و قدمهای دیگری در راه این منظور ملی بردارند...

ضمناً در همان مقدمه متذکر شدم که ترجمه این مطالب دلیل موافقت من و تأیید صحت و درستی آنها نیست و فقط از این روست که لازم می‌دانم هموطنان بدانند که دیگران و مخصوصاً کسانی که بصورتی دست‌اندرکار حوادث سرنوشت‌ساز ما بوده‌اند چه گفته‌اند و مسائل را چگونه تلقی کرده‌اند.

پس از نشر کاسل ترجمه فصل «نفت» از کتاب ایدن، بریده مجموع آن را همراه با یک نامه و نسخه‌ای از کتاب «اندیشه‌های نهرو» که بتازگی به چاپ رسانیده بودم برای شادروان دکتر مصدق فرستادم که در آن زمان در قریه «احمدآباد» نزدیک کرج سالهای زندان و انزوای خود را می‌گذراند.

شادروان دکتر مصدق با عنایت و توجهی که خاص خود او بود برای نامه من پاسخی لطف‌آمیز فرستاد که اکنون با کمال مباهات و افتخار متن آنرا همراه با تصویر دستخط خود او در اینجا می‌آورم:

بر روی پاکت:

خدمت جناب آقای محمود تفضلی ادام‌اله بقائه.

و در متن نامه:

قربانت گردم مرقومه مورخ ۲۴ شهریور بسا کتاب اندیشه‌های نهرو دو روز قبل باین جانب رسید و معلوم نشد نزدکی بوده که دستخوش این تأخیر شده است. آدرس جنابعالی که سؤال شد گفتند بخارج تشریف برده‌اید باین حال درصدد عرض جواب برسی‌آیم و امیدوارم باز بهمان وسیله ناعلموم بمقصد برسد و توفیق حاصل کند.

قبول بفرمائید تراوشهایی که در جامعه از شخص جنابعالی شده جالب این ارادتمند و اشخاصی مثل این جانب بوده است و هرچه گذشته است بر ارادتم افزوده است.

از ترجمه آن قسمت از کتاب «ایدن» راجع به ایران بتوسط شخص جنابعالی آن قدر خوشوقت نشدم که بتوانم شرح دهم چون که ترجمه اول است که در افکار مردم تأثیر میکند و اگر چیزی مغرضانه منتشر کنند بسیار مشکل است که بعد از افکار زدوده شود. با ترجمه فرانسوی کتاب که نزد این جانب بود مقایسه کردم. معلوم شد که با کمال صحت و امانت نقل شده است و قلباً صدآفرین گفتم و از خدا خواستم که امثال جنابعالی را در این مملکت محتاج زیاد کند و مردم بدینطریق به راه راست دلالت شوند.

و اما راجع به کتاب اندیشه‌های نهرو از آنوقت که با مرحوم «گاندی» همکاری داشتند و نامشان در جراید منتشر میشد نسبت بایشان ارادت قلبی داشته و بعد سعادت یاری کرد بوسیله جناب آقای دکتر تاراچند سفیر کبیر هند در ایران بمنصه ظهور رسد و تجدیدگردد. و از اینکه موقع تشریف فرمائی به طهران خواستند مرا سرافراز و در زندان دیداری از این اخلاصمند حقیقی بعمل آورند ولی مورد موافقت بعضی قرار نگرفت بسیار غصه خوردم و افسرده شدم و باز رنج میکشم و بسر میبرم. دیگر چه عرض کنم که شما را بیش از این متأثر نمایم. در خاتمه ارادت خود را تجدید میکنم و توفیق شما را در خدمت به هموطنان عزیز خواهانم.

**دکتر محمد مصدق**

اکنون که بدنبال مبارزات دلیرانه مردم وطن ما تحولاتی در ایران روی نموده است و یکبار دیگر فشار شوم سانسور سبک تر شده است این ترجمه را بار دیگر به چاپ می‌رسانم تا نسل جوان تر خوانندگان نیز که خوشبختانه بیدارتر و ورزمنده‌تر



مدت حساب آقای محمد نفع اولم

توقف روی بانک

احد آرد ۱۳۴۱

وقت گرم مرقه مزاج ۲۵ نیز در کتاب «در آینه نهد»  
 در وقت این سید معلوم شد نزد که بوده و خودش این گفته است  
 خانه که در آن باشد گفته مزاج تریف برده بود این حال در صدر حروف  
 را بعد از آن باز همان مسئله با معلوم مقصد رسید و در وقت حاکم قبول بود  
 در خانه در وقت معانی شده طالب این ارادت و معانی نیز این حساب بوده است  
 بر آردم اخذ وقت در وقت آن وقت کتاب «این» راجع بر این  
 نفس خانه که آنقدر مؤثر است که در تمام شرح دهم خود که ترجمه اول است  
 مردم نیز یکدیگر اگر چیزی نخواستند بسیار مشورت می کردند و در وقت  
 با ترجمه فریبی کتاب در این کتاب بود تا آنکه مردم شده با کمال صحت  
 نترسند است و بلا صده آفرین گفتم و از خدا خواهم که حال عالی را در این  
 زیانگنده و مردم بر طریقی بر آه راست دلالت شود و اما راجع کتاب «این»  
 ای نهد «در آنوقت و مرحوم «گامی» همکاری در این کتاب  
 نترسند وقت این ارادت ظنی داشته و بعد ساری کرد و مسئله  
 تا آنچه نفع گیرند در ایران منضمه ظهور پیدا کرد و در آنکه مردم بعضی  
 بودند بر اثر هر چند در زمان دیداری از این صفت حقیقی بود که در وقت  
 قرار گرفت بسیار خصمه خوردیم و نهره شد و باز زحمت کشیم و در مردم  
 پیش از این تا تمام در خانه ارادت خود را بکنیم و در وقت شادمانی  
 دیگر

هستند نیز با آن آشنا شوند.

ضمناً اکنون که بیست و پنجسال از کودتای ۲۸ مرداد و سقوط حکومت دکتر مصدق می‌گذرد و در روز ۱۴ اسفند به دوازدهمین سالروز درگذشت آن بزرگمرد خواهیم رسید چند مطلب مختلف را درباره این کودتای سیاه بر ترجمه فصل «نفت» کتاب ایدن می‌افزایم که روشنگر مقداری از حقایق پشت‌پرده خواهد بود و این مطالب را در بخش دوم کتاب آورده‌ام و در جای خود درباره آنها توضیحات لازم خواهد آمد.

اینک که این مقدسه را پایان می‌برم درودهای خود را به روان آن رادمرد بزرگ تقدیم می‌دارم که نام‌گرامیش با ملی شدن نفت ایران و نهضت ملی پیوستگی همیشگی دارد و بی‌یقین ملت حق شناس ما هرگز ارزش خدمات مثبت و تاریخی او را از یاد نخواهد برد.

روانش شاد و یادش گرامی باد!

محمود تفضلی

تهران آذرماه ۱۳۵۷



بخش یکم

نفت

فصلی از کتاب «دایرة کامل»

نوشته

آنتونی ایدن

ترجمة محمود تفضلی

علاقه من به خاورسیانه تا اندازه‌ای نتیجه آشنائی من با زبانها و ادبیات خارجی بود که خیلی زود شروع شد. در نخستین سالهای عمرم و از حدود چهارسالگی دوران کودکی را در خارجه گذراندم. پدرم عقیده داشت که ما باید زبانهای خارجی را در اوایل زندگی بیاموزیم.

بدینقرار اقامت من در کشورهای قاره اروپا مخصوصاً فرانسه و آلمان شروع شد که با فواصلی که در آن پیش می‌آمد رویهمرفته سالها طول کشید.

زبانهای فرانسوی و آلمانی را بخوبی آموختم و تا مدتی به زبان فرانسوی بهتر و آسانتر از زبان مادری خودم (انگلیسی) حرف می‌زدم. چون ناچار شدم برای رفتن به کالج «ایتون» یونانی را یاد بگیرم،<sup>۱</sup> زبان آلمانی که قبلاً آموخته بودم کم‌کم سورد غفلت قرار گرفت.

آموختن زبان یونانی را بر زبان لاتینی ترجیح می‌دادم اما بعلت پیش آمدن جنگ جهانی اول کار تحصیل هر دو زبان متروک ماند.

وقتی که جنگ پایان رسید دلم می‌خواست در ارتش بمانم اما چون تعداد ژنرالها و اسرای ارتش مخصوصاً در قسمتی که من خدمت می‌کردم زیاد بودند این فکر هیچ در من تقویت نشد. سرتیپی که من زیردست او کار می‌کردم می‌و نهمین نفر در سلسله اسرای ارتش قسمت ما بود. خدمت در ارتش در صورتی ممکن بود برایم جالب باشد که می‌توانستم مقام فرماندهی خوبی در حدود معاونت سرتیپی بدست آورم و این کار هم خیلی آسان نبود. باین جهت پس از چهار سال خدمت سربازی احساس کردم که احتیاج دارم در رشته دیگری تحصیل کنم.

در میان کارهای دولتی غیرنظامی خدمت در وزارت اسورخارجه برایم جالب بود. بتوصیئه «سرجورج کلارک» که یکی از دوستان خواهرم بود و بعدها به-

---

۱. همچنانکه در مدارس ما دانش آموزان باید زبان عربی و در دانشگاه زبانهای ایرانی پیش از اسلام را بیاموزند، دانش آموزان اروپا هم فاگزیرند زبانهای قدیمی یونانی یا لانهی را تحصیل کنند. -م.

سفارت کبرای ما در پاریس منصوب گردید تصمیم گرفتم زبانهای شرقی را بیاموزم و بعد به مطالعه پرداختم که چه رشته‌ای را برگزینم.

یکی از همسایگان ما، در «دورهام» که «ژنرال سرتیس» نام داشت مدتها ازدوران درخشان خدمات نظامیش را در ترکیه گذرانده بود. من معمولا به خانه زیبای او در «مانیسفورت» می‌رفتم و در آنجا با او به تحصیل زبان می‌پرداختم. بزودی بر من روشن شد که برای یادگرفتن زبان ترکی لازم و مفید است که مقداری زبان فارسی و عربی هم بیاموزم.

زبان فارسی در شرق مانند زبان ایتالیائی در اروپاست و برایم جذبه بیشتری داشت. در آن زمان در مدرسه زبانهای شرقی «آکسفورد» می‌بایست دوزبان شرقی را آموخت. باین جهت من فارسی را به‌عنوان زبان اول و اصلی و عربی را به‌عنوان زبان دوم انتخاب کردم.

تا سن بیست و دو سالگی به دانشگاه آکسفورد می‌رفتم و سالهای خوشی را در «کرایست چرج»<sup>۲</sup> گذراندم.

کار تغییر وضع از معاونت سرتیپ نظامی به یک فارغ التحصیل دانشگاه باید با دقت انجام می‌گرفت اما سهولت انجام می‌پذیرفت. شستشوی فکری برایم بسیار مطبوع و خنک کننده بود.<sup>۳</sup>

در دانشگاه سرگرمیها و اشتغالات مطبوع دیگری هم وجود داشت. برایم مقدور بود که گاه‌بگاه به مسافرتها کوتاه پردازم. چند هفته پس از آنکه از خدمت ارتش خارج شده بودم با توافق برادرم به «ونیز» (در ایتالیا) رفتیم.

در نمایشگاه معروف هنری آن شهر که هر دو سال یکبار تشکیل می‌شود آن سال به یاد «سزان» (نقاش معروف) نمایشگاهی ترتیب داده بودند.

پدرم در نخستین سالهای عمرم سرا با زیباییها و شگفتیهای هنر نقاشان مکتب «امپرسیونیست» آشنا ساخته بود و اگر از کارهای «مانه» و «دگا» (دونقاش معروف این مکتب) چیزی نمی‌فهمیدم لااقل زیبایی آنها را احساس می‌کردم.

اما نمایشگاه «ونیز» چیز دیگری بود و تصورات تازه‌ای را نمایان می‌ساخت. تماشای این آثار برایم نوعی حالت کشف و ظهور را داشت که شاید اکنون برای کسانی که تحول کارهای امپرسیونیستها را بشکل طبیعی دنبال می‌کنند و به «سزان» می‌رسند شگفت‌انگیز باشد.

اما برای من کارهای «سزان» در آن زمان بسیار پرمعنی می‌نمود.

---

۲. قسمتی از دانشگاه آکسفورد. م.

۳. اشاره به تعلیمات دانشگاهی در مقابل تعلیمات نظامی است. م.

در دانشگاه آکسفورد چند نفر از دوستان و خود من با هم انجمنی بنام «افیزی» درست کردیم که یکی از چیزهایی بود که در آکسفورد خیلی باسانی بوجود می‌آید. از بعضی استادان دعوت می‌کردیم که در انجمن ما سخنرانی‌هایی موافق ذوقمان ایراد کنند.

می‌خواستیم از کسی دعوت کنیم که در انجمن ما مطلبی درباره «سزان» بگوید یا قرائت کند و تصمیم گرفتیم برای این منظور با آقای «جورج سور» تماس بگیریم. او یکی از دوستان دیرین پدرم بود و کتاب نقاشی جدیدش را به پدرم اهداء کرده بود.

ملاقات من با آقای «سور» بسیار جذاب بود اما موفقیتی نداشت، «جورج سور» درباره تابلوهایش برایم حرف زد و گفت چگونه این تابلوها نماینده دورانهایست که دوست داشته است. سپس گفت که احساس می‌کند میل زیادی ندارد که درباره «سزان» مطلبی بنویسد و از سلیقه من که خواسته‌ام در دانشگاه آکسفورد مطلبی در این موضوع قرائت شود اظهار تعجب کرد.

سپس سخن را به زبان فارسی کشاند و گفت «زبان فارسی از هر چیز جالبتر است. برای من آموختن زبان انگلیسی بسیار دشوار است بطوریکه دیده‌ام در تمام دوران عمرم فقط یکنفر بود که انگلیسی را واقعاً خوب می‌دانست و او «جورج سودیت» بود و معلوم نیست تازه دانستن این زبان به چه کار جورج بیچاره می‌آمد.»

کارهای تحصیلی ما در مدرسه زبانهای شرقی سخت و سنگین بود. ما کتابهای قدیمی را می‌خواندیم اما از آن زمان بعد بشکل عاقلانه‌ای کتابهای جدید را بکار می‌برند.

ما ناچار بودیم متن کتیبه‌های داریوش در بیستون را که بخط میخی است بخوانیم و بفهمیم. سپس باید یکی از متنهای مذهبی زردشتی را (که بزبان قدیمی اوستائی است) بیاسوزیم این کار بسیار جذاب ولی مشکل بود و ما ناچار بودیم آنرا پیش از پرداختن به شاهنامه انجام دهیم. «شاهنامه» کتاب حماسی پادشاهان ایران است و در زمانی بوجود آمده است که زبان عربی هنوز نفوذ زیادی در زبان فارسی پیدا نکرده بود.

پس از «شاهنامه» و بعنوان پاداشی مسرت‌بخش غزلیات حافظ را می‌خواندیم اما خواندن اخلاق‌جلالی که یکی از کتابهای فلسفی قرون وسطائیست رنج‌آور بود.

هرچند اشخاص متعددی کوشیده‌اند که غزلهای حافظ را به انگلیسی ترجمه کنند هیچکس نتوانسته است توفیق رضایت بخشی در این کار داشته باشد. حتی

«فیتزجرالد» هم در این کار موفق نگشت هرچند توانست در ترجمه عمر خیام موفقیت فراوان کسب کند.

«سیس جرتروودیل» بهترین ترجمه را از حافظ تهیه کرده است اما اشعار این بزرگترین شاعران، در حقیقت ترجمه ناپذیر می باشد.

راهنمای من در تحصیل زبان فارسی یکی از قضات قدیمی انگلیسی مقیم هندبنام «ریچارد پجت دیوهرست» بود که در زبانهای شرقی اطلاعات فراوان داشت. من اغلب برای تهیه گفتارهای خود به خانه اش می رفتم و می دیدم که در ساعات فراغتش با تصحیح کردن اوراق امتحانات عالی یکی از دانشگاههای هند مشغول است. او برای تعلیم زبان فارسی به شاگردانش زحمت بسیار می کشید.

زبان عربی از قرن هفدهم در دانشگاه آکسفورد تدریس می شود و «ارکز-بیشاپ لود» که دانشمندی ممتاز بود این کار را شروع کرد. در دورانی که من در آکسفورد تحصیل می کردم استاد زبان عربی پروفیسور «مارگولیوت» بود که شهرت بسیار فراوان داشت و عربی دان و شرن شناس ممتازی بود.

بطوری که گفته می شود او در دانشگاه بغداد به زبان عربی سخنرانی کرد و چنان عربی را خوب و بلیغ و پاکیزه صحبت می کرد که شنوندگان نمی توانستند هیچ ایرادی به او بگیرند. آنها بهمان اندازه متحیر شده بودند که اگر کسی برای ما بازبان «هایکلیف» (استاد و شاعر معروف زبان انگلیسی) و با درخشندگی بیشتر سخن می گفت.

استاد «مارگولیوت» بخاطر جدیت و سختگیری شهرت داشت اما با من به کمال مهربانی رفتار می کرد و سخنرانیهایش بسیار مطبوع بود هرچند که اطلاعاتش اغلب عمیقتر از آن بود که من بتوانم بخوبی درک کنم. من با کمک او قرآن و کتاب تاریخ یکی از تاریخ نویسان زمان خلفای راشدین را خواندم که بسیار جالب بود. اما خواندن یکی از تفسیرهای قرون- وسطائی قرآن برایم هیچ جالب نبود زیرا در مباحث مذهبی و گفتگو در امور الهیات ذوق زیاد نداشتم.

\* \* \*

در سال ۱۹۳۳، هنگامی که حکومت ایران امتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران را لغو کرد من معاون وزارت امور خارجه بودم.

در آن موقع نخست وزیر «آقای رمزی مکدونالد» و وزیر امور خارجه «سرجان-سیمون» در لندن نبودند و من در غیاب ایشان توصیه کردم که موضوع فوراً به شورای «جامعه ملل» رجوع شود و در این توصیه خود مخصوصاً از نظر «ویلیام مکاین» استفاده کردم که مردی بسیار نازنین بود و بعنوان مشاور قانونی

وزارت امور خارجه سوابق درخشانی داشت.

«آقای بالدوین» هم که موقتاً امور حکومت را به جای نخست وزیر بعهده داشت این نظر را تأیید کرد. وقتی که وزیر امور خارجه بازگشت من با او ملاقات کردم و مذاکراتی تقریباً به این شرح میان ما جریان یافت:

«بقراریکه اطلاع یافته‌ام شما به حکومت توصیه کرده‌اید که این کار را به شورای جامعه ملل رجوع کند.»

«بلی.»

«یقین است که شما قبلاً خود را به اندازه کافی نیرومند ساخته‌اید که به چنین کاری بپردازید؟»

«من گمان می‌کردم که حق کاملاً بجانب ماست و آقای ویلیام مک‌لین نیز چنین فکر می‌کند.»

«بسیار مایل‌م که دلایل شما را در این مورد بشنوم. بدیهیست من هنوز با جزئیات این موضوع آشنا نیستم معهداً مختصر تجربیاتی در مورد امور حقوقی دارم و بنا بر اطلاعاتی که دارم اگر من می‌بودم چنین توصیه‌ای نمی‌کردم.»

بدنبال این گفتگو وزیر امور خارجه به تحقیق و پرسش مفصلی از «سرویلیام-مک‌لین» و خود من پرداخت و این پرسشهای او بقدری خسته کننده بود که حتی پرحوصله ترین اشخاص را نیز فرسوده و ناراحت می‌ساخت. من هم تا اندازه‌ای از این سؤالات و پرس و جوها ناراحت شده بودم.

چند روز بعد «سرجان سیمون» در جلسه جامعه ملل در ژنو بشکل درخشانی موضوع را مطرح ساخت و از حق ما دفاع کرد. فقط آنوقت بود که متوجه شدم که از آنهمه بازخواست و پرسش که از ما کرده بود منظورش این بود که خوب تمام جوانب امر را تحقیق کرده باشد تا بتواند چنانکه باید و شاید به دفاع بپردازد.

در مذاکراتی که آن سال برای حل آن اختلافات پیش آمد من هم شرکت داشتم که بالاخره بامضای موافقتنامه تازه‌ای میان کمپانی با حکومت ایران منتهی گردید.

«سرجان کدمن» هم با کمال شایستگی نمایندگی کمپانی را در مذاکرات بعهده داشت.

در سالهای بعد چند بار به ایران سفر کردم که از جمله در سال ۱۹۳۵ بود. مراکز نفتی آن را چه در زمان جنگ و چه در زمان صلح دیدم. آخرین دیدار من



از ایران در سال ۱۹۴۸ بود.

بدینقرار وقتی که چندی بعد این مسئله بزرگ برایم پیش آمد که: چگونه باید وضع فعلی خود و امتیاز یک کمپانی نفتی انگلیسی را در ایران حفظ کرد، خوشبختانه مقداری اطلاعات قبلی دست اول درباره این موضوع داشتم.

\*\*\*

در کنفرانس «یالتا» مذاکراتی درباره ایران صورت گرفت و بدنبال آن موافقت گردید که نیروهای متفقین، هم روسها و هم غریبها، پس از پایان جنگ از ایران بیرون برده شوند.

وقتی که این نیروها از ایران خارج شدند در ایران اوضاع ناگواری پیش آمد. حکومت‌های ضعیفی بدنبال یکدیگر روی کار می‌آمدند که سوتاً مورد هواداری نمایندگان خودسرمجلس قرار می‌گرفتند و این وضع کشور را رنجور می‌ساخت. این حکومتها برنامه‌های خوبی داشتند اما نتایج کارشان ناچیز بود.

پس از مدتی حوادث ناگوار، شاه بدون مشورت با مجلس در ماه ژوئن ۱۹۵۰ ژنرال رزم‌آرا را به نخست‌وزیری تعیین کرد. رزم‌آرا که ناسیونالیست نیرومندی بود و در سنت سیره پرورش یافته بود و تمام عمرش را در خدمت سربازی و نظامی گذرانده بود مقاصدی عالی داشت. پیشنهاد می‌کرد که سازمان اداری از صورت متمرکز بیرون آید و از راه بتصویب رساندن موافقتنامه الحاقی با کمپانی نفت درآمد بیشتری برای کشور بدست آورد.

این موافقتنامه در تابستان ۱۹۴۹ امضاء شده بود، اما حکومت‌های متعددی که پشت سر یکدیگر روی کار آمدند هرگز نخواستند که مفاد آنرا، هرچند پیش از هر قرارداد نفتی دیگر خاورمیانه سخاوتمندانه بود، با اطلاع مردم برسانند و آنرا تشریح کنند و در این ضمن داستانهای جعلی و نادرست درباره این موضوع دهان بدهان می‌گشت؛ مخصوصاً که ایرانیان در داستان‌سازی مهارت دارند.

در چنین وضعی بود که دکتر مصدق بروی کار آمد.

جبهه ملی که او رهبری می‌کرد هنگام انتخابات تعدادی کرسی در تهران بدست آورد و او سخنگوی احساسات ناسیونالیستی شدید و ابتدائی گردید.

در همان ماه ژوئن ۱۹۵۰ (که رزم‌آرا به نخست‌وزیری تعیین شد) دکتر مصدق هم به ریاست کمیسیون پارلمانی نفت انتخاب گردید و هشت ماه بعد همین

---

۴. دانشکده افسری معروف فرانسه. م.

کمیسیون پیشنهاد ملی شدن صنایع نفت را مطرح ساخت. ژنرال رزم آرا که نخست وزیر بود هدفهای جسورانه تر را دنبال می کرد و می خواست تا اندازه ای درستی را در زندگی عمومی برقرار سازد. اما این چیزی بود که پارلمان نمی پسندید. از این رو نخست وزیر ناچار بود از راه ارضای تمناهای نمایندگان، اکثریت را در مجلس بدست آورد. دکتر مصدق مانند دیگران نبود و اشتباهی حریصانه ای نداشت. منظور او این بود که موافقتنامه نفت را بصورت هیجان آمیزی مطرح سازد و چون افکار عمومی از این موافقتنامه هیچ گونه اطلاعی نداشت چنین کاری بسیار آسان بود.

ایرانیها می دانستند که کمپانی نفت همیشه مبالغ هنگفت بعنوان مالیات به دولت انگلستان می پردازد. همچنین می دانستند که بنا بر موافقتنامه سال ۱۹۳۳ درآمد حکومت ایران در صورتی افزایش می یافت که استخراج نفت بیشتر شود و سودی که به صاحبان سهام پرداخت می شد زیاد تر گردد و کمپانی نفت به دستور خزانه داری (بریتانیا) سود سهام را محدود می ساخت و مانع آن می گشت که حداکثر سود سهام پرداخت گردد و در نتیجه بدگمانیهای پیش می آمد.

ایرانیها نمی توانستند بدرستی بفهمند که چگونه ممکن است یک کمپانی تماماً سود خود را محدود سازد. تنها چیزی که می دیدند این بود که در نتیجه این اقدام آنقدر پول که تصور می کردند و حق خودشان می شمردند بدست نمی آوردند. من می توانستم این روحیه ایشان را بخوبی بفهمم زیرا بنظر ایشان مزورانه بود که حکومت اعلیحضرت پادشاه (بریتانیا) بعنوان صاحب سهم عمده کمپانی از راه دریافت مالیات مبالغ روزافزونی بچنگ آورد اما با افزایش سود سهام که از این راه حکومت ایران هم می توانست درآمد بیشتر حاصل کند موافقت نداشته باشد.

من خود از این لحاظ نگران بودم و موقعی که در سال ۱۹۳۸ از سفر به ایران بازگشتم درخواست کردم که با وزیر دارائی «بریتانیا» ملاقات کنم. در آن ملاقات به «سراسرافورد کریپس» گفتم که می ترسم اگر سود سهام در این موارد همچنان محدود شود آشفته گیهائی پیش آید. باید کاری کرد که در مورد این کمپانی که سود سهام آن در درآمد یک حکومت خارجی هم اثر دارد استثنائی قائل شد وزیر دارائی اظهار تأسف کرد و گفت هرگونه استثنا غیر ممکن است.

کمپانی هم از مخاطراتی که در پیش بود اطلاع داشت و به حکومت بریتانیا اعلام خطر می کرد. شاید بهمین جهت هم بود که کمپانی با درخواست نخست وزیر موافقت کرد که هیچگونه خبری در مورد کمکهای مالی هنگفتی که کمپانی بطور خصوصی به حکومت می پردازد منتشر نگردد. مردم ایران هم اطلاع نیافتند که کمپانی می کوشید ژنرال رزم آرا را متقاعد سازد تا مذاکراتی براساس دریافت

اصل . ۵ درصد سود آغاز گردد و تا موافقتنامه تصویب نشده برای جبران محدود شدن سود سهام در آینده تدابیری اتخاذ گردد.

بدین‌قرار همه‌چیز برای پیروزی مصدق آماده شده بود. تبلیغات برای ملی شدن صنایع نفت دنبال می‌شد. نخست‌وزیر (رزم‌آرا) تحت فشار مجلس قرار گرفته بود بطوریکه نمی‌دانست آیا باید ملی ساختن صنایع نفت را عملی کرد یا نه.

عاقبت روز ۳ مارس ۱۹۵۱، ژنرال رزم‌آرا گزارشی در این باره به مجلس داد و در آن به اظهارات کمیسیون از کارشناسان اشاره کرد که نظرشان با ملی شدن صنایع نفت موافق نبود. مفاد این گزارش بوسیله رادیو تهران انتشار یافت. چهار روز بعد رزم‌آرا کشته شد.

یک هفته بعد قطعنامه‌ای در باره ملی شدن صنایع نفت بتصویب هردو مجلس پارلمان ایران رسید. روز ۲۸ آوریل دکتر مصدق نخست‌وزیر شد و روز اول ماه مه قانون ملی شدن صنایع نفت تصویب شد. دکتر مصدق اعلان کرد که مردم ایران اکنون «گنجینه پنهانی و عظیمی را که از دهائی بروی آن خفته است» خواهند گشود.

این حوادث آشفتگیهای درخارج از ایران بوجود آورد. حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان با اشاره به قرارداد و موافقتنامه ۱۹۳۳ خواست موضوع ملی شدن نفت ایران به حکمیت رجوع شود.

چند هفته بعد کمپانی نفت انگلیس و ایران در ایران نیز رسماً به حکومت ایران اطلاع داد که موافق قرارداد ۱۹۳۳ خواستار رجوع موضوع به حکمیت می‌باشد و حتی حکم خود را نیز تعیین کرده اما حکومت ایران این درخواست را نادیده گرفت. به این جهت کمپانی به رئیس دادگاه بین‌المللی لاهه رجوع کرد که یک حکم برای رسیدگی به این مسئله تعیین کند. در همان روز حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان هم از حکومت ایران به دادگاه بین‌المللی لاهه شکایت کرد. مذاکرات دیگری میان حکومت ایران و مقامات شرکت نفت جریان یافت که طی آنها مدت یک هفته مهلت اعلام شده بود تا کارکنان شرکت خبر بدهند که آیا میل دارند به خدمت کمپانی ملی شده نفت ادامه دهند؟ اما همه کارکنان انگلیسی این پیشنهاد را رد کردند.

در مورد حمل نفت نیز اقدامات مشابهی صورت می‌گرفت. مقامات ایرانی حاضر نبودند به هیچ کشتی نفتکش نفت بدهند مگر اینکه فرمانده آن قبلاً اعلامیه‌ای امضا کند و مالکیت شرکت ملی نفت ایران را بر کشتی خود برسمیت بشناسد. فرماندهان نفتکشها هم این پیشنهاد را رد کردند و در اواخر ماه ژوئن حمل نفت از آبادان بکلی قطع گردید.

در ماه ژوئیه دادگاه بین‌المللی لاهه بدون آنکه رأی نهائی خود را صادر کند پیشنهاد کرد که بعضی اقدامات موقتی صورت پذیرد. حکومت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا این پیشنهادها را پذیرفت اما حکومت ایران اعلان کرد که این دستور صورت مداخله در امور داخلی کشور را دارد.

اوضاع بسرعت وخیم می‌شد در اینموقع پرزیدنت «ترومن» به دخالت پرداخت و پیشنهاد کرد که آقای «آورل هرین» برای مذاکراتی دربارهٔ اختلاف نفت به تهران سفر کند. این سفر انجام گرفت و پس از مذاکرات مفصل فورسولی تهیه شد.

یک هیئت نمایندگی از طرف حکومت بریتانیا هم در این مذاکرات شرکت کرد اما پیشرفتی حاصل نشد زیرا حکومت ایران اصرار می‌ورزید که قانون ملی شدن صنعت نفت بشکل قاطع عملی و اجرا شود در نتیجه مذاکره‌کنندگان به کشورهاشان بازگشتند.

چند هفته بعد حکومت ایران به تمام کارکنان انگلیسی کمپانی دستور داد که در مدت یک‌هفته از ایران خارج شوند. حکومت بریتانیا هم متقابلاً اختلاف را به شورای امنیت رجوع کرد. مصدق به نیویورک رفت تا شخصاً در جلسهٔ شورای امنیت شرکت کند اما پیش از پایان مهلت یک هفته‌ای هیچگونه نتیجهٔ قاطع و روشنی حاصل نشد.

حکومت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا نیروهای زمینی و یک ناو جنگی را در نزدیکی آبادان که سرنوشت بزرگترین پالایشگاه نفت جهان در آنجا مطرح شده بود آماده ساخت. میل شدیدی در ما وجود داشت که به دخالت مستقیم پردازیم و اموال سرقت شده (۱) را بچنگ آوریم اما فشار ایالات متحدهٔ آمریکا به مخالفت با چنین اقدامی بسیار شدید بود.

به کارکنان انگلیسی شرکت نفت دستور داده شد که از ایران خارج شوند. دو هفته بعد شورای امنیت مذاکرات خود را پایان داد و رسیدگی به شکایت بریتانیا را به بعد و تا وقتی که دادگاه بین‌المللی لاهه دربارهٔ صلاحیت خود برای رسیدگی به اختلاف نفت رأی بدهد موکول کرد.

این واقعه برای ما شکستی دردناک در برابر حوادث بود. مصدق که از موفقیت در سرقت خود نیرومند شده بود به دعوت حکومت ایالات متحده سفری

---

۵. کلمات «اموال سرقت شده» برای نفت و «سرقت» برای ملی شدن نفت بوسیلهٔ دکتر مصدق ترجمهٔ عین کلماتی است که آنتونی ایدن در کتاب خود بکار برده است و نشانهٔ شکست تلخ است که به انگلستان وارد شده بود و حرمانی خشم‌انگیز و فوق‌العاده در آنتونی ایدن بوجود آورده بود. م.

به واشینگتن رفت.

درواشینگتن مصدق به مذاکراتی پرداخت که از آن نیز نتیجه‌ای بدست نیامد. زیرا نهادن تعهدات بین‌المللی در آموغع باین اندازه که متأسفانه امروز رواج یافته است نبود.

شگفت‌انگیز نبود که این حوادث ایران در نقاط دیگر هم انعکاس و اثر ناگواری بگذارد.

مصر از زمان جنگ به بعد آرام بود. در سال ۱۹۴۵ من طرأی تهیه کرده بودم که بنا بر آن نیروهای بریتانیا باید شهرهای بزرگ مصر را بلافاصله پس از جنگ تخلیه می‌کردند و قسمت عمده ایشان در منطقه «سیرنائیک» و «طرابلس»<sup>۶</sup> متمرکز می‌شدند. نیروهای کمتری نیز که در صورت لزوم بتوان از راه هوا ایشان را تقویت کرد می‌بایست در منطقه کازال سوئز مستقر گردد.

متأسفانه در آن موقع ما نتوانستیم درباره «سیرنائیک» تصمیم قطعی بگیریم هرچند که مارشال استالین روشن ساخته بود که با انعقاد موافقتنامه‌های نظامی در شمال آفریقا هیچ‌گونه مخالفتی نخواهد داشت.

آقای چرچیل بشدت احساس می‌کرد که ما نباید پس از جنگ بهیچ‌گونه تصرف اراضی بپردازیم و طرح مربوط به انعقاد پیمانها هم تا چند سال بعد تحقق نپذیرفت و این امر موجب تأسف بود.

بر اثر حوادث ایران مصر هم بغلیان آمد. آشفتگیهایی که در شط‌العرب بصورت دسلی درآمده بود در نیل گشوده می‌شد. در آنجا شورشها و تیراندازی‌ها و حمله‌ها برضد سربازان ماروی می‌داد. در ماه اکتبر حکومت حزب کارگر بریتانیا بعنوان یکی از آخرین اقدامات خود پادگان نظامی بریتانیا در مصر را به دو تیب افزایش داد.

\*\*\*

دورنمای اوضاع در روزی که من تصدی وزارت امور خارجه را به عهده گرفتم باین صورت بود، ما از ایران بیرون رانده شده بودیم، آبادان را از دست داده بودیم، قدرت و موقعیت ما در سراسر خاورمیانه بشدت متزلزل شده بود، انعجارهایی که در مصر اتفاق افتاد از تحولات و انقلابات بیشتر آینده خبر می‌داد. من ناچار بودم به مطالعه بپردازم و ببینم با این اوضاع چه باید کرد؟ مطمئن بودم که باید ابتدا به سرچشمه آشفتگیهای اخیر، یعنی نفت ایران، پرداخت.

در انگلستان هرچند از دست رفتن آبادان موجب تأسف شده بود اما هرگز

---

۶. لیبی کنونی. - م.

هیچگونه احساس شدیدی نسبت به ایران وجود نداشت. این وضع تا اندازه‌ای از آن جهت بود که صنایع نفت بزودی جای خالی را که بر اثر از دست رفتن نفت آبادان پیدا شده بود پر کرد: چون مردم انگلستان مستقیماً رنجی نمی‌بردند بدشواری می‌توانستند مصدق را جدی تلقی کنند. در واقع پس از جنگ، مصدق نخستین کسی بود که برای کاریکاتور سازان موضوع خوبی فراهم ساخت. تصویر مصدق که او را «پیرمصبی» می‌نامیدند با پیژاما و تخت‌خواب آهنین از کاریکاتور-های بسیار عادی و رایج شد.

ما فقط به نفت علاقه‌مند نبودیم. ما نگران رفاه و رونق کشور ایران بودیم (دایهٔ مهربان تراز مادر!-م). اگر سیاست مصدق پیروزی گشت و ادامه می‌یافت صنعت نفت آسیب می‌دید و در نتیجه هرگونه امکان پیشرفت مادی ایران هم از میان می‌رفت کشوری که عقب مانده و فاسد بود بیشتر به فقر دچار می‌شد که ممکن بود عواقب آنرا هم بخوبی حساب کرد.

از سوی دیگر اگر موافقتی در این مورد صورت می‌گرفت باید بر اساس بعضی اصول ثابت می‌بود.

کنار آمدن با مصدق بهر قیمت که باشد، از ترس آنکه مبادا او سقوط کند و کمونیسم بر ایران مسلط شود سیاست ناگواری بود.

من نمی‌توانستم چنین سیاستی را بپذیرم و قبول هم نداشتم که در ایران میان انتخاب مصدق یا کمونیسم راه دیگری وجود ندارد.

لازم بود که این عقیده کاملاً برای حکومت ایالات متحدهٔ امریکا تشریح شود زیرا من پیشنهاد کرده بودم که لازمست زمینهٔ مشترکی میان ما پیدا شود که بتوانیم بر روی آن بایستیم. مخصوصاً می‌خواستم بدانم که ایالات متحده تا چه اندازه با اتخاذ سیاست «بیطرفی» به مصدق کمک خواهد داد. حکومت ایران علناً استدلال می‌کرد که ایالات متحده از ایشان هواداری می‌کند.

اگر اجازه داده می‌شد که این جریان ادامه یابد همه چیز را با خود می‌برد. تصمیم گرفتم که هرچه زودتر با آقای آچسن<sup>۷</sup> در این مورد مذاکره کنم.

خوشبختانه فرصت مناسبی در پیش بود زیرا قرار بود مجمع ملل متفق بزودی در پاریس تشکیل گردد. برای تدارک این مذاکرات من اصولی را طرح کردم که شامل حداقل درخواستهای ما می‌شد و می‌بایست مبنای کار قرار گیرد.

پیشنهاد کردم که این اصول در پاریس به آقای آچسن تسلیم شود.

چهار اصل عمده در این مورد وجود داشت:

---

۷. وزیر امور خارجهٔ آمریکا در زمان ریاست جمهوری ترومن.-م.

۱. باید بعنت خساراتی که بر اثر ملی شدن نفت در ایران و حقوق حاصله از امتیاز و مالکیت در ایران پیش آمده است غرامت مناسبی از طرف ایران پرداخت گردد و این غرامت باید از راه موافقت میان طرفین تعیین شود یا اگر چنین موافقتی حاصل نشود از راه حکمیت معلوم گردد. مبلغ این غرامت نمی بایست یک طرفه معلوم گردد اگر این اصل پذیرفته نمی شد که مسئله باید بوسیله یک دستگاه مستقل قضائی حل و فصل شود هیچ - یک از منافع بریتانیا یا امریکا در کشورهای خارجی نمی توانست در مقابل نقض قراردادها مصون بماند. تاثیر چنین وضعی در سرمایه گذاریهای خارجی که برای کشورهای مربوط مفید بنظر می رسد نیز بسیار ناگوار می نمود.

۲. در موقعیکه موضوع ملی شدن پیش آید تنها کافی نیست که اصل پرداخت غرامت مورد قبول قرار گیرد بلکه همچنانکه آقای «هریمن» هم علناً اظهار داشته بود باید تأمین برای پرداخت غرامت بشکل مؤثر نیز بوجود آید.

در این مورد بخصوص غرامات فقط می توانست بصورت نفت پرداخت گردد از این رو لازم بود که صنایع نفت از نوبشکلی مؤثر بکار افتد و آینده مطمئنی داشته باشد.

۳. نباید ایران که بشکل یک جانبه به اقدام پرداخته<sup>۸</sup> در هر صورت شرایطی مناسبتر از کشورهای دیگری که امتیاز نفت داده اند و قرارداد - هایشان را محترم می شمارند بدست آورد. مسلم است که این اصل موافق منافع ایالات متحده و خود ما و تمام کشور - هائی می بود که در چنین قراردادهائی شرکت داشتند.

۴. حکومت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا نمی تواند براساس تبعیض و از جمله بیرون گذاشتن اتباع خودش وارد مذاکره<sup>۹</sup> می شود. این مطلب مخصوصاً مورد علاقه بریتانیا بود و پارلمان درباره آن اصرار داشت. البته اهمیت بیشتری نیز داشت زیرا اگر اجازه داده می شد که چنین تبعیضی بر ضد کشوری صورت پذیرد روشن بود که ممکن است در مورد دیگران هم توسعه پذیرد.

این موضوع بطور کلی بقدری غامض و دشوار بود که احساس می کردم نمی توان آنرا بشکل شایسته در کابینه وزیران مطرح ساخت باین جهت تصمیم گرفتم از نخست وزیر (وینستون چرچیل) بخواهم که اجازه دهد کمیته کوچکی از

---

۸. منظور ملی ساختن نفت است. - م.

همکارانم که مخصوصاً این مسئله با کار ایشان مربوط می‌شد برای این منظور تشکیل دهم و نتایج کارمان را به خود او و گاه بگاه به کابینه وزیران گزارش بدهم. آقای چرچیل این نظر را تأیید کرد و گروهی برای مدت چند سال به همکاری با من پرداخت تا وقتی که بالاخره موضوع حل و فصل گردید.

«لرد لیترز» که در آن زمان وزیر هماهنگ ساختن امور حمل و نقل و نیرو بود با تجارب فراوانی که در این قبیل امور داشت در تمام جلسات بزرگترین کمک من بود. در هر مرحله بطور دائم میان ما و کمپانی نفت تبادل نظر صورت می‌گرفت زیرا حکومت بریتانیا، هر چند سهام دار عمده کمپانی بود، بیشتر به حرمت قراردادها می‌اندیشید. اما کمپانی منافع صاحبان سهامش را نیز در نظر می‌گرفت. روز ۴ نوامبر با هواپیما به پاریس رفتم تا نخستین مذاکرات خود را با وزیر امور خارجه ایالات متحده انجام دهم.

«دین آپسن» ذکاوت فکری درخشانی دارد. اندیشه‌هایش هرگز بیهوده نیست. با وجود ادب و تواضع طبیعی که دارد استعداد های خاصش ممکن است او را به ناسازگاری و تحمل ناکردن دیگران بکشاند.

او ابلهان را بهیچوجه تحمل نمی‌کند در حالیکه تحمل کردن ایشان در سیاست و دیپلماسی سهمی عمده دارد. مافوق همه چیز آقای آپسن همکاری بسیار صادق و صمیمی است. اگر بنا باشد با او به شکار ببر هم بروم حتی لحظه‌ای تردید به خود راه نخواهم داد. اگر در ارتباطات ما گاهی اوقات سروصدائی هم پیش آمده است همواره موجب آن گشته است که برای حسن ارتباط بیشتر خود از آن سود ببریم. «آپسن» در کانادا متولد شده است و مانند افراد عادی ایالات متحده بنظر نمی‌رسد. این موضوع حتی از لحاظ سیاسی زیان‌هایی به او رسانده است. نمی‌توانم بگویم بهمین علت اما شاید در نتیجه آن، گاهی اوقات با یکدیگر مشتبه می‌شدیم.

یکبار تنها در یک هواپیما از نیویورک به واشینگتن پرواز می‌کردم، یک افسر نیروی دریائی ایالات متحده که در همان هواپیما بود یادداشتی برایم فرستاد که در آن نوشته بود «شما یا دین آپسن هستید یا آنتونی ایدن. هر کدام که باشید خواهش می‌کنم یک اسضا در دفتر یادگاری من بگذارید.»

هر چند که آپسن در بیان اظهارات خود لحن تند و قاطع داشت اما از لحاظ فکری بسیار دقیق و باهوش بود. بیاد دارم که یکبار در وزارت امور خارجه آمریکا ما باتفاق مشاورانمان یک جلسه گفتگوی مفصل درباره ایران داشتیم. من از عقایدی که در آنجا اظهار می‌شد خوشوقت نبودم و بهمین جهت سؤالاتی برای وزیر امور خارجه آمریکا و مشاورانش مطرح ساختم.



پاسخ آنها برایم قانع کننده نبود و من آشفته و ناراضی از آن مجلس بیرون آمدم.

روز بعد وزیر امور خارجه آمریکا به من گفت: «شما از بعضی پاسخها که دیروز به سؤالاتان داده شد خوشتان نیامد. شاید میل دارید بدانید پس از رفتن شما چه اتفاقی افتاد. من به همکاران خود گفتم نمی دانم پاسخهای شما در آقای آیدن چه تأثیری گذاشت اما در هر حال مرا قانع نساخت. گمان می کنم شما باید بروید و درباره این مطالب بیشتر فکر کنید.»

من از این حرف او تسکین یافتم و این موضوع را به خودش هم گفتم. در همان حال فکر می کردم که این روش یکک خصوصیت کاملاً آمریکائی است. هیچ مردمی در انتقاد از خودشان اینقدر سختگیر نیستند.

در مدت ده روز اقامتم در پاریس، پنج بار درباره ایران به گفتگو پرداختیم که هر بار چند ساعت طول کشید. نتیجه این مذاکرات نمونه خوبی بود از آن که متفقین در موارد اختلافات خود چگونه باید رفتار کنند.

در این مذاکرات همراه آقای آپسن، آقای «هریمن» و مشاوران دیگرش شرکت داشتند و گاهی اوقات آقای «والتر گینورد» سفیر کبیر ایالات متحده در لندن نیز حضور می یافت.

«سرپریرسن دیکسون» هم همراه من بود.

در ابتدای کار نظر ما درباره آینده ایران بکلی متفاوت بود. موقعی که مذاکرات ما شروع شد مصدق هنوز در ایالات متحده بود و ایالات متحده می خواست که اگر ممکن باشد قراردادی با او منعقد سازد.

آنها تصور می کردند که توانسته اند شرایط پیشنهادی مصدق را تخفیف دهند. در نظر آنها اکنون مسئله این بود که آیا باید تمام مساعی خودشان را برای هواداری از مصدق بکار برند و از لحاظ مالی و جهات دیگر به او کمک بدهند تا حکومتی ثابت در ایران بوجود آید یا اینکه عقب بنشینند و شاهد ستلاشی شدن کشور باشند.

در نظر ایالات متحده این سیاست نامناسب و دور از احتیاطی بود که اجازه داده شود اوضاع ایران وخیم تر گردد زیرا تصور می کردند که اگر به مصدق کمک داده نشود چنین وضعی پیش خواهد آمد.

ما اوضاع ایران را بشکل دیگری می دیدیم. من قبول نداشتم که اگر مصدق نباشد حکومت کمونیستی در ایران بوجود خواهد آمد. من فکر می کردم که اگر مصدق سقوط کند ممکن است حکومت مناسبتری جایش را بگیرد که بسا ممکن خواهد بود با این حکومت قرارداد رضایت بخشی منعقد ساخت. می دانستم که در

آن کشور یکنوع حالت نرمش و بازگشت وجود دارد که ظواهر امور آنرا نشان نمی‌دهد. ایرانیان همیشه بخاطر از نوبه پاساختن بسیار خوبند.

مصدق در نتیجه روشهای دیکتاتورمآبانه‌اش با پارلمان کشورش اختلاف پیدا می‌کرد. در ماه سپتامبر آقای میدلتون کاردار سفارت کبرای ما در تهران به ما خبر داده بود که «چون مصدق نتوانسته بود در مجلس حرفهایش را بیان دارد در خیابان خطاب به عابران که در آنجا جمع شده بودند سخن گفته بود و آنجا را مجلس واقعی خوانده بود.» وقتی که مجلس به انتقاد بر او ادامه داد او هواداران خود را به لژهای تماشاگران پارلمان کشاند و تظاهراتی در بیرون مجلس ترتیب داد اما حتی این اقدامات کافی نبود که قدرت او را تأمین کند و انتقاد کنندگانش را خاموش سازد.

ما نمی‌توانستیم با آخرین پیشنهاد امریکا موافق باشیم زیرا ظاهراً مبنی بر بیرون رفتن کارشناسان انگلیسی از ایران و دست کشیدن از منافع و مسؤولیتهای پر ارزش بریتانیا در آنجا بود، همچنین ما نمی‌توانستیم اصل ضبط بدون پرداخت غرامت را بپذیریم. در نظر من نداشتن هیچگونه قرارداد و موافقتنامه خیلی بهتر از داشتن یک موافقتنامه بد می‌بود.

حکومت ایالات متحده امریکا نظر دیگری هم داشت مبنی بر اینکه هرچند که موافقتنامه‌ئی با ایران بوجود نیاید نباید از تولید و فروش نفت در ایران جلوگیری کنیم.

اگرچه در آنموقع تسهیلات لازم وجود نداشت اما با احتمال زیاد مصدق می‌توانست مقدار قابل ملاحظه‌ئی نفت بفروشد. من عقیده داشتم که چنین امری اتفاق نخواهد افتاد زیرا نفتی که مصدق می‌فروخت «مال سرقت شده» بود و ما برای جلوگیری از فروش آن به تصمیم دادگاه «لاسه» متکی بودیم و پشتیبانی داشتیم.

برای آنکه اختلاف نظرهای ما چه از لحاظ فنی و چه از لحاظ سیاسی روشن گردد من پیشنهاد کرده بودم که چنین گفتگوهائی فوراً در پاریس صورت پذیرد آقای آچسن از این نظر استقبال کرد و باین قرار بود که مذاکرات ما سه شب بعد در محل سفارت کبرای ما در پاریس صورت گرفت. در یکی از شبها درباره مسائل سیاسی مذاکرات مفیدی انجام دادیم که طی آن دوستان امریکائی ما مشکلاتی را که در مورد مصدق داشتند تشریح کردند. مصدق در آنوقت هنوز در واشینگتن بود و بطوریکه گفته می‌شد آماده بود به مذاکراتی بپردازد اما بطوریکه از ایران خبر می‌رسید اوضاع بصورت بسیار حساسی در می‌آمد.

مصدق اجازه داده بود که قانون حکومت نظامی در تهران بکار بسته شود.

من استدلالهای خود را تکرار کردم و این اعتقاد خود را بیان داشتم که بنظر من تسلط کمونیسم تنها صورت احتمالی پس از سقوط مصدق نخواهد بود. عصر روز ۷ نوامبر دونفر مشاور ما از لندن (به پاریس) آمدند و دستورات نخست‌وزیر (چرچیل) و کابینه را همراه آوردند که نظر مرا تأیید می‌کرد. آنها نیز همان نظر را که پیش از عزیمت از لندن اظهار کرده بودم تأیید می‌کردند.

ما مخالفت‌های خود را نسبت به پیشنهادهای ایالات متحده توضیح دادیم و پس از مباحثاتی که در این زمینه صورت گرفت از ما پرسیدند که فکر می‌کنیم چه راه حل عملی و قابل قبولی در صورت برکنار رفتن مصدق بنظرمان می‌رسد. در این موقع من پیشنهاد کردم که آمریکا هم در این امور دخالت کند. امریکائیان میل نداشتند که در نقشی ظاهر شوند که بنظر کسب منافع بازرگانی برای خودشان باشد.

معهدا آقای هرین فکر می‌کرد که اگر این پیشنهاد در تابستان قبلی صورت گرفته بود ممکن بود در فکر ایرانیها اثر بگذارد و به موفقیت رضایتبخشی منتهی گردد<sup>۹</sup> من هم همینطور فکر می‌کردم هر چند این نظر خود را اظهار نداشتیم. وقتی که شخصاً این مسئله را مورد آزمایش و رسیدگی قرار می‌دادم متوجه می‌شدم که دو کشور ما (بریتانیا و آمریکا) از اینکه نتوانسته‌اند با یکدیگر موافق باشند تا چه اندازه زیان دیده‌اند و رنج کشیده‌اند.

من به دوستان امریکائی که در مذاکرات شرکت داشتند گفتم که مصدق همواره در جریان این ماجرا ایالات متحده را برضد حکومت بریتانیا بکار برده است. این وضع باید پایان پذیرد و من عقیده داشتم که شرکت دادن منافع امریکائی تنها راه حل این موضوع بود.

ما مذاکرات خود را روز بعد هم ادامه دادیم. مشاوران ما صبح با یکدیگر مذاکره کردند و مذاکرات میان وزیران شب انجام گرفت و بیش از سه ساعت طول کشید.

من اظهاریه مبنی بر اصولی را که در لندن طرح کرده بودم به امریکائیان دادم و موافقت گردید که دیگر موضوع تشویق مصدق برای اقامت بیشتر در واشینگتن مطرح نخواهد بود.

ما درباره اعلامیه‌ای که باید هنگام عزیمت مصدق از امریکا انتشار یابد نیز

---

۹. موقمی که مذاکرات ایدن و آچسن در پاریس صورت می‌گرفت ماه نوامبر یعنی اواسط آبان ماه و پاییز بود. -م.

گفتگو کردیم.

این ملاقاتها پیشرفت مفیدی را در فعالیت ما و امریکا باهم نشان داد. دست کم اختلاف نظرهای ما برای یکدیگر روشن شد آخرین مذاکرات آن دوره از ملاقاتها در روز ۱۴ نوامبر صورت گرفت.

ما هر دو موارد اختلاف نظرهای خود را درباره آینده ایران پذیرفتیم و درباره سایر موارد به یکدیگر نزدیکتر شده بودیم.

تصمیم گرفتیم که: عاقلانه تر آنست فعلاً هیچگونه اظهاریه و اعلامیه‌ای از طرف بریتانیا صادر نشود. موافقت کردیم که این فکر را با ایالات متحده دنبال کنیم که ترتیباتی بوسیله بانک بین المللی داده شود.

پیشنهاد آقای هریمن را قبول کردم که بعضی نامه‌ها را که او برای دکتر مصدق نوشته است دوباره مرور کنم.

ظاهراً بنظر نمی‌آمد که ما پیشرفتی حاصل کرده باشیم اما من احساس می‌کردم که پرتوی از امید پیدا شده است. مخصوصاً اگر امریکائیان می‌توانستند نظر ما را بپذیرند که کمونیسم تنها صورت بعدی تحول بعد از مصدق در ایران نیست این امید خیلی استوارتر می‌شد.

من می‌دانستم که سفیر کبیر ایالات متحده [در انگلستان] عقیده دارد که ایالات متحده نباید در مواردی که پای منافع فراوان بریتانیا در میان است زیاد اظهار نظر کند.

من همیشه در مورد سفیر کبیران امریکا که باید با ایشان کار می‌کردم توفیق فراوان داشته‌ام. در این زمان سفیر کبیر ایالات متحده در دربار «سنت جیمس»<sup>۱۰</sup> آقای «والتر گیفورد» بود که هم خودش و هم همسرش نمایندگانی عالی و قابل تحسین بودند.

آقای گیفورد پرورش قبلی برای خدمات دیپلماسی نداشت. او سابقه درخشانی در اسور تلفن و تلگراف امریکا داشت.

این وضع که در امریکا کسی می‌تواند از مرحله پیشخدمتی به ریاست یکی از بزرگترین کمپانیهای جهان برسد نوعی تحرک و دینامیسم در ایالات متحده است که ما آنرا بسیار تحسین می‌کنیم.

هیچکس نمی‌توانست بدون داشتن استعداد فوق العاده به چنین مقامی نایل گردد.

والتر گیفورد این خردمندی را داشت که راه خود را با احتیاط دنبال می‌کرد.

---

۱۰. منظور دربار بریتانیا است...م.

با کمال دقت به تحکیم هر موقعیتی که بدست می‌آورد می‌پرداخت و در سوئین سال سفارتش ثابت کرد که سفیر کبیری بسیار شایسته و ممتاز است. سوابق گیفورد با تجارب فراوانی که از تماس با مردم و کارهای مختلف داشت به او می‌آموخت که با انگلیسیها چگونه رفتار کند.

او بزودی احترام ما را به خود جلب کرد و علاقه ما نیز به دنبال احترامان بود.

بیاد دارم ضمن یکی از مباحثات که من نیز حضور داشتم و نمایندگان بسیار عالیرتبه امریکائی هم در آن شرکت داشتند وقتی گفتگوهای مخالف خیلی تند شده بود او ناگهان با جمله کوتاهی میان مباحثه دوید و گفت: «این موضوع مربوط به بریتانیاست و حالا که ما نظرمان را بیان داشته‌ایم بهتر آنست که بگذاریم آنها هرطور که فکر میکنند مناسب است کارشان را انجام دهند.»

وقتی گیفورد از انگلستان رفت ما از عزیمت و تودیع با او واقعاً متحیر و متأسف بودیم همچنین تمام کسانی که درباره واقعت دشوار روابط انگلستان و امریکا اظهار علاقه می‌کردند از انتقال او متأسف شدند.

من دریافتم که چه وظیفه دشواری در برابر ماست که هم باید عقاید بریتانیا و امریکا را هماهنگ و موافق سازیم و هم ایرانیان را متقاعد کنیم که منافع ایشان در کجاست. اما احساس می‌کردم که ما کاری را آغاز کرده‌ایم که خواهد توانست از «کشیده شدن زیاد و شوم رشته‌های دام و تسلیم شدن» مان جلوگیری کند.

\* \* \*

در بازگشت به لندن تصمیم گرفتم که نظرم را درباره اوضاع و تحولات داخلی و احتمالی ایران با سفیر کبیر ایران در لندن<sup>۱</sup> که یکی از دوستان قدیمی و چندین ساله‌ام بود در میان بگذارم.

پس از یک سلسله مذاکرات کلی درباره اقدامات آینده و از جمله مداخله احتمالی بانک بین‌المللی، سفیر کبیر ایران گفت که به نظر او «وضع دکتر مصدق باندازه سابق مستحکم نیست.» او چنین اظهار عقیده می‌کرد که این اخبار بد نیست زیرا ضمن مباحثات متذکر شد که متأسفانه نخست‌وزیر کنونی ایران (دکتر مصدق) اصولاً شخصیت منفی دارد.

من به سفیر کبیر ایران گفتم که بسیار مایلیم تمام اختلافاتمان را حل و فصل کنیم اما بدیهیست برای این کار محتاج کمک‌هایی هستیم. سفیر ایران گفت که

---

۱۱. این سفیر کبیر مرحوم علی سهیلی بود. م.

بخوبی نظر مرا می‌داند و او نیز روش اخیر ما را تأیید می‌کند. وقتی من گفتم که فکر می‌کنم عجله کردن در کارها خوب نیست و ضرب‌المثل فارسی را یادآوری کردم که «صبر از جانب خداست» و «عجله کار شیطانست» سفیر کبیر موافقت کامل خود را با من اظهار داشت.

من از او پرسیدم که آیا این فکر من صحیح است که در میان مردم ایران نسبت به ما خصومتی وجود ندارد. زیرا من شخصاً عقیده نداشتم که چنین خصومتی در میان مردم ایران باشد هر چند که در میان بعضی گروه‌های جامعه ایران مایه‌های تغییری نسبت به این نظر وجود داشته باشد.

سفیر ایران گفت که این نظر من درست است و اگر فقط بتوانیم این مسأله فوری را از پیش پای برداریم همه چیز دوباره روبراه خواهد شد. من گفتم امیدوارم مردم ایران از قراردادی که ما با شیخ کویت بسته‌ایم باخبر شده باشند زیرا موجب تأسف فراوان است که ایران نتواند از چنین افزایش درآمدی بهره‌مند شود. سفیر ایران زیرلبی اظهار موافقتی کرد و بعد دوباره به من اطمینان داد که در هر موقع می‌توان از کمک شخصی او استفاده کرد.

\* \* \*

تشکیل جاسات وزیران کشورهای پیمان اتلانتیک در شهر لیسبون (پایتخت پرتغال) در ماه فوریه [سه ماه بعد از ملاقات پاریس] فرصت مناسبی پیش آورد که مذاکرات مفیدی با آقای «آچسن» انجام دهم. در این موقع سیاست‌های ما هماهنگی نزدیکی داشت؛ حکومت ایالات متحده در پاسخ درخواست کمک مالی حکومت ایران گفته بود تا وقتی که توافقی با ما حاصل نکند هیچگونه کمک مالی به آن کشور داده نخواهد شد. این مذاکرات مستقیم انجام نمی‌گرفت. روشن بود که برای ما نیز این تعهد بوجود می‌آمد که هیچگونه پیشنهاد منطقی را رد نکنیم. من می‌توانستم به آقای آچسن اطمینان بدهم که ما قصد داریم چنین کاری بکنیم اما هیچ نوع پیشنهادی از طرف ایرانیها برای ما مطرح نشده بود.

\* \* \*

روابط انگلستان و آمریکا بر اثر انتصاب آقای «لوی هندرسن» به سفارت کبرای آمریکا در ایران تقویت گردید. «هندرسن» دیپلماتی پر تجربه و با سابقه و مأموری شایسته بود. او هرگز اجازه نداد که مصدق او را برضد ما وارد بازی کند. کار و روش او را تحسین می‌کردیم و بدون او هرگز قرارداد ۱۹۵۴ (قرداد نفت با کنسرسیون) نمی‌توانست بوجود آید و تحقق پذیرد.

در آن هفته‌های اوایل ۱۹۵۲ یک مایه دلگرمی دیگر هم برای من پیدا

شد، گزارش مأموران کنسولی ما که به درخواست مصدق از ایران بیرون آمدند از یک لحاظ دلگرم کننده بود. همه آنها موافق بودند که تظاهرات اخیر ضد انگلیسی در ایران تا اندازه زیادی مصنوعی بوده است و بدینقرار نظر سفیر کبیر ایران در لندن را تأیید می کردند. اگر حکومت کنونی تغییر می یافت و بجای آن حکومت دیگری می آمد که برای اجرای منظورهای خود احساسات ضدخارجی را دامن نمی زد و تحریک نمی کرد بزودی احساسات مردم تغییر می یافت.

در طول سال ۱۹۵۲ کشمکش ما تقریباً در همان شرایط ادامه داشت. بانک بین المللی کمکهای می کرد. پس از آنکه مقامات بانک با ما به مشورت پرداختند نمایندگان خود را به ایران فرستادند تا درباره وضع مناطق نفت خیز اطلاعاتی کسب کنند.

در ماه فوریه، هیئت با پیشنهاد تجدید فعالیت صنایع نفت به ایران رفت و پیشنهادهای خود را به مصدق تسلیم کرد اما او هیچکدام را نپذیرفت. مذاکرات آنها در اوایل ماه مارس شروع شد و فقط پس از چند روز بدون نتیجه قطع گردید.

من از این جریان زیاد ناراضی نبودم و حق هم داشتم زیرا غیر منطقی بودن مصدق را به دنیا نشان می داد و می فهماند.

وقتی آن هیئت نمایندگی بانک جهانی بدون بدست آوردن نتیجه بازگشت، دادگاه بین المللی هم نتوانست برای حل اختلاف به ما کمکی بدهد. حکومت بریتانیا از دادگاه درخواست اقدام کرد و مصدق شخصاً در اواخر ماه مه به «لاسه» رفت تا از نظر ایران دفاع کند.

او پنهانی و بی سروصدا از ایران بیرون آمد زیرا می ترسید او را بکشند. پس از اینکه او از لاهه بازگشت، کار دادگاه همچنان ادامه یافت تا اینکه در حدود اواخر ژوئیه دادگاه با اکثریت رأی صادر کرد که صلاحیت قضاوت این دعوا را ندارد.

در این موقع من نظرهای کلی خود را در پیاسی برای آقای میدلتون فرستادم که مسؤولیت امور سفارت کبرای ما را در تهران به عهده داشت و کار دشوار خود را با کمال مهارت انجام می داد. مفاد پیام من چنین بود:

ما آماده ایم که در هر لحظه توافقی برقرار سازیم اما برای هرگونه مذاکره و نتیجه گیری لازمست دوطرف برای مذاکره میل و آمادگی داشته باشند. تا کنون حکومت ایران هیچ کاری جز اتخاذ روش اعتصاب گرانه نکرده است. هر وقت حکومت ایران که حقیقتاً میل داشته باشد موافقتی حاصل شود

باید آماده باشد که با واقعیات مواجه گردد.

برای اینکه مقدار محسوسی از نفت ایران در بازارهای جهانی بفروش برسد مساعی فوق العاده لازم است زیرا از نزدیک یکسال به اینطرف بازارها بدون نفت ایران می گردند و اکنون بیش از هرکس خود ایرانیان باید شرایطی بوجود آورند که دیگران را به نفت ایران جلب کنند تا آنجا که به ما مربوط می شود دوستان ما در ایران می توانند مطمئن باشند که برای ما بهیچوجه خوشایند نیست که ببینیم ایران در وضعی که به آن گرفتار شده است باقی بماند و اگر واقعاً ایران بخواهد از این تنگنا بیرون آید با هیچگونه سوهنیت و کینه جوئی از جانب ماسواچه نخواهد شد. بلکه برعکس؛ ما همواره خواستار آن بوده ایم که هر دو کشور صمیمانه بخاطر منافع مشترک و متقابل با یکدیگر کار کنند. هنوز هم نظر ما همین است.

معهدا هیچگونه راهنمایی، عاقلانه یا به صورت دیگر، نتیجه ای نمی داد. ملاقات با مصدق چه در تختخواب می بود و چه در خارج، چه با مهربانی و با دوستی، و چه با خشونت و خصمانه، ما را یک ذره هم به جلو نمی برد.

در همان ماه ژوئیه (تیرماه) حوادث پرشوری پیش آمد. دکتر مصدق درخواست اختیارات تام کرده بود که پارلمان ایران به دادن چنین اختیاراتی راضی نبود. شاه هم درخواست نظارت نخست وزیر بر ارتش را رد کرد و به این جهت مصدق استعفا داد.

قوام السلطنه، یکی از نخست وزیران زیرک و با تجربه سابق، بجای او تعیین شد.

اما بر اثر شورش که در تهران روی داد و حزب کمونیست در آن دست داشت<sup>۱۲</sup> و تعداد بسیاری کشته و تلف شدند قوام السلطنه ناچار گشت استعفا بدهد. شاه نتوانست از او هواداری کند.

در مدت پنج روز مصدق دوباره به زمامداری بازگشت، در حالیکه این بار پارلمان نسبت به او چابلوسی می کرد. برحسب اتفاق، رأی دادگاه لاهه نیز در همین زمان صادر شد و این امر برای او کمک مؤثری شد و صورت پیروزی شخصی برای او را پیدا کرد. معهدا محتملاً حزب کمونیست بود که از همه بیشتر سود برد و نخست وزیر بزودی ملاحظه کرد که برانگیزندگان توده ها مشتاق کسب قدرت هستند. وجود مصدق برای روی کار نیاسدن کمونیسم ضروری و اجتناب-

۱۲. ترجمه عین عبارت آیدن است. -م.



ناپذیر شده بود.

\* \* \*

شاه ایران دارای صفات و خصایل یک پادشاه خوب مشروطه می باشد. او بسیار با ذکاوت و بااطلاع است. تمایلات اصلاح طلبانه اش موجب شده است که بارها برضد فساد می که هنوز هم به دستگاه اداری ایران زبان بسیار وارد می سازد حمله برد.

متأسفانه درخواستها از شاه خیلی سنگین است و او گاهی اوقات ناچار می شود در مقابل هیاهوی افکار عمومی تصمیماتی بگیرد. وضع او از این لحاظ دشوارتر گشت و در دوران دوم زمامداری مصدق قدرت شاه به میزان پائینی سقوط کرد. احترام سلطنت در ایران اگر هم خیلی عمیق نباشد بسیار گسترده است. این احترام هر قدر استوارتر باشد ملت از آن بیشتر سود می برد و کوششهای شاه برای وطنش چنین احترامی را فراهم ساخته است.

\* \* \*

پس از آنکه ایران پیشنهادهای بانک بین المللی را رد کرد، من در این فکر بودم که ببینم آیا می توان به اقدام دیگری پرداخت. ما ناچار بودیم بکوشیم که موضوع را بخاطر منافع خودمان حل و فصل کنیم و افکار عمومی جهان را با خود همراه سازیم. فکر می کردم که باید هر چه می توانیم بکنیم تا مبنای تازه ای برای رجوع موضوع به حکمیت پیدا کنیم. بنظر می رسید که این راه مناسب ترین راهیست که به یک قرارداد منتهی شود و این فکر را با همکارانم در میان نهادم. من پیشنهاد کردم که اگر شرایط قابل قبولی بتوان یافت کمپانی نفت ایران و انگلیس باید بکوشد که بمحض حصول موافقت درباره حکمیت ترتیباتی برای صدور نفت از ایران بدهد. در همان حال ما نیز می بایست بعضی محدودیتها را که برای داد و ستد با ایران بوجود آورده بودیم لغو می کردیم. من همچنین پیشنهاد کردم که اگر ایالات متحده با این کوشش تازه موافق باشد باید به ایشان پیشنهاد کنیم که این اقدام تازه بصورت اقدام مشترک انگلیس و آمریکا صورت گیرد.

حکومت بریتانیا با این نظر من موافقت کرد و من بهمین قرار با واشینگتن تماس گرفتم. حکومت ایالات متحده هم موافق بود. آقای چرچیل با استفاده کامل از این پیشنهادها از آقای ترومن دعوت کرد که همراه او با نخست وزیر ایران تماس بگیرد. آقای ترومن هم موافقت کرد و در آخر ماه اوت (اوایل شهریور) پیامی برای نخست وزیر ایران فرستادند که طی آن جزئیات اقداماتی که دو حکومت بریتانیا و ایالات متحده آماده بودند انجام دهند ذکر شده بود و در آن گفته می شد:

«صمیمانه امیدواریم این پیشنهادهای مورد قبول شما قرار گیرد و نتیجه رضایت، بخشی بدهد.»

متن پیشنهادهای بدینقرار بود:

۱. موضوع پرداخت غرامت بمناسبت ملی شدن تأسیسات کمپانی نفت انگلیس و ایران در ایران به دادگاه بین‌المللی رجوع گردد و برای این موضوع، وضع قانونی طرفین بلافاصله پیش از ملی شدن نفت ایران در نظر گرفته شود و تمام دعاوی و دعاوی متقابل هر دو طرف در این دادگاه مورد رسیدگی قرار گیرد.

۲. نمایندگان مناسبی از طرف کمپانی نفت انگلیس و ایران تعیین خواهند شد که به مذاکره پردازند تا ترتیباتی برای جریان دادن نفت به بازارهای جهانی بدهند.

۳. اگر حکومت ایران با پیشنهادهائی که در دوماه قبل ذکر شد موافق باشد این تفاهم بوجود می‌آید که:

الف. نمایندگان کمپانی نفت ایران و انگلیس ترتیباتی برای صدور نفتی که هم‌اکنون در ایران ذخیره شده خواهند داد و موقعی که درباره قیمت نفت توافق حاصل شود و شرایط مادی و عملی بارگیری اجازه دهد برای هر مقدار نفت که حمل گردد قیمت آن پرداخت خواهد شد.

ب. حکومت علیاحضرت ملکه انگلستان محدودیت‌هایی را که برای صادرات به ایران و استفاده ایران از مصرف ذخایر لیره استرلینگ بوجود آورده لغو خواهد کرد!

ج. ایالات متحده آمریکا بلافاصله اعتباری به مبلغ ده میلیون دلار برای کمک به دشواریهای بودجه در اختیار حکومت ایران خواهد گذاشت.

متأسفانه پیام چرچیل-ترومن تأثیر نیکی در دریافت‌کننده‌اش نگذاشت. گزارشهای تیره‌ای که از تهران می‌رسید اعتماد دلگرم‌کننده‌ای نسبت به موفقیت اقدام ابتکاری ما بوجود نمی‌آورد؛ بطوریکه توصیف می‌شد عظمت طلبی مصدق به آستانه عدم ثبات روحی رسیده بود. او که هرگز پیرو منطق نبود. اخیراً بصورت کودکی لجوج و سرکش مورد تمسخر قرار می‌گرفت. مهمتر آنکه بطوریکه گفته می‌شد بغض و کینه نسبت به امریکائیان و به‌ما محرک اصلی او بود. برای اظهار این خوش نیامدنش در هیچ جا متوقف نمی‌شد حتی اگر به اتحاد با کمونیستها منتهی می‌گشت.

در نخستین ملاقات با سفیر کبیر آن دو کشور بالحنی تهدیدآمیز درخواست پول کرد و گفت به انگلستان فقط یک هفته فرصت می‌دهد که طی آن به یادداشتی که در تاریخ ۷ اوت فرستاده و ضمن آن ۵ میلیون لیره پول خواسته است پاسخ بدهند.

در یک ملاقات بعدی درباره همان پیام که از طرف پرزیدنت (ترومن) و نخست‌وزیر (چرچیل) فرستاده شده بود، مصدق آن را بیهوده و زبانبار توصیف کرد و به سفیر کبیر ایالات متحده گفت که ایرانیها الاغ نیستند و دیگر نمی‌توان با اظهارات دوستانه ایشان را فریب داد.

گزارش مشترک این مذاکرات که با سفیر کبیران دو کشور ما صورت گرفته است نمونه‌ای عالی از بکار بردن دیپلماسی متقاعدکننده می‌باشد. اما این دیپلماسی بیهوده بود. مصدق با شدت به حملات متقابل پرداخت. در ظرف چند روز روزنامه‌ها از درخواست قطع ارتباط با بریتانیا پر شد در آخر اکتبر او در منظور خود توفیق یافت و آخرین مأمور اداری بریتانیا در ایران هم از آن کشور خارج شد. آخرین گزارش که از ایران رسید چنین بود که: «وضع عمومی کشور مبهم و آشفته باقیست.»

\* \* \*

من از تمام این جریانها متأثر بودم. موضوع تسلیم شدن در برابر شرایط مصدق نمی‌توانست مطرح باشد. من می‌دانستم که نخست‌وزیر ایران زیر فشار اطرافیان افراطی خود قرار دارد. این موضوع را به اطلاع همکارانم رسانده بودم و حتی اعلام خطر کرده بودم که ممکن است او به قطع روابط با ما بپردازد. حکومت بریتانیا کاملاً مصمم بود که بر روی پیشنهادهای مشترک انگلیس و امریکا بایستد.

ما معتقد بودیم که کوشش برای تسلیم پیشنهادهای تازه وضع ما را ضعیف خواهد ساخت و امکانات تازه‌ای برای باج‌ستانی مصدق فراهم خواهد کرد. من مخصوصاً زیر نفوذ موضوع دیگری هم بودم که حکومت ایالات متحده در آن با من همعقیده نبود. در آنموقع من عقیده قطعی پیدا کردم که هرچه حکومت مصدق ادامه پیدا کند حزب کمونیست در ایران نیرومندتر خواهد شد. اکنون دیگر از نظر مصالح بین‌المللی نمی‌بایست امکان بیشتری به او داده می‌شد. حتی تا ماه اکتبر آن سال حکومت ایالات متحده درباره آینده سیاسی ایران عقایدی داشت که با نظرهای ما مخالف بود. به ما می‌گفتند تا آنجا که آنها بنظرشان می‌رسد بهیچوجه اهمیتی نمی‌دهند که مصدق در زمامداری باقی بماند. به نظر آنها از نظر امنیت ایران و امنیت عمومی، تغییر حکومت مصدق موجب

وخیتر شدن اوضاع می‌شد، در واقع اگر با وجود این اعتقاد راسخ امریکائیان و با وجود میل طبیعی برای استفاده از یک چنین موضوع ناراحت کننده که اهمیت بین‌المللی داشت، در آن سال بخاطر مبارزات انتخاباتی امریکاهرگز اقدامی که مخالف منافع ما باشد از طرف امریکا صورت نگرفت و این بخاطر روش شخص پرزیدنت (ترومن) و وزیر امور خارجه اش آقای «آچسن» بود.

کاردار سفارت کبرای ما [در تهران] فقط چند روز پیش از عزیمتش [از تهران] به من گزارش داد که «اگر این فکر که امریکائیان بر ضد ما اقدام می‌کنند و هوادار دکتر مصدق و جبهه ملی هستند از ذهن ایرانیان بیرون برود خود این اقدام بزرگترین ضربت برای دکتر مصدق خواهد بود.»

بدون تردید خویش‌ننداری که این سیاستمداران امریکائی [منظور ترومن و آچسن است.] از خود نشان دادند موافقتی را که دو سال بعد تحقق پذیرفت [منظور قرارداد جدید نفت ایران با کنسرسیوم می‌باشد. م.] ممکن ساخت. بنظر می‌رسید که وضع دکتر مصدق در اول سال ۱۹۵۳ حتی از ماه ژوئیه (شش ماه پیش) هم استوارتر شده است.

او مجلس سنا را منحل ساخت و باروشی که نسبت به شاه اتخاذ کرد اختیارات تام را از مجلس ایران بدست آورد. اما این موفقیتها با روشهای دیکتاتورمانه حاصل شد که جمعی از مؤثرترین هوادارانش را نیز به مخالفت با او برمی‌انگیخت. کاشانی<sup>۱۳</sup> که بعنوان رئیس مجلس، ناسیونالیستهای افراطی را رهبری می‌کرد در این موقع با مخالفان محافظه کار متحد شد. در اواسط ماه فوریه، مصدق حملات شدیدی را بوسیله تمام دستگاههای تبلیغاتی خود بر ضد دربار آغاز کرد. پس از مصاحبه‌ای که در ۲ فوریه بعمل آمد، ظاهراً شاه در مقابل تهدید استعفاي دکتر مصدق پذیرفت که موقتاً از ایران به خارج برود.

روز ۲۸ فوریه، کاشانی که این خبر را شنیده بود و نمی‌خواست مصدق یک چنین پیروزی کاملی بدست آورد تظاهراتی از هواداران سلطنت در تهران ترتیب داد. انبوه جمعیت تظاهرکنندگان به رهبری افسران بازنشسته، به خانه مصدق حمله بردند و او را ناگزیر ساختند که با بیژما فرار کند.

تنها هواداری نیروهای امنیت و تظاهرات متقابل کمونیستها توانست نخست وزیر (مصدق) را نجات دهد. در آن موقع هرگونه تظاهراتی ممنوع گردید و واحدهای نظامی و تانکها به نگهبانی در خیابانهای پایتخت پرداختند درحالیکه شاه همچنان در کاخ خود بود.

۱۳. منظور آیت‌الله کاشانی است. م.

نخست‌وزیر در نطقی که از رادیو پخش شد دربارهٔ او را به مداخله در امور کشور متهم ساخت و در حملات خودگفت دربارهٔ همکاری مخالفان و مطبوعات توطئه‌ای بر ضد حکومت تدارک می‌بیند. وزیر دربارهٔ سلطنتی بلافاصله به اظهارات او پاسخ داد و این کشمکش ادامه یافت.

در فواصل این مخاطرات ما همچنان به کوششهای خود برای رسیدن به توافقی دربارهٔ نفت ادامه می‌دادیم.

در ماه ژانویه ما با نمایندگان آمریکا در لندن مشغول کار بودیم تا پیشنهادهای مشترکی تهیه کنیم. در آن موقع من تلگرافی برای آقای چرچیل که در آن زمان در «جامائیکا»<sup>۱۴</sup> بود فرستادم بدینقرار:

پس از مذاکرت طولانی با آمریکائیان دربارهٔ پیشنهادهایی که باید به مصدق داده شود به توافقی رسیدیم که به نظر ما رضایت‌بخش است. این پیشنهادها مورد تأیید کابینهٔ وزیران و کمپانی نفت هم قرار گرفته است و هیچگونه موضوعی را که نسبت به طرح قبلی ما ناخوشایند باشد در بر ندارد. اگر این پیشنهادها پذیرفته شود در این ماجرای پردردسر چه از لحاظ مالی و چه از لحاظ سیاسی برای ما نتایج رضایت‌بخشی فراهم خواهد ساخت. آمریکائیان در نظر دارند فردا این پیشنهادها را به مصدق تسلیم کنند.

بدیهیست هیچکس نمی‌تواند پیشگوئی کند که او چه خواهد کرد. نتیجه را به اطلعتان خواهم رساند. امیدوارم شما چون ما در تیرگی و ابهام نباشید.

این پیشنهادهای آماده شده در روز ۱۰ ژانویه (۱۹۵۳) به نخست‌وزیر ایران تسلیم گردید و شامل سه مطلب اساسی بود: یکی رجوع تمام دعاوی و دعاوی متقابل به حکمیت بیطرفانه؛ دیگری افتتاح مذاکرات بازرگانی؛ و سومی پرداخت کمک مالی ایالات متحده به ایران.

سفیر کبیر آمریکا در ایران طی یک ملاقات هفت‌ساعته مذاکرات را با مصدق آغاز کرد. در مورد حکمیت از دادگاه لاهه خواسته شد که محکمه‌ای برای این موضوع بوجود آورد و این محکمه به دعاوی رسیدگی کند و مبلغ غرامت

---

۱۴. جزیره‌ئی در دریای کارائیب در جنوب کویباکه جزو مستملکات بریتانیا است. م.

مناسبتی را که باید به کمپانی نفت انگلیس و ایران بخاطر از دست رفتن تأسیساتش در ایران پرداخت شود، معلوم سازد.

برای این منظور به محکمه تعلیم داده شد که همان اصولی را که در خود انگلستان در مورد ملی شدن صنایع نفت بکار رفته است ملاک عمل قرار دهد. چنانچه محکمه مزبور لازم می‌دانست کمپانی می‌توانست اصول قانون ملی شدن معادن زغال‌سنگ در انگلستان را که در سال ۱۹۴۶ بتصویب رسید و در آن از دست رفتن سودهای آینده نیز بحساب آمده بود، به محکمه تسلیم کند تا ملاک عمل باشد.

دکتر مصدق ضمن گفتگو با آقای هندرسن (سفیر کبیر آمریکا در ایران)، بارها اصول ملی شدن معادن زغال‌سنگ انگلستان را تأیید کرد اما در ملاقاتی که در ۲۹ ژانویه روی داد حرف خود را پس گرفت و فقط حاضر شد غرامات نسبت به «اسوال و تأسیسات کمپانی نفت در ایران» را برای رجوع به حکمیت بپذیرد و خسارت سودهای آینده را بحساب نمی‌آورد.

آقای هندرسن بشکل قاطعی مذاکرات چهارجلسه قبلی را به نخست‌وزیر یادآوری کرد و دکتر مصدق در پاسخ سؤالی که از طرف سفیر کبیر آمریکا مطرح شده بود گفته بود که قانون ملی شدن در انگلستان در نظر او خوبست هرچند هم که در آن قانون برای مالکان سهام کمپانی انگلیسی خسارت سودهای آینده بحساب آمده باشد. سفیر کبیر گفته بود که مذاکرات جاری هم بر همین اساس آغاز شده است. مصدق این حرف را رد کرده بود و گفته بود که بیاد ندارد چنین اظهار نظری کرده باشد.

این وضع برایم خوشایند نبود اما غیرمنتظره هم نبود. در واقع فقط چون مصدق با این ترتیبات برای پرداخت غرامات موافقت کرده بود ما پیشنهادهای خود را تسلیم داشتیم.

مپس در ایالات متحده آمریکا حکومت تازه‌ای از حزب جمهوریخواه روی کار آمد و ما با دولت جمهوریخواه آمریکا (به ریاست ژنرال آیزنهاور) سروکار داشتیم.

طبیعی است که حکومت جدید آمریکا مشتاق بود که به اقدامات و ابتکارات تازه پردازد. از سوی دیگر من حاضر نبودم از پیشنهادهایی که ماه ژانویه داده بودیم و با کار و کوشش و دقت فراوان تهیه شده بود عدول کنم. در عین حال که می‌بایست با نمایندگیهای تازه و تاکتیکهای تازه آمریکا مواجه شویم ناچار بودیم که به اصول پیشنهادهای خود نیز پا برجا و استوار بمانیم. وزارت امور خارجه آمریکا نگران عواقب اقتصادی بود که در صورت شکست

مذاکرات با ایران و عدم حصول موافقتی با آن کشور ممکن بود پیش آید. به عقیده آنها زبان چنین وضعی خیلی بیشتر و وخیمتر از انعقاد یک موافقتنامه بد و ناپسند بود اما من این نظر را قبول نداشتم و در تلگرافی که برای سفیر کبیر خودمان به واشینگتن فرستادم چنین گفتم:

حتی اگر بنا باشد نفت ایران به میزان روزافزونی به بازارهای جهان بیاید هنوز هم نظر جدی ما (حکومت بریتانیا) و کمپانی نفت ایران و انگلیس آنست که روبرو شدن با مخاطرات بهتر از منعقد ساختن یک قرارداد بد و ناپسند با ایران می باشد زیرا انعقاد چنین قراردادی وضع کشورهای دیگر تولیدکننده نفت را هم آشفته خواهد ساخت و مسلماً بر سرمایه گذاریهای کمپانیهای انگلیسی و امریکائی در نواحی پهناور جهان فشار وارد خواهد کرد. وزارت امور خارجه آمریکا باید این مخاطرات را که در مورد صنایع نفت اهمیت اساسی دارد مورد سنجش قرار دهد. گمان می رود که در این مورد با کمپانیهای ایالات متحده هم مشورت بعمل آمده باشد. از این رو شما (سفیر کبیر انگلستان در آمریکا) باید نظر و تشخیص فوق الذکر را که ما پس از بررسی دقیق پیدا کرده ایم به اطلاع وزارت امور خارجه آمریکا برسانید مگر آنکه با مخالفتی مواجه شوید و در اینصورت پیشنهاد کنید که باید نظر کمپانیهای (نفتی) ایالات متحده هم جلب شود.

در مورد مذاکرات اخیر مصدق با هندرسن روشن است که اگر او واقعاً به مفهوم آنچه می گوید پی برد روش کنونی او احتمال حصول هیچگونه موافقتی را باقی نمی گذارد. فقط این نتیجه را دارد که نشان می دهد تا چه اندازه لازمست که نسبت به مصدق جدی و قاطع باشیم و در صدد نباشیم که تمام تغییر حالات او را بپذیریم و نباید اجازه دهیم که از اصول اساسی نظرهای خودمان در مقابل باجستانی<sup>۱</sup> صرفنظر کنیم...

امریکائیان می خواستند که خسارات و غرامات را برای مدت حداکثر بیست سال محدود سازند که بنظر ایشان ممکن بود بیم ایرانیان را مرتفع سازد. من با این پیشنهاد و پیشنهادهای تاکتیکی ایشان موافقت کردم. و در نتیجه، در ۲۰

---

۱۵. منظور اقدامات مصدق است. م.

فوریه، یکبار دیگر مشترکاً به اقدام پرداختیم. اما بازهم بیش از نوبت قبلی پیشرفتی حاصل نکردیم.

مصدق در جریان مذاکرات متعدد با سفیر کبیر امریکا دائماً وضع خود را تغییر می داد و فقط، بشکلی مداوم، پیشنهادهای ما را رد می کرد.

\*\*\*

در ۲۰ مارس (شب عید نوروز ۱۳۳۲) پس از چند روز رسیدن و بافتن و سبک و سنگین کردن سرانجام نخست وزیر (مصدق) رسماً خودداری خویش را از پذیرفتن پیشنهادهائی که یکماه پیش سفیر کبیر ایالات متحده برای توافق درباره نفت به او داده بود اعلان کرد.

در این موقع من از سفر ایالات متحده که باتفاق آقای «بتتر»<sup>۱۶</sup> مخصوصاً برای گفتگو درباره امور اقتصادی به آنجا رفته بودم به لندن بازگشتم. سفر ما نه روز طول کشید و من در آن مدت مذاکرات متعددی با آیزنهاور رئیس جمهوری و آقای دالس (وزیر امور خارجه جدید امریکا) انجام دادم. بطوری که دیدم باز هم حکومت امریکا می خواست که با ایران به مذاکره پردازد این متن پیام شخصی است که من در مورد این قسمت مذاکراتمان برای نخست وزیر (چرچیل) فرستادم:

هنگام مذاکرات من با رئیس جمهوری، آقای دالس تاسدی و سفیر-کبیر در تمام مدت حضور داشتند. رئیس جمهوری صحبت خود را با یادآوری مهرآمیزی از جناب عالی آغاز کرد و بعد مستقیماً به گفتگو از خاور-میانه پرداختیم. او نگرانی فوق العاده و شدید خود را از وضع ایران بیان داشت.

رئیس جمهوری گفت که بر اثر مداخلات هندرسن برای هواداری از شاه وضع او (هندرسن) سخت ضعیف شده است و احتمال فراوان دارد که که گذرنامه اش را به دستش بدهند و روانه اش سازند. چنین بنظر می رسد که احساس می کند قطع ارتباط با ایران برایش تحمل ناپذیر است و باید از چنین اتفاقی به هر قیمت که باشد جلوگیری کرد. رئیس جمهوری فکر می کرد که بهر حال باید هندرسن را فراخواند و نماینده دیگری از ایالات متحده به جایش فرستاد که کمتر مورد بدگمانی باشد. خود او متذکر شد که خوب نخواهد بود اگر با ایران قراردادی بسته شود

---

۱۶. وزیر دارائی آن زمان انگلستان. - م.



که قراردادهای دیگری را که با کشورهای نفتخیز آن منطقه وجود دارد متزلزل سازد اما در عین حال که این نظر را قبول دارد بنظر می‌رسد که آماده است که فشار بار را بردوش کمپانیهای نفتی امریکائی بگذارد و هرچه بیشتر مصدق را بر سر کار حفظ کند زیرا او را تنها مایه امید برای غرب در ایران می‌شمارد.

آقای دالس گفت یقین دارد مصدق آخرین پیشنهادهای مشترک انگلیس و امریکا را رد خواهد کرد و رئیس جمهوری متذکر شد که در اینصورت باید شخصی را که مورد اعتماد ایرانیان باشد به ایران فرستاد و به او اختیار داد تا بهترین ترتیبی را که می‌تواند بدهد که نفت ایران دوباره به بازارهای جهان فرستاده شود. او برای این منظور آقای «آلتون جونز» را در نظر داشت که دوست شخصی او بود و به او اطمینان کامل و نامحدود داشت.

رئیس جمهوری گفت مردم امریکا هرگز این احتیاج را نخواهند فهمید که در خاورمیانه به فداکاری پردازند و عواقب توسعه نفوذ روسیه در ایران که احتمال آن بنظر او خیلی زیاد است موجب آن خواهد شد که یا نفت خاورمیانه از دست برود و یا خطر یک جنگ جهانی دیگر پیش آید. من متذکر شدم که نفوذ روسیه در ایران، اگر هم تحقق پذیرد لزوماً شامل تسلط بر نفت سایر کشورهای خاورمیانه نخواهد بود.

بعلاوه شورویها نمی‌توانند از منابع نفتی ایران استفاده کنند و فقط ممکن است از ارسال آن به غرب جلوگیری بعمل آورند که آن هم اهمیتی ندارد زیرا غرب هم اکنون به نفت ایران احتیاجی ندارد. رئیس جمهوری گفت که کارشناسان او گفته‌اند که در مدت دو سال می‌توان لوله‌هایی برای حمل نفت از آبادان به قفقاز ساخت. من چندین بار تأکید کردم که اگر یک قرارداد بد و ناپسند با ایران بسته شود در کشورهای دیگر خاور-میانه اثری ناگوار ببار خواهد آورد.

در حالیکه رئیس جمهوری این موضوع را می‌پذیرفت چنین بنظر می‌رسید که بشدت از تصور یک ایران کمونیست نگرانست. بطوری که پیداست مصدق توانسته است باز هم امریکائیان را تحت تأثیر خود قرار دهد.

۱۰ به جستجو و تحقیق دربارهٔ امکانات مختلفی که ممکن بود وجود داشته باشد پرداختیم.

دالس منطقاً قبول کرد که اگر پیشنهاد های ۲ فوریه ما رد شود باید موضوع نفت را بکلی معلق بگذاریم و در اینصورت ایالات متحده فقط اقدامات کوچکی بعمل می آورد که مصدق همچنان بهر صورت که هست روی کار باقی بماند. در مذاکراتمان ضمناً این مطلب هم پیش آمد که این اقدامات امریکا ممکن است شامل اعزام تعدادی کارشناس امریکائی به پالایشگاه آبادان و مقداری ماشین-آلات که مورد نیاز شدید ایران باشد نیز بشود.

من بلافاصله با شدیدترین لحنی که ممکن بود گفتم که حضور کارکنان و کارشناسان امریکائی در مؤسسات و اموال سرقت شده از بریتانیا<sup>۱۷</sup> اثر ناگواری در روابط بریتانیا و امریکا خواهد داشت.

به نسبتی که مذاکرات ما پیش می رفت نظر من بیشتر مورد قبول امریکائیان قرار می گرفت مخصوصاً که مسلم شده بود که کمپانیهای نفتی امریکا همه متفقاً تصمیم گرفته بودند که با هرگونه پیشنهاد اعزام کارشناسان نفتی به ایران مخالفت کنند. مع هذا این ترس وجود داشت که مصدق خود را با شوروی مربوط سازد و من در پاسخ گفتم که سیاست مصدق بیشتر آنست که در بازی خود از دولتهای بزرگ برضد یکدیگر استفاده کند.

در پایان مذاکرات این رضایت برای من وجود داشت که به توافق نزدیکتر شده ایم. وضع ایران مسلماً تیره بود؛ اما من در فکر آن بودم که به جای آنکه بکشیم مصدق را با پول راضی سازیم بهتر است که در جستجوی جانشینی برای او برآئیم. در آخرین مذاکرات با امریکائیان ما درباره این مطلب با هم توافق کردیم. و همچنین موافقت کردیم که ما هر دو (انگلستان و امریکا) باید بر روی پیشنهاد های ۲ فوریه خودمان جداً بایستیم.

در آن موقع من این تلگراف را برای نخست وزیر (چرچیل) فرستادم:

دشواری کار در اینست که امریکائیان همواره آماده هستند که کاری بکنند. رئیس جمهوری بارها این مطلب را تکرار کرد. من به او متذکر شدم که در پاسخ به فشار امریکا ما بارها شرایط خود را برای حصول توافقی با ایران تعدیل کرده ایم. من بسهم خود بارها احساس کرده ام که اگر در مدت دو سال اخیر ما بر روی نظرهای خود جداً تا مدتی ایستادگی می کردیم احتمال حصول توافق با ایران خیلی بیشتر می شد.

در این مذاکرات آقای «بیدل اسمیت» سهارت و ذکاوت فراوانی نشان می داد

---

۱۷. منظور تأسیسات نفتی ایران است. -م.

آقای «وینتروپ آلد ریچ» که برای این مذاکرات به واشینگتن آمده بود با اطلاعات و مشورت‌هایی که درباره صنایع نفت به ما می‌داد برای ما کمک مؤثری بود.

\* \* \*

پس از آنکه در ماه آوریل (فروردین ۱۳۳۲) من مورد عمل جراحی قرار گرفتم نتوانستم در این ماجرا شرکت مؤثری داشته باشم، منتهای شنیدم که قدرت مصدق رو به ضعف نهاده است. در ماه ژوئن (خرداد و تیر ۱۳۳۲) مصدق توانست کاشانی را از ریاست مجلس برکنار سازد. این پیروزی بقیهت خصومت و مبارزه علنی با مجلس تمام شد. تسلط نخست‌وزیر (مصدق) بر مطبوعات و رادیو، منحل ساختن مجلس سنا و مخالفت‌هایش با دربار موجب شده بود که مجلس به صورت تنها محل برای انتقاد از او باقی بماند. مخالفان مصدق در مجلس از اینکه رئیس‌جمهوری آیزنهاور علناً عدم پشتیبانی خود را از مصدق اظهار داشته بود دلگرم و تشجیع شدند و او را استیضاح کردند که قرار بود در روز ۱۴ ژوئیه (۲۳ تیر ۱۳۳۲) مصدق به مجلس بیاید و به آن پاسخ بدهد. مصدق حاضر نشد به این استیضاح پاسخ بگوید و در جواب آن فراندسی را شروع کرد و از مردم ایران خواست که میان او و مجلس یکی را انتخاب کنند.

از آنجا که کمترین مزاحمت دست و پاگیری برای حکومت وجود نداشت و کمونیستها هم حداکثر کمک را به حکومت می‌دادند در نتیجه فراندس اکثریت هنگفت و عظیمی بِنفع مصدق بدست آمد. مصدق که اکنون سلاح «اراده اظهار شده مردم» را در دست داشت روز چهار اوت (۲۳ مرداد ۱۳۳۲) از شاه خواست که مجلس را منحل سازد.

شب بعد کودتائی از طرف هواداران شاه صورت گرفت که ژنرال زاهدی را نخست‌وزیر سازد. اما چون طرحریزی این کودتا خوب نبود و رازداری هم درباره آن رعایت نشد این کودتا درهم شکست و شاه به بغداد پرواز کرد.

دکتر مصدق بلافاصله مجلس را با اختیار شخصی خود منحل ساخت. تظاهرات ضد سلطنتی ترتیب داده شد و به ارتش هم دستور داده شد که مراسم دعای خود را بنام شاه اجرا نکند. اما چون هنوز هم مصدق نمی‌خواست وابسته به کمونیستها باشد در روز ۱۷ اوت (۲۶ مرداد) نخست‌وزیر (مصدق) به نیروهای پلیس دستور داد که تظاهرات مردم را درهم بشکند و متفرق سازد.

در سال ۱۹۵۳ هر موفقیت سیاسی که برای حکومت مصدق حاصل شده بود تکیه‌گاهش را محدودتر ساخته بود. تبلیغات بر ضد شاه موجب آزرده‌گی و نارضائی ارتش شد. فشار و تزییقات نسبت به کمونیستها مصدق را از هواداری ایشان محروم ساخت. در نتیجه در روز ۱۹ اوت (۲۸ مرداد) که تظاهرات تازه‌ای از

طرف هواداران سلطنت شروع شد هیچ یک از دو نیروی فوق که می‌توانست با آن به مقابله پردازد اقدامی نکرد.

عصر آن روز مصدق و وزیرانش همه مخفی شدند. ژنرال زاهدی توانست از شاه دعوت کند که به تهران بازگردد و با گرمی مورد استقبال قرارگیرد.

خبر سقوط مصدق در دوران نقاهتم به من رسید. در آن موقع من و همسر و پسرم سرگرم یک سفر دریائی در مدیترانه و در میان جزایر یونان بودیم. آنشب ما من آدام و آسوده خوابیدم.

در اوایل سپتامبر (اواسط شهریور ۱۳۳۲) به وزارت خارجه بریتانیا گزارش رسید که وزارت امورخارجه آمریکا ملاقاتهایی با کمپانیهای نفتی آمریکا انجام می‌دهد.

در این گزارش گفته می‌شد که وزارت امورخارجه آمریکا عجله دارد که یک کمپانی مشترک امریکائی بوجود آورد که سهام کمپانی نفت ایران و انگلیس را خریداری کند. این فکر موافق میل کمپانیهای نفتی آمریکا نبود.

وزارت امورخارجه بریتانیا از اینکه وزارت امورخارجه آمریکا به گفتگوهای با کمپانیهای نفتی پرداخته که مخالف پیشنهاد های مشترک مورد موافقت دو کشور می‌باشد، نگرانی خود را اظهار داشت.

بدنبال آن، چند روز بعد، یادداشتی از طرف وزارت امورخارجه بریتانیا به آمریکا تسلیم شد که طی آن جداً بر روی پیشنهاد های مشترک ایستادگی می‌شد.

\*\*\*

پس از غیبتی دراز<sup>۱۸</sup> دوباره به کار بازگشتم و روز ۱۰ اکتبر (۳ مهر) امور وزارت خارجه را به عهده گرفتم. در غیاب من، لرد «سالیسبوری» در مدت شش ماه امور را بشکلی عالی و قابل تحسین اداره کرده بود. پس از گفتگوئی با او و با آقای «سلوین لوید» وزیر مشاور که بنازگی از ملل متفق بازگشته بود تصمیم گرفتم که فوریت این اقدامات ما در خاورمیانه باید تجدید ارتباط سیاسی با ایران باشد.

آقای لوئی هندرسن<sup>۱۹</sup> با کمال وفاداری نمایندگی منافع ما را به عهده خود داشت. با اینهمه مطمئن بودم که او هم موافق است که انعقاد قراردادی درباره نفت ضرورت دارد و فقط وقتی می‌توان به اینکار امیدوار بود که حکومت انگلستان مستقیماً در تهران نمایندگی داشته باشد.

---

۱۸. بعلت بیماری و عمل جراحی. - م.

۱۹. سفیر کبیر آمریکا در ایران در هنگام تنهات ایران و سقوط دکتر مصدق. - م.

بهمین مناسبت من دوتلگراف زیر را فرستادم. اولی پیامی شخصی برای آقای «انتظام»<sup>۲۰</sup> بود که در آنموقع نمایندگی ایران در ملل متفق را بعهدہ داشت و آن تلگراف چنین بود:

بمحض اینکه به وزارت اسورخارجہ بازگشتم وزیر مشاور (ملوین لوید) مذاکراتی را کہ اخیراً با او انجام داده‌اید برایم نقل کرد. لطفاً مراتب ستایش مرا به‌شاه و به‌نخست‌وزیر (زاهدی) بخاطر ابتکاری کہ نشان داده‌اند ابلاغ فرمائید. من احساس می‌کنم کہ بهترین راه برای شروع دوران تازه برای ما آنست کہ روابط میاسی خود را از نو برقرار سازیم. ما برای این کار حاضریم و مطمئن هستیم کہ وقتی ما تماس مستقیم داشته‌باشیم همه‌چیز آسانتر خواهد بود. ممکن است لطفاً از حکومت خود بخواهید کہ این موضوع را مورد رسیدگی قرار دهد. در این ضمن وزیر مشاور، و یا اگر او به نیویورک بازنگردد، «سرگلا دوین جپ» (نماینده انگلستان در ملل متفق) آماده خواهد بود کہ در این مورد مذاکرات بیشتری با شما بعمل آورد.

تلگراف دوم را برای سفیر کیرمان (انگلستان) در واشینگتن فرستادم کہ بدینقرار بود:

لطفاً این پیام را از من به آقای دالس برسانید: من تازه به کار خود بازگشته‌ام و فوراً مکاتبات اخیر درباره ایران را مرور کردم. نخستین چیزی کہ در من اثر گذاشت روش قابل تحسین «هندرسن» برای انجام امور بود و من بسیار خوشوقت خواهم بود کہ به اطلاعش برسانید تا چه اندازه بخاطر نقشی کہ او اجرا کرده است سپاسگزارش هستم.

از مطالعاتی کہ اعضای وزارت اسورخارجہ شما درباره این مسئله<sup>۲۱</sup> بعمل آورده‌اند و از اینکه شما آماده هستید «هوور» را به تهران بفرستید بسیار سپاسگزارم. من کاملاً موافقم کہ بخاطر منافع همه و مخصوصاً بخاطر منافع ایران باید بکوشیم کہ مسئله نفت را هرچه زودتر کہ ممکن باشد

---

۲۰. منظور آقای نصراله انتظام است. - م.

۲۱. قرارداد نفت. - م.

حل کنیم. بدیهی است همواره باید در نظر داشت که این کار باید به صورتی انجام شود که مانع سایر منافع حیاتی نباشد اما من جداً فکرمی. کنم که هدف فوری ما باید تجدید روابط سیاسی باشد. مطمئن هستم که موجب سوء تفاهمی برای شما نخواهد شد اگر بگویم که مذاکرات بوسیله واسطه‌ها، هر قدر هم که مطمئن باشد و تا هر اندازه هم که مختصر شود، نمی‌تواند باندازه تماس مستقیم نتایج رضایت‌بخشی داشته باشد. دیر یا زود باید مذاکرات<sup>۲۲</sup> را شروع کرد و از تمام جهات بعقیده من برای ما بهتر است که از آغاز کار در آن شرکت داشته باشیم. بهرحال از نظر سیاست عمومی و کلی ابلهانه است که قطع ارتباط میان ما و ایران بیش از این ادامه یابد.

از این رو در عین حال که من با پیشنهاد رفتن «هوور» به تهران موافق هستم آرزو مندم که هدف خود را بدین‌قرار تعیین کند:

با همکاری هندرسن:

الف. روشن ساختن اینکه ما می‌خواهیم هر چه زودتر روابط خود را برقرار سازیم و هر وقت که ایرانیها بخواهند برای این کار حاضریم.

ب. ارزیابی وضع سیاسی ایران از نظر مسئله نفت که برای این منظور باید با شاه و با ژنرال زاهدی گفتگو بعمل آید.

پ. توضیح دادن به ایشان که مسائل نفت شامل ارسال نفت ایران به بازار می‌باشد و کوشش برای استنباط اینکه خود ایرانیها درباره قرارداد احتمالی نفت چه نظر دارند.

امیدوارم شما با این توصیف موافقت داشته باشید. در این ضمن آخرین پیشنهادها را فوراً رسیدگی خواهیم کرد و نظر خود را درباره آن هر چه زودتر که ممکن باشد به اطلاعتان خواهیم رساند.

امید بسیار دارم که پیش از عزیمت «هوور» نظرم به اطلاعتان برسد. بسیار مایلیم که او را در موقع رفتن به ایران و هنگام بازگشتن در اینجا ببینیم.

همینکه مجلس عوام افتتاح شد در پارلمان اظهار امید کردم که فصل تازه‌ای در ایران گشوده شده باشد. من به مجلس انگلستان گفتم که در ایران حکومت تازه‌ای روی کار آمده است و حکومت علیاحضرت ملکه انگلستان میل دارد یکبار دیگر

---

۲۲. با ایران درباره نفت. - م.

دست دوستی خود را بسوی این حکومت تازه و مردم ایران دراز کند. حکومت ایران اطلاع دارد که ما برای تجدید ارتباط دیپلماتیک حاضریم. من در بیانات خود گفتم اگر این کار انجام پذیرد خیلی آسانتر خواهیم توانست مسأله دشوار نفت ایران را با یکدیگر مورد مذاکره قرار دهیم.

حکومت سوئیس حفظ منافع ما را در تهران به عهده داشت و من از ایشان خواستم که اطمینان حاصل کنند که این بیانات من به گوش وزیر امور خارجه ایران رسیده است. در پاسخ اظهارات اعلامیه‌ای از طرف او<sup>۲۳</sup> انتشار یافت. بدینقرار ما پیشرفت نمایانی در راه تجدید ارتباطات حاصل کردیم. من تصمیم گرفتم که بهتر است تجدید ارتباطات بوسیله بیانیه مشترکی از طرف دو حکومت (بریتانیا و ایران) صورت پذیرد.

با کمک آقای هندرسن این بیانیه مشترک تهیه شد و روز اول دسامبر وزیر-مختار سوئیس (در لندن) به من گفت که ایرانیها شکلی را که من پیشنهاد کرده‌ام پذیرفته‌اند. روز ۵ دسامبر (۱۴ آذر ۱۳۳۲) بیانیه مشترک ما انتشار یافت. حکومت‌های دو کشور تصمیم گرفتند «روابط سیاسی خود را از نو برقرار سازند و بدون تأخیر سفیر کبیر خود را مبادله کنند».

وزیرمختار سوئیس گفت که خبر انتشار این بیانیه در تهران تسکینی بوجود آورد. من نیز از این واقعه خوشوقت شدم و سپاسگزار دوستان امریکائی و سوئیسی بودم که برای انجام این کار کمک کردند.

فکر کردم که فوراً کارداری به تهران بفرستم. آقای «دنيس رایت» یکی از اعضای جوان وزارت خارجه بود که ذکاوت فراوان و اطلاعات زیاد درباره امور اقتصادی و از جمله صنعت نفت داشت. مطمئن بودم که او برای این منظور شخصی مناسب است. ما او را با تعلیمات فراوان مجهز ساختیم و آنچه بیشتر مفید بود به او اجازه دادیم که پیشنهادی برای فروش مقداری تجهیزات راه‌آهن که مورد احتیاج شدید ایران بود بقیمت هرچه کمتر و سرعت هرچه بیشتر به ایرانیان بدهد.

«رایت» در آغاز کار با مشکلاتی مواجه گشت و کوششهایی بعمل آمد که در دام تحریکات و دسیسه‌های سیاسی پایتخت ایران گرفتار نشود. اما او شایستگی خود را بثبوت رساند و معلوم شد که انتصاب او موفقیتی نمایان بوده است.

\* \* \*

در اول سال نو (۱۹۵۴) ما روابط سیاسی خود را برقرار کرده بودیم اما قرارداد

---

۲۳. وزیر خارجه ایران...م.

نفت هنوز بوجود نیامده بود.

مذاکرات مفصلی که از آن پس آغاز گردید شامل چند مرحله می‌شد. در مرحله اول یکی مذاکراتی که مربوط به حکومت علیاحضرت ملکه انگلستان و کمپانی نفت انگلیس و ایران بود، دیگر مذاکرات درباره شکل کنسرسیوم که اگر بنا باشد بوجود آید برای ما قابل قبول باشد، سوم درخواستهای اصلی کمپانی از جمله موضوع غرامات مطرح می‌شد.

صرفنظر از تمام مسائل مربوط به روابط انگلستان و آمریکا استدلال شدیدی در میان بود که باید در فروش نفت ایران سهمی هم به کمپانیهای بزرگ نفتی آمریکا داده شود. این کمپانیها با تولید وسیع جهانی و منابعی که در بازارهای جهان داشتند می‌توانستند برنامه‌های خود را طوری تنظیم کنند که برای فروش نفت ایران هم جای مناسبی بوجود آید.

چنین کاری برای موقعی که نفت ایران دوباره بسوی بازارهای خارجی سرازیر می‌گشت لازم و ضروری بود. همین ملاحظات در مورد کمپانی «رویال داچ شل» (کمپانی بزرگ نفت هلندی) و کمپانی نفت فرانسوی که در کمپانی نفت عراق (متعلق به انگلستان) سهامی داشتند وجود داشت.

ما احساس می‌کردیم که لازم است کمپانی نفت ایران و انگلیس (سابق) سهام عمده کنسرسیوم را برای خود نگاهدارد بطوریکه کمتر از نصف سهام را نداشته باشد. کمپانیهای دیگر و از جمله کمپانی نفت هلند که ۴ درصد سهام آن انگلیسی است باید منافعی را در کنسرسیوم تازه برای خود خریداری می‌کردند.

نمایندگان گروه کمپانیها (کنسرسیوم) باید با حکومت ایران به مذاکره می‌پرداختند تا ترتیباتی برای تولید و صدور نفت براساس سایر موافقتنامه‌ها و قراردادهائی که در خاورمیانه وجود داشت بدهند. لازم بود ترتیبات رضایت‌بخشی درباره نوع پولی که باید به ایرانیها پرداخت می‌شد داده شود.

اینها شرایط ما بود که ضمن بحث و گفتگو با «سرویلیام فریزر» رئیس کمپانی نفت ایران و انگلیس تعیین گردید و حکومت علیاحضرت ملکه هم آنرا تأیید کرد. این شرایط در طی مذاکرات بعدی زیاد تغییر نیافت.

مرحله دوم مذاکرات مربوط به شرکت‌های نفتی بود که جریان آن به حکومت‌های انگلستان و آمریکا نیز اطلاع داده می‌شد. گفتگوهای مربوط به تشکیل کنسرسیوم خواه ناخواه بسیار پیچیده و غامض بود. درباره نتایج احتمالی مالی طرح‌های مختلف و نظرهای گوناگون وجود داشت. باید تصمیم گرفته می‌شد که کمپانی نفت انگلیس و ایران در مقابل تسلیم قسمتی از منافع نفت ایران به کمپانیهای دیگر



چه مبلغی از ایشان دریافت دارد. کمپانیهای نفتی این موضوع را با سرعت نمایانی میان خود مطرح ساختند و به مشکلات کارهای خود رسیدگی کردند. کمپانیهایی که به کنسرسیوم ملحق شدند موافقت کردند که در ابتدای کار ۳۲ میلیون لیره به کمپانی نفت انگلیس و ایران بدهند و بعد هم به میزانی که نفت صادر می کنند مجموعاً ۱۸۲ میلیون لیره در مدت بیست سال بپردازند.

مرحله سوم شامل مذاکرات با ایران بود. قبلاً مبلغ ۲۲ میلیون دلار از طرف ایالات متحده آمریکا بعنوان پیش پرداخت و برای کمک به ایران داده شده بود. از نظر سیاسی لازم بود که حاکمیت ایران بر مناطق نفت و صنایع نفت محترم شمرده شود اما باید در همین حال کنسرسیوم زمام اموری را که برای عملیات خویش لازم می دانست در دست می گرفت.

منافع ایران با کمال دقت مورد رسیدگی واقع شد. شرکت ملی نفت ایران عملیات نفتی را در خارج از منطقه ای که برای کنسرسیوم تعیین شده بود ادامه می داد و در داخل این منطقه بعضی عملیات را بعهده می گرفت و نمایندگانی در هیئتهای مدیره کمپانیهای اکتشاف و تصفیه نفت می داشت.

اموال و دارائی غیر منقول واقع در منطقه عملیات کنسرسیوم ملک شرکت ملی نفت ایران شناخته می شد اما کنسرسیوم می توانست در تمام طول مدت قرارداد مجاناً و آزادانه از آنها استفاده کند و آنها را برای منظورهای خود منطبق سازد و بکاربرد.

منافع کمپانیها نیز کاملاً تضمین گردید. نظارت کافی بر عملیات نفتی در داخل منطقه واگذاری به ایشان برای آنها فراهم شد. برای مقابله با وقوع اختلاف و نزاع احتمالی میان طرفین پیش بینی های لازم صورت گرفت و نیز سیستم خود بخود و سنجیده شده حکمیت بوجود آمد.

اما بهترین تضمین و امنیت برای کنسرسیوم، قدرت خود کنسرسیوم و شکست نمونه ای مصدق بود.

موضوع غرامات و خسارات آخرین دشواری بود. حکومت ایران موافقت کرد که مبلغ ۲۰ میلیون لیره در مدت ده سال به کمپانی نفت انگلیس و ایران بپردازد و تمام دعاوی طرفین پایان یافته تلقی گردد. همچنین حکومت ایران لیره را بعنوان پول رایج برای تمام عملیات خود پذیرفت و ضمناً تفاهم حاصل شد که این پول تا میزان محدودی قابل تبدیل به پولهای دیگر هم باشد.

در آخرین مراحل شاه نقش قاطعی اجرا کرد و از تأخیر بی پایانی که در تصویب قرارداد پیش می آمد و ممکن بود موجب مرگ آن بشود جلوگیری بعمل

آورد.

در پایان ماه ژوئیه (۹ مرداد ۱۳۳۳) حکومت بریتانیا پیشنهادهای نهائی را تأیید کرد.

مسلماً این پیشنهادهای نسبت به آنچه سه سال پیش انتظار می‌رفت بمیزان نمایانی بهتر بود<sup>۲۴</sup>. در آن زمان ما از آبادان بیرون بودیم و فقط امید بسیار مبهمی برای احتمال بازگشت به آنجا وجود داشت.

از طرف ایران همه چیز بر اثر شهادت و نیروی خستگی‌ناپذیر وزیر دارائی ممتاز ایشان دکتر امینی انجام گرفت.

سه نفری که از طرف کنسرسیوم مذاکره می‌کردند یعنی آقای «پیچ» از طرف کمپانیهای آمریکائی و آقای «اسنو» از طرف بریتانیا و آقای «لودون» از طرف هلند بردباری و لیاقت فراوانی از خود نشان دادند:

روز جمعه ۱۷ دسامبر من این یادداشت را برای خود نوشتم<sup>۲۵</sup>:

خیلی عجیب است که اسسال با وجود آنکه بسیاری اشخاص درباره مشکلات و مسائلی که در پیش داشتیم و امیدوارم آنها را حل کرده باشیم مطالبی نوشتند - مانند اتحاد اروپای غربی، مصر، هندوچین، ایران، عربستان (و ناحیه بوریمی) - کمتر کسی آنقدر که باید به ایران اهمیت داد در صورتیکه بنظر من این موضوع از همه دشوارتر و پراهمیت‌تر بود، سه نفر از مأموران عالی‌رتبه در این کار به من کمک دادند «مکینز»، «دیکسون» و «کاسبا»؛ هر سه نفر بسیار عالی بودند.

\*\*\*

مواققت‌نامه بخوبی اجرا می‌شود، نفت ایران جریان یافت و با سرعتی بیش از آنچه برای آن پیش‌بینی شده بود بمصرف رسید. در سال ۱۹۵۵ درآمد ایران به ۳۱،۶۰۰،۰۰۰ لیره رسیده بود که در مدتی کوتاه نتیجه‌ای درخشان و نمایان بود.

می‌توان این قرارداد را یکی از اسناد معدود بین‌المللی زمان ما توصیف کرد که درستی و خوبی خود را از نظر تمام شرکت‌کنندگان در آن بشبوت رسانده است.<sup>۲۶</sup>

---

۲۴. از نظر بریتانیا. - م.

۲۵. (۲۶ آذر ۱۳۳۳) که مصادف با اواخر سال میلادی ۱۹۵۴ می‌شود. - م.

۲۶. تا آنجا که مربوط به کشورماست، با وجود مبالغ با اصطلاح هنگفت در آمد ←

من فقط نام چند نفر را که در این مورد اقدامات شایسته کرده‌اند ذکر کردم و این فهرست کامل نخواهد بود اگر از همکاری انگلستان و امریکا در تهران ذکر نکنم. یکبار دیگر هم در این مورد مدیون آقای «لوی هندرسن» و سفیر کبیر خودمان «سراجراستیونس» هستیم که به سفیر کبیر امریکا پیوست و توانست بزودی موقعیت خود را بعنوان نماینده ما استوار سازد.

\*\*\*

این قرارداد و موافقت‌نامه نفت بمفهوم بهبود اقتصادی ایران بود. اما مسئله دفاع از خاورمیانه بطور کلی هنوز حل نشده باقی مانده بود. اگر پیمان انگلستان و مصر بزودی حاضر می‌شد به ما امکان می‌داد که از مصر و کانال سوئز دفاع کنیم اما دست کم تا مدتی منطقه حیاتی شمالی در معرض خطر باقی می‌ماند.

سیاست حکومت علیاحضرت ملکه آن بود که اتحادیه‌هایی بوجود آورد که بتواند بشکلی مؤثر حامی این منطقه باشد. موجب یأس ما بود که حکومت مصر ورود به نقشه‌هایی را که حکومت حزب کارگر تهیه کرده بود نپذیرفت. ناچار می‌بایست راههای دیگری یافت. حکومت ایالات متحده نیز در همین فکر بود. بدینقرار خیلی خوشوقت شدم که در اواخر سال ۱۹۵۴ شنیدم که نوری-السعید نخست‌وزیر عراق<sup>۲۷</sup> مشغول تهیه نقشه‌ای در این مورد می‌باشد.

او در نظر داشت که با شرکت دادن ترکیه در جامعه عرب موجب تقویت آن شود و ضمناً از انگلستان و ایالات متحده نیز برای این منظور کمک بگیرد و باین ترتیب پیمانی نیرومند بوجود آورد. برای این منظور ملاقاتی با آقای مندرس نخست‌وزیر ترکیه<sup>۲۸</sup> ترتیب داد تا این موضوع را مورد مباحثه و گفتگو قرار دهد.

ناصر با این فکر بشدت مخالف بود اما ترکیه با همین جدیت از آن هواداری می‌کرد. در ماه ژانویه ۱۹۵۵ آقای مندرس به بغداد سفر کرد و پیش از

---

نفت و باوجود کمکهای گوناگون نظامی و غیر نظامی و باوجود وامهای هنگفت که گرفته شده است وضع طوری شد که دکتر امینی نخست وزیر ایران که خود عاقد قرارداد نفت بوده است علناً گفت که کشور در آستانه سقوط و ورشکستگی قرار دارد. م.

۲۷. که در انقلاب عراق بخاطر عمیانت مردم بطرز فجیعی کشته شد. م.

۲۸. که در انقلاب ترکیه دستگیر و زندانی شد و بعد هم به دار آویخته شد. م.

عزیمتش نخست وزیران دو کشور (عراق و ترکیه) اعلام کردند که قصد دارند یک پیمان همکاری متقابل میان خود منعقد سازند که برای کشورهای دیگری که در این منطقه علائقی دارند نیز گشاده باشد. این موافقتنامه [پیمان بغداد معروف] در ۲۴ فوریه ۱۹۵۵ میان ایشان به امضاء رسید.

هرچند حکومت مصر فشار می آورد که عراق از آن پیمان بیرون آید من فکر می کردم که باید از این ابتکار جداً پشتیبانی کنیم. ممکن بود این پیمان را توسعه داد و بصورت پیمان آتلانتیک شمالی برای خاورمیانه درآورد. این احتمال وجود داشت که پاکستان که یک موافقتنامه دفاع متقابل در ماه آوریل ۱۹۵۴ با ترکیه امضاء کرده بود نیز به این پیمان ملحق گردد و همچنین ایران و اردن نیز به آن پیوندند.

یک دلیل دیگر هم برای هواداری ما از این پیمان و الحاق احتمالی به آن وجود داشت: پیمان انگلستان و عراق که در سال ۱۹۳۰ بسته شده بود در سال ۱۹۵۷ پایان می رسید و ما ناچار بودیم تمایلات سلی مردم را، حتی در کشورهای بسیار دوست خود در نظر بگیریم. اهمیت داشت که ازین پس روش استاد و شاگردی در روابط کنار گذارده شود.

در زمان حکومت حزب کارگر کوشی بعمل آمد که مذاکراتی برای انعقاد یک پیمان تازه صورت گیرد اما موجب پیش آمدن شورش در عراق گشت و به - ناکامی کشید.

من یقین داشتم که ترتیبات دفاعی میان ما و عراق که بنفع هر دو طرف بود می بایست بصورت موافقتنامه های دامنه دارتر میان کشورهای برابر و متساوی - الحقوق درآید.

من این نظر خود را برای همکارانم [در کابینه وزیران بریتانیا] تشریح کردم و به آنها گفتم که حکومت عراق (حکومت ملک فیصل و نوری سعید) اظهار میل کرده است که ما هرچه زودتر به این پیمان (پیمان بغداد) پیوندیم.

من درخواست کردم که مذاکراتی برای این منظور آغاز گردد و آنها هم موافقت کردند زیرا می فهمیدیم که از تمامی خاورمیانه و از جمله خلیج فارس باید در مرزهای عراق دفاع کرد و این کار فقط با همکاری نیروهای محلی امکان پذیر است.

راست است که با پیوستن به «پیمان بغداد» ما ناچار تعهداتی برای همکاری با ترکیه و عراق بمنظور دفاع و امنیت ایشان بعهده می گرفتیم اما ما قبلاً چنین تعهداتی را طبق پیمان آتلانتیک شمالی (نسبت به ترکیه) و طبق پیمان انگلیس و عراق (نسبت به عراق) عهده دار بوده ایم، من عقیده داشتم بهتر همانست که

بن کار را بصورت قرارداد و پیمانی درآوریم که مادر آن باشیم و ترکیه و عراق هم طبق این پیمان به یکدیگر کمک بدهند. چنین کاری بهتر از آن بود که نسبت به هر کدام از ایشان تعهدات جداگانه داشته باشیم.

همچنین راست بود که اگر ما به این پیمان می پیوستیم ناچار می بایست تعهداتی برای کمک به تجهیزات نظامی عراق به گردن می گرفتیم اما این تعهدات هم تازگی نداشت.

از زمانی که عراق به صورت ملت و کشوری جداگانه درآمده بود همواره برای دریافت چنین کمکهای مادی به ما چشم داشت و بسیاری از افسران ایشان در ارتش بریتانیا پرورش یافته بودند.

مباحثات درباره پیمان ضمن مذاکراتی که در راه رفتن و بازگشتن به «بانکوک» برای شرکت در جلسات وزیران پیمان آسیای جنوب شرقی در قاهره و بغداد انجام دادم صورت گرفت.

هنگام رفتن به سفر، یک شب در قاهره ماندم. در آنجا سرهنگ ناصر برای صرف شام به سفارت کبرای ما آمد و ما باهم مذاکراتی انجام دادیم که «سرالف ستیونس» سفیر کبیر ما در مصر و فیلدمارشال «سرجان هارد کینگ» رئیس کل ستاد ارتش امپراطوری نیز در آن شرکت داشتند.

سرجان هارد کینگ توصیف کاملی از وضع نظامی بعمل آورد که سرهنگ ناصر کاملاً با آن موافق بود. ناصر اظهار داشت که منافع و تمایلاتش با غرب می باشد اما استدلال می کرد که پیمان ترکیه و عراق (پیمان بغداد) بعلت آنکه در زمانی نامناسب منعقد شده و محتوی آن هم خوب نیست به همکاری مؤثر غرب با کشورهای عرب زیان وارد ساخته است.

من با این قبیل اظهارات آشنائی داشتم. برای بعضی اشخاص هیچوقت زمان مناسب وجود ندارد. ما هر استدلالی را که می توانستیم برای قانع ساختن ناصر، یا دست کم محدود ساختن انتقادات او، بکار بردیم و می خواستیم که اگر نظر او به مفاد پیمان جلب شود مخالفتش قطع گردد اما گمان نمی کنم که در او تأثیر زیادی بوجود آوردیم.

سرهنگ ناصر که بنظر من از لحاظ جسمی مردی زیباست در تمام طول مذاکرات روشی دوستانه داشت. او بارها به پیشرفت شایانی که در روابط انگلستان و مصر حاصل شده است و اهمیتی که حکومت او برای این مذاکرات قائل است و امیدهایی که برای امکان ادامه این مناسبات در آینده دارد اشاره کرد، معهداً هرگز با پیمان ترکیه و عراق موافقت نکرد. در گزارشی که من در آن زمان به لندن فرستادم این مطلب را تفسیر کردم و متذکر شدم که «بدون تردید در روش

ناصر حسادت و میل سرکوب شده رهبری جهان عرب نقشی عمده دارد». پیش از آنکه مذاکرات ما آغاز گردد از ما با هم عکس گرفته شد. موقعی که عکاسها نزد ما آمدند او دست مرا به دست خود گرفت و همچنان نگاه داشت. همچنین من سفر خود را در کراچی قطع کردم. در آنجا میهمان آقای غلام-محمد فرمانروای کل پاکستان بودم که سالها پیش با من روابط دوستانه داشت. متأسفانه در آنموقع قدرتش رویه ضعف نهاده بود. در پاکستان دیدم که هنوز هم روش سخت و مداوم نسبت به مسائلی که این کشور را از همسایگانش جدا ساخته وجود دارد. در میان این مسائل موضوع کشمیر از لحاظ سیاسی از همه مهمتر و انفجار آمیزتر می باشد.

\* \* \*

هنگام بازگشت از «بانکوک» در دهلی توقف کوتاهی کردم که در آنجا ملاقاتم با آقای نهرو که از ما پذیرائی کرد بسیار مطبوع بود. همسر من و خودم در منزل او اقامت کردیم و از لذت نبودن تشریفات در سفری که مجموعاً کوتاه بود حظ می بردیم. این دومین سفر من به دهلی بود. در سفر قبلی در خانه نایب السلطنه و مهمان آقای «راجا گوپالا چاریا»<sup>۲۹</sup> بودم.

در آنجا بخاطر آوردن که چگونه نزدیک بود که من بجای «لرد لینلینگو» نایب السلطنه هند شوم؛ زیرا در سال ۱۹۴۳ آقای چرچیل این مقام را به من پیشنهاد کرد.

هنگام اقامت من در دهلی پارلمان در حال انعقاد بود و آقای نهرو از من دعوت کرد که نطقی برای اعضای هر دو مجلس ایراد کنم همچنانکه یکبار هم قبلاً چنین کاری کرده بودم.

این بار این وظیفه بشکلی عظیمتر انجام گرفت زیرا آقای رادا کریشنان معاون رئیس جمهوری هند<sup>۳۰</sup> با جملاتی بسیار زیبا مرا به نمایندگان دو مجلس معرفی کرد. شاید فقط چند نفر از مردم انگلستان بتوانند در فصاحت به پای او برسند و مسلماً من از آن جمله نیستم.

۲۹. نخستین فرمانروای هند. پس از استقلال. پس از آنکه هند جمهوری شد این مقام از میان رفت و رئیس جمهوری در خانه‌ای که سابقاً محل اقامت نایب السلطنه هند بود منزل کرد و آن خانه اکنون «راشترپاتی بهاوان» یا «کاخ ریاست جمهوری» نامیده می شود. -م.

۳۰. که در عین حال رئیس مجلس راجیاسابها یا سنای هند بود و در جلسات مشترک دو مجلس ریاست را به عهده داشت. -م.

من خود را در برابر او همچون پسر بچه‌ای خردسال می‌دیدم که پس از جهشهای چابک و سبک خرگوشی تیزبا در میان شخم‌زاده‌ها، لنگران لنگران حرکت کند. در آن موقع انتخاباتی از آن نوع که ما انتخابات فرعی می‌نامیم در یکی از ایالات هند جریان داشت. گزارشی که مسئول انضباط فراکسیون حزبی در مجلس قرائت کرد و تفسیراتی که نمایندگان پارلمان درباره آن بعمل آوردند به عادات و رسوم پارلمانی ما شباهت بسیار داشت.

از تمام آزمایشهای تشکیل حکومتهای مختلف که از او آن تاریخ تاکنون بعمل آمده است به گمان من کوشش هند برای برقرار ساختن حکومت پارلمانی از همه هیجان‌انگیزتر است.

یک شبه‌قاره پهناور می‌کوشد سیستم دموکراسی آزاد را که تدریجاً و آرام آرام طی قرون متمادی در جزیره‌ای کوچک<sup>۳۱</sup> تحول پذیرفته اکنون در مورد دهها و صدها میلیون هندی بکار بندد.

این کوشش بسیار جسورانه و شهادت‌آمیز است و تاکنون موفقیت‌های نمایانی هم حاصل کرده است.

دموکراسی هند تقلیدی بیرنگ و رونق از آنچه ما در کشور خود داریم نیست بلکه کاری عظیم و بزرگ و عالیست که بمیزانی بسیار وسیع صورت می‌گیرد که ما هرگز رؤیای آنرا هم نمی‌توانستیم در سر داشته باشیم.

اگر هند در این منظور موفق گردد نفوذ نیکی که در سراسر آسیا خواهد کرد بی‌اندازه است و بحساب نمی‌گنجد. در هر حال نتیجه هرچه باشد ما باید از کسانی که چنین کوششی را دنبال می‌کنند تجلیل کنیم.

\* \* \*

در آخرین مرحله مسافرتم یک شب در بغداد ما ندیم. از گفتگویی که با نخست وزیر (نوری سعید) بعمل آوردم معلوم شد که نقشه‌های او برای یک قرارداد دفاعی تازه میان ما (انگلستان و عراق) همراه با پیوستن ما به پیمان بغداد پیشرفتهای خوبی کرده است.

همسرم و من آنشب شام را با ملک فیصل صرف کردیم در حالیکه ولیعهد<sup>۳۲</sup> و نخست‌وزیر (نوری سعید) نیز حاضر بودند.

شب در محیط دوستانه‌ای گذشت و پس از آن درباره طرح‌مقدماتی موافقتنامه‌ای که نخست‌وزیر (نوری سعید) تهیه کرده بود به‌مذاکره پرداختیم. بطوری

۳۱. منظور جزیره بریتانیاست. م.

۳۲. امیر عبدالاله که در انقلاب عراق، مانند خود ملک فیصل و نوری سعید بطرزی فوج کشته شد. م.

که دیدم فقط در مورد چند چیز جزئی نظرسان متفاوت بود  
در سر میز شام مقداری گل گندم بر روی میز بود. من می دانستم که ملک فیصل  
از مالهایی که در «کالج هارو» [از مدارس معروف انگلستان] گذرانده خاطرات  
خوشی دارد و از او پرسیدم که آیا این گلها برای تجدید آن خاطرات است.<sup>۳۳</sup>  
ملک فیصل در حالیکه تبسم می کرد یکی از آن گلها را به من داد و از من  
خواست که آنرا برای یکی دیگر از شاگردان قدیمی کالج «هارو» یعنی سروینستون  
چرچیل همراه بیاورم. و من این مسؤولیت را که به عهده گرفتم بطرزی شایسته  
انجام دادم.

وقتی که به لندن رسیدم گزارش سفر خود را به همکارانم تقدیم داشتم و آنها  
هم موافقت کردند که ما باید درباره قرارداد دفاعی با عراق براساس آنچه من  
پیشنهاد کرده بودم به مذاکره پردازیم و به پیمان بغداد ملحق شویم. روز ۳۰  
مارس من این تصمیم را به اطلاع مجلس عوام رساندم و در آنجا چنین گفتم:

هدف ما آن بوده است که روابط تازه ای با عراق برقرار سازیم بطوریکه  
ارتباط ما را با عراق بصورت روابطی که با ترکیه و سایر کشورهای  
عضو پیمان آتلانتیک شمالی داریم درآورد. موافقتنامه ای که اکنون ما  
با عراق تهیه کرده ایم چنین هدفی دارد. این قرارداد تازه براساس همکاری  
میان دو طرف برابر می باشد و همین هدفی است که ما در ارتباط با کشورهای  
خاورمیانه در نظر داریم.

«آقای سورینسن» رهبر اقلیت پارلمانی انگلستان در آن زمان قرارداد تازه را  
«کامیابی حائز اهمیت فراوان» توصیف کرد اما اظهار نظر درباره آن را برای  
خود محفوظ نگاهداشت.

در مباحثاتی که بعداً در آوریل صورت گرفت حزب مخالف بطور کلی روش  
ما را تأیید نکرد. دلیل عمده مخالفت آنها با این قرارداد آن بود که می گفتند  
چنین قراردادی اثر ناگواری در اسرائیل بوجود خواهد آورد.

من خود به این موضوع توجه داشتم اما مطمئن بودم که اگر این قرارداد  
موجب برقراری امنیتی در خاورمیانه گردد اسرائیل نیز از آن سود خواهد برد.  
بهر صورت هیچ اتحادیه ای که ما در آن عضویت و شرکت داشته باشیم هرگز

---

۳۳. گل گندم از نشانه های کالج هارو است. م.



نمی‌توانست مخالف اسرائیل توصیف شود.<sup>۳۴</sup>  
مجموعاً مجلس مخالفتی اظهار نداشت و روز بعد حکومت انگلستان رسماً  
عضو پیمان بغداد شد. در ماه سپتامبر (پنج ماه بعد) پاکستان به این پیمان  
ملحق شد و در ماه نوامبر (دوماه دیرتر) ایران نیز به آن پیوست و باین ترتیب  
برای این پیمان مرزهایی بوجود آمد که از مدیترانه تا کوه‌های هیمالا یا گسترده  
بود.<sup>۳۵</sup>



---

۳۴. چنانکه در سال بعد انگلستان بهمدستی فرانسه و اسرائیل به مصر حمله برد و  
حکومت عراق آن روزی که زیر حکومت ملک فیصل و نوری سعید بود تلویحاً  
با این حمله موافقت کرد و با وجود پیمان اتحادیه عرب اقدام جدی به هواداری  
از مصر نکرد. م.

۳۵. عراق پس از انقلاب ۱۹۵۸ از این پیمان که خود از بنیانگذاران آن بود  
بیرون رفت و پس از آن به نام «سازمان اتحادیه مرکزی» (سنتو) نامیده شد. م.

بخش دوم

مجموعه چند نوشته

درباره

کودتای ۲۸ مرداد

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سقوط حکومت دکتر مصدق بدون تردید یکی از سربلندی‌های راه دراز تاریخ وطن ماست که همه حوادث بعدی ایران کمابیش زیر تأثیرهای مستقیم یا غیرمستقیم آن بوده و هست.

در مورد این کودتا، چه در داخل و چه در خارج از ایران، مطالب فراوان نوشته شده و نشر یافته است که نه دسترسی به همه آنها برای من مقدور است و نه لازم. فقط برای اینکه تصویری درست‌تر از ماجراهای پشت پرده این کودتا بدست آید پنج مطلب مختلف را در اینجا می‌آورم که ظاهراً تا آنجا که من اطلاع دارم تاکنون بطور کامل در ایران نشر نیافته است.

این مطالب بر روی هم تصویری از آنچه موجب کودتای ۲۸ مرداد شد و چگونگی دخالت‌های «سیا» و انگیزه‌های آنرا نشان می‌دهد.

این پنج مطلب بدین قرارند:

۱. بخشی از کتاب مصدق و نهضت ملی ایران که بزبان فارسی در خارج از ایران چاپ شده است.

۲. بخشی از یک فصل از کتاب حکومت ناپیدا که بوسیله دوروزنامه نویسنده آمریکائی در سال ۱۹۶۴ بزبان انگلیسی در آمریکا نشر یافت.

۳. دو فصل از کتاب صعود مقاومت ناپذیر محمد رضا، شاه ایران که بوسیله یک نویسنده و روزنامه‌نویس فرانسوی در سال ۱۹۷۵ بزبان فرانسه در پاریس منتشر شده است.

۴. بخشی از یک فصل از کتاب سیا، سازمانهای مخفی آمریکا که یکی از تازه‌ترین کتابها درباره «سیا» ست و در اواخر سال ۱۹۷۸ در کانادا منتشر شده است.

۵. قسمتی از مقاله‌ای که در هفته‌نامه ایران‌شهر در لندن چاپ شد.

درباره هر مطلب در جای خود توضیحات بیشتر خواهد آمد.

همانطور که در بالا گفته شد در مورد کودتای ۲۸ مرداد مطالب خیلی بیشتری می‌توان گرد آورد اما آنچه در اینجا آورده می‌شود خود به اندازه کافی مطلب را روشن می‌سازد.

بدیهی است نقل و ترجمه این مطالب همانطور که در مورد ترجمه فصلی از خاطرات «ایدن» هم گفته‌ام دلیل موافقت من با همه مطالب آنها نیست بلکه هدف از گردآوری و ترجمه آنها آن بوده است که هموطنان عزیز از چند دیدگاه مختلف با جریانهای پشت پرده این ماجرای تاریخی آشنا شوند و بتوانند وقایع را با نگاهی عمیقتر بنگرند و توجه داشته باشند دیگران در سراسر جهان این واقعه کودتا را نه به آن صورت که در ایران نموده و گفته می‌شد بلکه به صورتی که به حقیقت نزدیکتر بوده می‌دیدند و نقل می‌کردند.

باید اضافه کنم که چون سن اکنون خارج از ایران هستم و به منابع ایرانی دسترسی ندارم نمی‌توانم بسیاری از مطالب را با اسناد و مدارک فارسی مقایسه کنم.

مونیخ، دی ماه ۱۳۵۲

## کودتای ۲۸ مرداد

کتاب بسیار جالب و آموزنده مصدق و نهضت ملی ایران نشریه شماره ۲ از «سلسله تحقیقات تاریخی قرن اخیر» است که به همت «اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان در اروپا» و «انجمن اسلامی دانشجویان در امریکا و کانادا» در خردادماه ۱۳۵۷ چاپ شده است. نویسنده کتاب معرفی نشده است. اما پیدا است که از جانب هواداران و پیروان شادروان دکتر مصدق که «نهضت ملی» او را دنبال می کنند تهیه شده است. کتاب با تصویری بزرگ از دکتر مصدق آغاز می شود و پس از دو صفحه «فهرست عناوین» مجموعاً ۱۷۹ صفحه مطلب دارد.

بخشی که زیر عنوان «۲۸ مرداد» در این کتاب آمده از اواسط صفحه ۱۲۷ آغاز می شود و تا اوایل صفحه ۱۳۵ ادامه دارد.

در بخش ها و صفحات پیش تر کتاب هم مطالبی هست که کمابیش مقدماتی برای پیشامد کودتا می باشد. در بخش بعدی زیر عنوان «حاصل بحث»، ضعف ها و نارسائی هایی که موجب پیروزی کودتا شد مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار می گیرد.

## ۲۸ مرداد

گسترش دامنه موج حرکت استقلال طلبانه و ضد امپریالیستی‌ای که به رهبری مصدق در ایران بوجود آمد، می‌رفت تا به قطع کامل سلطه بیگانگان بیانجامد بخصوص که فریاد آزادیخواهی و استقلال طلبی که او سرداد، در تمام منطقه طنین افکند و اگر او و جنبش‌رهائی بخش ملت ایران امکان ادامه حیات می‌یافت چهره خاورمیانه و جهان تغییر می‌یافت.

حرکتی که جبهه ملی به رهبری دکتر مصدق بوجود آورد، خواب راحت از دیدگان صاحبان سرمایه و سلطه‌گران بین‌المللی بربود.<sup>۱</sup> و اصلاحات و اقداماتش آنان را به وحشت افکند.<sup>۲</sup> و همین وحشت امپریالیسم بین‌المللی بود که از بدو امر هر روز بگونه‌ای داسی برسر راه نهضت ملی ایران گشودند و بهر مناسبتی جهت نابودی رهبر نهضت «دکتر مصدق» توطئه‌ای پیا ساختند.

مقاومت مصدق در جریان ملی شدن صنعت نفت سبب شد که شرکت نفت از طریق شهربانی نقشه نافرجام ترور مصدق را طرح‌ریزی کند.<sup>۳</sup>

---

۱. «...خبر سقوط مصدق از اریکه قدرت، زمانی به من رسید که با همسر و پسر در کشتی میان جزایر یونان در دریای مدیترانه مشغول استراحت بودیم. پس از مدتها آن شب خواب بسیار خوشی کردم...»

(آنتونی آیدن، نخست‌وزیر سابق انگلیس، نقل از کتاب خاطرات او)  
۲. «... هنگامی که مصدق در ایران به اصلاحات اساسی دست زد، ما به وحشت افتادیم، این مرد که من بر خود می‌بالم که او را دوست خود بخوانم، مردی دمکرات بود به مفهوم لافولت و نوریس. ما با انگلیسیها همدمت شدیم تا او را از میان برداریم. در این کار توفیق یافتیم ولی از آن روز در خاورمیانه دیگر از ما به نیکنامی یاد نشده است.»

(ویلیام دوگلاس قاضی دیوان عالی ایالات متحده آمریکا)  
۳. نطق‌های دکتر مصدق در دوره شانزدهم مجلس شورای ملی، انتشارات مصدق ۴، ص ۷۱.

هنگام نخست‌وزیری که مستقیماً رویاروی توطئه‌گران اسپریالیست قرار گرفت بارها اقداماتی جهت نابودی او از طرف ایادی بیگانه بعمل آمد که نافرجام ماند.<sup>۴</sup> توطئه علیه جان مصدق در جریان اجرای قانون خلع ید چنان لجوجانه تعقیب می‌شد که مصدق از مجلس خواست تا پایان اجرای قانون خلع ید در مجلس بماند.<sup>۵</sup>

پس از عقیم ماندن توطئه محاصره اقتصادی از جانب دول انگلیس و آمریکا به همراهی روسیه و بی‌ثمر ماندن دسیسه<sup>۶</sup> ۳ تیر به همت ایادی بیگانه و به رهبری لژ فراماسونری پهلوی، و خنثی شدن توطئه ترور مصدق در ۹ اسفند ۱۳۳۱ که در آن روز به تعبیر دشمنان نهضت ملی ایران «مرغ از قفس پرید»<sup>۷</sup> و بی‌نتیجه ماندن صحنه‌سازی‌های نمایندگان وابسته به سلطه‌گران غربی و حادثه آفرینی‌های حزب توده، دشمن آخرین تیر را جهت سقوط دولت مصدق از ترکشش رها ساخت و با اجرای کودتای ننگین ۲۸ مرداد بزرگترین ضربه را بر پیکر نهضت ملی ایران وارد ساخت.

روز ۱۹ تیر ۱۳۳۲ در واشینگتن کنفرانسی از نمایندگان آمریکا و انگلیس و فرانسه برگزار شد.<sup>۸</sup> در این کنفرانس نمایندگان کشورهای سرمایه‌داری درباره برانداختن دولت دکتر مصدق و تلاشی نهضت ملی ایران به توافق رسیدند. رهبران آمریکائی ایده‌آل خود را در شاه و حامیان او در ارتش و شهرباتی یافتند.<sup>۹</sup> و لذا سازمان سیا و انتلیجنت سرویس انگلیس ابتکار عمل را در زمینه سرنگونی دولت مصدق در دست گرفتند و ژنرال شوارتسکف را جهت تدارک کودتا روانه ایران ساختند. شوارتسکف یکی از کارشناسان آمریکائی بود که بین سالهای ۱۹۴۲ (۱۳۲۱) و ۱۹۴۸ (۱۳۲۷) مأموریت سازماندهی و آموزش کادرهای شهربانی ایران را عهده‌دار بود<sup>۱۰</sup> و لذا با زاهدی که در آن دوران رئیس شهربانی بود، دوستی دیرینه داشت. در دیدار از ایران که بنا بر

---

۴. نطق‌ها و مکتوبات دکتر مصدق در دوره شانزدهم مجلس شورای ملی و بهنگام نخست‌وزیری، انتشارات مصدق ۵، ص ۹-۱۲.

۵. نطق‌ها و مکتوبات دکتر مصدق در دوره شانزدهم مجلس شورای ملی و بهنگام نخست‌وزیری، انتشارات مصدق ۵، ص ۱۳.

۶. نطق‌ها و مکتوبات دکتر مصدق، انتشارات مصدق ۸، ص ۳۹-۱۴۸.

۷. شماره ۱۳۳۲/۴/۲۰ روزنامه کیهان.

۸. اغنای کامل شاه، نوشته فرانسیس فیتز جرالده، ص ۹.

۹. سیا در خدمت امپراطوری آمریکا، انتشارات مصدق ۴، ص ۸.

مأموریت سیا و بعنوان دیدار از دوستان قدیمی انجام می‌گرفت، با توافق شاه، زاهدی را که از سایرین در ارتش و شهربانی مایه‌دارتر یافته بود، جهت کودتا علیه مصدق انتخاب نمود.<sup>۱۰</sup>

همزمان با فعالیتهای شوارتسکف در ایران، آلن دالس رئیس سازمان سیا و برادر فاستردالس وزیر امور خارجه آمریکا از آمریکا و لوئی هندرسن سفیر کبیر آمریکا در ایران رهسپار سوئیس شدند. لوئی هندرسن قبل از سفر با خواهر شاه اشرف ملاقات کرد و اشرف نیز پس از ابلاغ اسرینه‌ها به شاه روانه سوئیس شد. و از آنجا بود که کودتا مرحله به مرحله هدایت می‌شد.<sup>۱۱</sup>

«در ۲۲ مرداد ۱۳۳۲ شاه فرمانی غیرقانونی دایر به عزل مصدق و نصب ژنرال زاهدی به نخست‌وزیری امضاء کرد.»<sup>۱۲</sup> در حقیقت شاه دو ورقه سفید امضاء کرد که بعداً در یکی از آن دو ورقه فرمان عزل مصدق و در دیگری فرمان نصب زاهدی نوشته شد.

شاه از راه احتیاط پایتخت را ترک کرد و بعنوان استراحت به کناره‌های دریای خزر رفت و گوش بزننگ ماند تا اگر جریان بر غیر مرادش چرخید فرار اختیار کند. وی سرهنگ رئیس گارد خود را [سرهنگ نصیری] مأمور ابلاغ فرمان عزل مصدق کرد.<sup>۱۳</sup> ولی وقتی سرهنگ نصیری جهت ابلاغ فرمان به منزل مصدق آمد، ناگهان خود را در محاصره قوای نظامی‌ای که دکتر مصدق برای خنثی کردن توطئه کودتا تدارک دیده بود یافت.<sup>۱۴</sup> دکتر مصدق فرمان را گرفت و دستور داد سرهنگ نصیری را توقیف کنند و بدین ترتیب توطئه کودتای ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ نافرجام ماند و شاه و ثریا به ایتالیا پناه بردند. روز ۲۷ مرداد هندرسن سفیر کبیر آمریکا با عجله وارد تهران شد<sup>۱۵</sup> و بلافاصله با دکتر مصدق ملاقات کرد و به وی گفت:

دولت آمریکا دیگر نمی‌تواند حکومت او را برسمیت بشناسد و بعنوان

۱۰. سیا در خدمت امپراطوری آمریکا، ص ۸۹۷.

۱۱. سیا در خدمت امپراطوری آمریکا.

۱۲. اغنای کامل شاه، نوشته فرانسس فیتز جرالده.

۱۳. سیاد...، ص ۴.

۱۴. ترجمه فصل هفتم کتاب سیا بقلم اندرو تالی، ص ۱۱.

۱۵. روزنامه اطلاعات ۱۳۳۲/۵/۲۷، نقل از کتاب جنبش ملی ایران، نوشته جهانگیر عظیمیا.



یکم نخست‌وزیر قانونی با وی معامله کند. هندرسن رسماً به دکتر مصدق اعلام داشت که آمریکا با تمام قوا از ادامه حکومت او جلوگیری خواهد کرد و به مصدق تکلیف کناره‌گیری از کار را نمود. ولی دکتر مصدق با لحن تنیدی هندرسن را از خانه خود بیرون کرد و گفت فردا با آمریکا قطع رابطه خواهد کرد. هندرسن پس از این مشاجره از منزل دکتر مصدق خارج شد و بلافاصله با رابطین دولت جدید در مرکز تماس گرفته به آنها ابلاغ کرد که دولت آمریکا دولت زاهدی را تنها دولت رسمی و قانونی ایران می‌داند.<sup>۱۶</sup>

از آن پس تلاش آمریکا جهت سرنگونی حکومت مصدق به اوج شدت خود رسید. «گودوین» عضو سنات آمریکا آقایان محمدحسین قشقائی و خسرو قشقائی را ملاقات کرد و چکی بمبلغ پنج میلیون دلار به آنها ارائه داد و تقاضا نمود که زاهدی را که از شاه فرمان نخست‌وزیری دارد به فارس ببرند تا دولتش را در آنجا تشکیل دهد و وعده دادند تا استقرار کامل دولت زاهدی در سراسر کشور ماهانه پنج میلیون دلار بپردازند. برادران قشقائی زیر بار پیشنهاد گودوین نرفته و جریان را به دکتر مصدق گزارش دادند.<sup>۱۷</sup> ولی آمریکا دست بردار نبود. اندروتالی نویسنده فصل هفتم کتاب میا می‌نویسد:

بهرحال شوارتسکف دست‌بردار نبود و ریاست غیررسمی باجه پرداخت گروه ضد مصدق را به عهده گرفت. برخی از ایرانیان یکباره ثروتمند شدند و طبق آنچه بعداً معلوم شد در مدتی کوتاه [چند روز] شوارتسکف ناظر خرج بیش از ده میلیون دلار پولهای «سیا» بوده است و در نتیجه مصدق دفعتاً تعدادی از هواداران خود را از دست داد.<sup>۱۸</sup>

لوئی هندرسن در ۲۷ مرداد به تهران آمد<sup>۱۹</sup> و چک شماره ۷۰۳۳۵۲ بمبلغ

---

۱۶. خواندنیها شماره ۹۶ سال ۱۳ بتاریخ ۳۱/۵/۳۲، نقل از کتاب گذشته چراغ راه آینده است، ص ۶۱۴.

۱۷. جیش ملی ایران نوشته جهانگیر عظیمی، ص ۱-۲.

۱۸. فصل هفتم کتاب میا، بقلم اندروتالی، ص ۲-۵.

۱۹. روزنامه اطلاعات ۲۷/۵/۱۳۳۲، نقل از کتاب جنبش ملی ایران، نوشته جهانگیر عظیمی.

روزنامه لوموند در شماره ۱۷ سپتامبر ۱۹۵۳ نوشت:  
۳۲/۶۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال برای هزینه کودتای ۲۸ مرداد پرداخت گردید.

«چک شماره ۷۰۳۳۵۲ با مضای ادوارد ژرژ دانلی بمبلغ ۳۲/۶۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال از بانک ملی ایران گرفته شد و صرف «رستاخیز ۲۸ مرداد» گردید. با این پول پانصدتن از ولگردان زاغه‌های جنوب شهر را برای آشوب و غارت استخدام نموده و بهریک سیصدفرانک دادند و نیز تنی چند از روحانیون را خریداری نمودند.»<sup>۲۰</sup>

و روزنامه ابروداد نیز نوشت:

کودتای ۲۸ مرداد و غارت خانه دکتر مصدق بوسیله پانصد ولگرد که از گودالهای جنوب شهر جمع‌آوری شده بودند انجام شد و به هر یک سیصد فرانک دادند که هر چه می‌خواهند غارت کنند و پلیس هم دنبال آنها بود...<sup>۲۱</sup>

بدین ترتیب سازمان سیا در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با کمک عناصر خود فروخته و پلیدش در ارتش و شهربانی ایران و با بسیج کردن و به میدان کشیدن عده‌ای از مردم فقیر و فلک‌زده ایران، بعنوان سیاهی‌لشکر و برای خالی نبودن عریضه، کودتائی را که از سویس مستقیماً و مرحله به مرحله هدایت می‌شد و گزارشش هر لحظه به رئیس جمهور آمریکا (پرزیدنت آیزنهاور) می‌رسید، به‌ثمر رسانید و حکومت جبهه‌ملی را ساقط نموده و ایران و ایرانی را از حکومت ملی و رهبری مصدق محروم ساخت.

مصدق در یک دادگاه نظامی محاکمه شد. او دادگاه را صالح ندانست و رسالت خود را بعنوان نخست‌وزیر قانونی در بیان حقایق طی سخنان و مدافعات تاریخی در این دادگاه دید و دلایل سقوط حکومت خود را چنین شرح داد:<sup>۲۲</sup>

۲۰. جنبش ملی ایران، نوشته جهانگیر عظیمی، ص ۲.

۲۱. جنبش ملی ایران، نوشته جهانگیر عظیمی، ص ۲.

۲۲. دادگاه تاریخی محاکمه آقای دکتر محمد مصدق در دادگاه نظامی،

می‌خواستند که دولت اینجانب هرچه زودتر سقوط کند و گمان می‌کردند که به دو جهت عمر دولت اینجانب زیاد نخواهد بود: اول اینکه بدون عواید نفت دولت نمی‌تواند مدت‌زیادی دوام کند. دوم اینکه دولت ایران مجبور خواهد شد که در سراج بین‌المللی حاضر شود و جواب بدهد و بمحض اینکه در آن مراجع شکست‌خورد قهراً افکار عامه ایران با او مخالف می‌شود و بالنتیجه از بین می‌رود. این کار شد و نتیجه معکوس درآمد. در شورای امنیت دولت ایران غالب شد و در دیوان بین‌المللی هم طرف را محکوم نمود و بعضی اشخاص دیدند اگر به دولت مجال داده شود وضعیت اقتصادی ایران طوری خواهد شد که بدون عواید نفت هم کار مملکت بگذرد همچنانکه قرونی مملکت بدون عواید نفت خود را اداره می‌کرد.

اینجانب نمی‌خواهم عرض کنم که عواید نفت خدمت بزرگی به اوضاع اقتصادی مملکت و بالا بردن سطح زندگی مردم نمی‌کند بلکه می‌خواهم این را عرض بکنم که عواید نفت وقتی برای ما مفید است که آزادی و استقلال ما از بین نرود یعنی مملکت را با عواید نفت معامله نکنیم. بعضی اشخاص (مقصود رهبران دولت‌های استعمارگر است) چنین تصور کردند اگر ما خود را از عواید نفت مستغنی کنیم دول دیگر هم برای رسیدن به آزادی و استقلال به ما تاسی می‌کنند و در نتیجه آنها از عواید نفت و دخالت در اسور آن دول محروم خواهند شد... پس ایجاب می‌کرد که دولت اینجانب سقوط کند و چون از طریق مجلس این کار عملی نبود قضیه نهم اسفند پیش آمد ولی نتیجه نداد. در مجلس شورای ملی هم بین نمایندگان موافق دولت اختلاف افتاد و ممکن بود در آئینه نزدیکی بعضی از نمایندگان موافق نیز از موافقت با دولت عدول کنند. مجلس از بین رفت. پس یگانه علاج این بود که دستخطی صادر شود. اکنون در مقام آخرین دفاع برمی‌آیم و عرض می‌کنم برطبق سوابق عیدیه هیچ نخست‌وزیری با حضور مجلس بدون استیضاح و بدون رأی عدم اعتماد مجلس از کار برکنار نشده و یک ساعت بعد از نصف‌شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ که دستخط شاهنشاه ابلاغ شد بنا به هر یک از دو قول یعنی موافقین و مخالفین فراندوم مجلس شورای ملی وجود داشته است و اینجانب چه از نظر قانون و چه از نظر تنظیم لوایح قانونی و چه از نظر صلاح مملکت نخواستم که دست از کار بکشم و می‌خواستم قضیه نفت را که بسیار تشنه حل آن بودم شرافتمندانه حل کنم و بعوض آنکه

نمی‌خواستند قرارداد شرافتمندانه‌ای با دولت اینجانب منعقد کنند و وضعیات اقتصادی مملکت طوری شود که بدون عواید نفت بتواند روی پای خود بایستد و آزادی و استقلال که برای هر فرد یا مملکت یک قضیه حیاتی است از بین نرود...»

وگناه خود را در دادگاه چنین بیان کرد:

«... تنها گناه من و گناه بزرگ و بسیار بزرگ من اینست که صنعت نفت ایران را ملی کردم و بساط استعمار و اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی عظیمترین امپراطوری جهان را از این مملکت برچیدم. حیات من و مال من و موجودیت من و امثال من در برابر حیات و استقلال و عظمت و سرافرازی میلیونها ایرانی و نسلهای متوالی این ملت کوچکترین ارزشی ندارد و از آنچه برایم پیش آمد هیچ تأسف ندارم و یقین دارم وظیفه تاریخی خود را تا سرحد امکان انجام داده‌ام. عمر من و شما و هر کس چند صباحی دیر یا زود به پایان می‌رسد ولی آنچه می‌ماند حیات و سرافرازی یک ملت مظلوم و ستمدیده است.»

«... چون از مقدمات کار و طرز تعقیب جریان دادرسی معلوم است در گوشه زندان خواهم مرد و این صدا و حرارت را که همیشه در خیر مردم بکار برده‌ام خاموش خواهند کرد و جز در این لحظه نمی‌توانم با هموطنان عزیز صحبت کنم بدینوسیله از مردم رشید و عزیز ایران مرد و زن تودیع می‌کنم و تأکید می‌نمایم که در راه پرافتخاری که قدم برداشته‌اند از هیچ حادثه‌ای نهراسند.»

رؤسای دادگاههای نظامی بدوی و تجدیدنظر، سرلشکر مقبلی و سرلشکر جوادی نام داشتند. محکمه فرمایشی نظامی او را به سه سال حبس محکوم ساخت. لایحه فرجاسی وی نیز در دیوان کشوری که بریاست علی‌هیئت تشکیل داده بودند بدون ذکر دلیل بشکل مفتضحی رد شد.

بصدق سه سال در زندان سلطنت‌آباد و [در بازداشتگاه] لشکر دو زرهی زندانی بود و به سال ۱۳۳۵ بظاهر از زندان آزاد و یکسره به احمدآباد فرستاده شد. چند روز پس از رفتن به احمدآباد عده‌ای از چاقوکشان را به آنجا فرستادند و پس از مدتی صحنه‌سازی و عریده‌جوئی، وقتی که باصطلاح قوای انتظامی دخالت کرد، چاقوکشان بازگشتند و به این ترتیب دلیلی برای وجود یک‌گروهان نظامی در

احمدآباد ترتیب داده شد و پس از مدتی از گردش او در حوالی دهکده نیز رسماً جلوگیری بعمل آمد و رفت و آمد او محدود به محوطه کوچک جنوبی باغ گردید. و بدین ترتیب تا آخر عمر در احمدآباد زندانی بود.

## ۱۹۵۳: ایران

### نوشته

### توماس روس و دیوید وایز

توماس روس و دیوید وایز دونفر روزنامه‌نویس آمریکائی هستند که متفقاً کتاب حکومت ناپیدا را نوشته‌اند.

هر دونفر در نیویورک متولد شده‌اند. توماس روس از دانشگاه ییل فارغ-التحصیل شد، در زمان جنگ کره در نیروی دریائی آمریکا خدمت میکرد. پس از آن به خدمت «انترناشنال نیوز سرویس» و «یونایتد پرس انترناشنال» پیوست و از سال ۱۹۵۸ عضو دفتر روزنامه شیکاگو سن-تایمز در واشینگتن بوده است.

دیوید وایز دانشگاه کلمبیا را به پایان رساند، از سال ۱۹۵۱ به روزنامه نیویورک تریبون پیوست و از سال ۱۹۵۸ در دفتر این روزنامه در واشینگتن کار کرده است. پس از انتخابات سال ۱۹۶۰ آمریکا بعنوان خبرنگار این روزنامه در کاخ سفید تعیین شد و در ۱۹۶۳ رئیس دفتر همین روزنامه در شهر واشینگتن شد.

توماس روس و دیوید وایز بخاطر حرفه روزنامه‌نویسی و امکانات خود به مطالب و اطلاعات فراوان دست یافته‌اند و با همکاری یکدیگر ابتدا کتاب ماجرای یو-۲ را درباره هواپیمای جاسوسی آمریکا که بر فراز شوروی واژگون گشت نوشتند [سال ۱۹۶۲] و سپس باز هم با همکاری یکدیگر به نوشتن کتاب حکومت ناپیدا پرداختند که در سال ۱۹۶۴ نشر یافت. هنگام نشر این کتاب هردو شان سی و چهار ساله بودند.

مطلبی که در اینجا آورده میشود بخشی از فصل ششم کتاب است که زیر عنوان «یک تاریخ» نوشته شده و در آن فعالیت‌های مهمی که در سالهای مختلف پیش از نوشته شدن کتاب بوسیله «سیا» انجام گرفته نقل گشته است.

مطلب مربوط به کودتای ۲۸ مرداد از اوایل صفحه ۱۱۰ کتاب آغاز می‌شود و در اوایل صفحه ۱۱۴ پایان می‌پذیرد. این مطلب را از روی متن انگلیسی کتاب که در سال ۱۹۶۴ از طرف مؤسسه «راندوم‌هاوس» آمریکائی در ۳۷۵ صفحه چاپ شده و نسخه آن متعلق به کتابخانه سازمان ملل متحد در ژنو می‌باشد به فارسی ترجمه کرده‌ام.



## ۱۹۵۳: ایران

... اما ترتیب دادن حملات نیروهای چریکی در مقایسه با عملیاتی که حکومتی را تغییر دادند کارهای کوچکی است.<sup>۱</sup>

جای هیچ تردیدی نیست که «سیا» کودتائی را که به سقوط نخست‌وزیر محمد مصدق منجرگشت و محمدرضاشاه پهلوی را به تخت سلطنتش بازگردانید ترتیب داد و رهبری کرد. اما تعداد کمی از آمریکائیان میدانند که این کودتائی که حکومت ایران را واژگون ساخت بوسیله یکی از عمال جاسوسی «سیا» انجام گرفت که نواده پرزیدنت تئودور روزولت است.

کرمیت (که مخفف آن «کیم» است) روزولت، در عین حال هفتمین پسر عمومی پرزیدنت فرانکلین و. روزولت می‌باشد و بخاطر عملیات نمایان و درخشانش در ایران که بیش از دهسال پیش انجام گرفت هنوز هم در محافل «سیا» بنام «مستر ایران» (آقای ایران) شهرت دارد.

او بعدها خدمت در «سیا» را رها کرد و به خدمت کمپانی نفتی «گلف‌اویل کورپوریشن» در آمد و مدیر دفتر «روابط دولتی» این شرکت در واشنگتن شد و در سال ۱۹۶۰ کمپانی نفتی گلف او را نایب‌رئیس خود ساخت.

یکی از داستان‌هایی که در درون سیا رواج دارد اینست که کیم روزولت هم مانند «راف‌رایدر»<sup>۲</sup> شورش برضد مصدق‌گریان را درحالی رهبری کرد و به کامیابی رساند که وقتی ستون تانک‌ها به تهران وارد می‌شدند تپانچه‌ای بر

---

۱. منظور از حملات چریکی در اینجا اقداماتیست که با همکاری «سیا» و همکاری ژنرال چانگ‌یچک، رئیس جمهور فراری چین، از فرموز برای عملیات در داخل خاک چین ترتیب می‌یافت. و بنابه اظهار رئیس دفتر جاسوسی چین ملی در فرموز (تایوان) در فاصله ماههای مارس تا دسامبر ۱۹۶۲ (ده ماه) مجموعاً ۸۷۳ جاسوس و عامل عملیات چریکی به خاک اصلی چین فرستاده شده بود. این موضوع در قسمت قبل از «ایران» در متن کتاب آمده است. م.م.

۲. اشاره به یکی دیگر از ماجراهای جاسوسی و عملیات «سیا» است. م.م.



شقیقه یکی از فرماندهان تانک قرارداد بود و او را باطاعت از خویش مجبور می ساخت.

یکی از اعضای سیا که با ماجرای کودتای ایران آشنائی نزدیک دارد این داستان را « کمی شاعرانه » توصیف می کند. اما می گوید: « کیم، عملیات را از یک زیرزمین در تهران - و نه از سفارت آمریکا - رهبری می کرد. » و همین شخص در توصیف خود با تحسین فراوان می افزود که « این اقدام او در واقع نوعی عملیات جیمزباندی بوده. »<sup>۳</sup>

سرلشکر فضل اله زاهدی مردی که « سیا » برای جانشینی مصدق برگزید نیز شخصیتی بسیار مناسب برای داستانهای جاسوسی بود. او شش پا بلندی قامت و زیبایی زن پسندی داشت، بابلشویکها جنگیده بود، بدست کردها اسیر شده بود و در سال ۱۹۴۲ انگلیس ها او را که مظنون به همکاری با نازیها و توطئه های ایشان بود دستگیر کرده بودند. در دوران جنگ دوم جهانی انگلیس ها و روس ها متفقاً ایران را اشغال کردند. عمال جاسوسی انگلیس پس از دستگیری زاهدی مدعی شدند که در اطاق خوابش اشیاء زیر را پیدا کرده اند: مجموعه ای از سلاحهای خود کار آلمانی، زیر پیراهن های ابریشمی، مقداری تریاک، نامه های از چتربازان آلمانی که در مناطق کوهستانی عملیاتی انجام می دادند، و یک فهرست عکس دار از خوشگل ترین و جذاب ترین فاحشه های تهران.

پس از پایان جنگ زاهدی بسرعت بزندگی عمومی ایران بازگشت و موقعی که مصدق در سال ۱۹۵۱ نخست وزیر شد او به وزارت کشور منصوب گردید.

مصدق کمپانی انگلیسی نفت ایران را در ماه آوریل آن سال ملی کرد و پالایشگاه عظیم آبادان در کنار خلیج فارس را زیر تسلط خود گرفت.

پالایشگاه تعطیل شد، هزاران نفر کارگر بیکار شدند و ایران با یک بحران مالی مواجه گشت. انگلستان با پشتیبانی حکومت های غربی نفت ایران را تحریم کرد و مانع فروش نفت شد. کارگران محلی نمی توانستند بدون کمک کارشناسان و تکنیسین های انگلیسی پالایشگاهها را با ظرفیت کامل بکار اندازند.

مصدق نسبت به حزب توده که حزب کمونیست ایران بود با اهمال و سدا را و چشم پوشی رفتار می کرد. در لندن و واشینگتن این ترس پیش آمده بود که روسها سرانجام ذخایر عظیم نفت ایران را بسوی اتحاد شوروی که با ایران هم-مرز است بچریاق خواهند انداخت. مصدق که بحران را از تخت خواب خود

---

۳. جیمزباند قهرمان داستانهای جاسوسی اثر فلمنک است که فیلم های آن در ایران هم مشهور است. م.

بوجود آورده بود— چون ادعا می کرد که سخت بیمار است— روابطش را با زاهدی بریده بود زیرا او مدارا نسبت به حزب توده را تحمل نمی کرد.

براین زمینه بود که «سیا» و کیم روزولت به اقدام برای واژگون ساختن مصدق و روی کار آوردن زاهدی پرداختند. در زمان کودتا روزولت که آنوقت سی و هفت ساله بود از افراد ممتاز دستگاه جاسوسی آمریکا بشمار می رفت.

کیم روزولت در بوئنوس آیرس متولد شده بود. پدرش که پسر دوم پرزیدنت تئودور روزولت بود نیز «کرمیت» نام داشت. کیم درست پیش از شروع جنگ جهانی دوم از دانشگاه هاروارد فارغ التحصیل شد و در آنجا به تدریس تاریخ پرداخت. بعداً به انستیتوی تکنولوژی کالیفرنیا انتقال یافت. هنگامی که هنوز در دانشگاه هاروارد بود ازدواج کرد. سپس زندگی دانشگاهی را رها کرد و بخدمت «او. اس. اس.»<sup>۴</sup> در آمد و پس از جنگ بعنوان کارشناس خاورمیانه به «سیا» پیوست. پدرش در زمان جنگ در آلاسکا مرده بود. عمویش سرتیپ تئودور روزولت یکسال بعد در خلیج های نورماندی درگذشت.

انگلیس ها و آمریکائی ها متفقاً تصمیم گرفتند که به عملیاتی برای واژگون ساختن حکومت مصدق بپردازند. برآورد «سیا» این بود که چنین عملیاتی— موفقیت آمیز خواهد بود؛ زیرا اوضاع و احوال مساعدی وجود داشت و اگر بنای کشمکش می بود مردم ایران نسبت به شاه وفاداری می ماندند. وظیفه انجام عملیات به کیم روزولت واگذار شد که در آن هنگام عالی ترین مأمور عملیات سیا در خاورمیانه بود.

روزولت بصورتی علنی و قانونی به ایران وارد شد. از مرزگذشت و به تهران رسید و سپس از نظرها غایب گشت. طبعاً ناگزیر بود چنین کند زیرا او قبلاً هم در تهران بسر برده بود و چهره اش را می شناختند. چندین بار ستاد عملیاتش را جابجا کرد تا همواره از مأموران مخفی مصدق پیش باشد. روزولت خارج از حوزه حفاظتی سفارت آمریکا عمل می کرد و از کمک های تقریباً پنج نفر آمریکائی که از جمله آنها بعضی مأموران سیا که عضو سفارت بودند بهره مند میگشت. بعلاوه هفت نفر عامل ایرانی سیا هم در محل بودند که دونفر از مأموران عالیرتبه دستگاه اطلاعات ایران جزء آنها بودند. این دونفر بوسیله، رابطها و واسطه ها با کیم روزولت ارتباط داشتند و خود او در تمام دوران عملیات هرگز آنها را مستقیماً ندید.

---

۴. سازمان جاسوسی و اطلاعاتی آمریکا که در زمان جنگ دوم جهانی تأسیس شد و بعدها در سال ۱۹۴۷ «سیا» جانشین آن گشت. — م.

وقتی برنامه شورش و طغیان طرح شد سرتیپ نورمن شوارتسکیف که در برنامه رادیوئی «گانگ بسترز» شرکت می کرد به ایران اعزام شد. او قبلاً در سالهای دهه ۴۰ نیروهای پلیس شاه را سازمان داده بود. اما شهرتش در آمریکا بیشتر بخاطر تحقیقاتی بود که در پرونده سرقت فرزند لیندبرگ<sup>۶</sup> بعمل آورده بود. او در آن موقع و سال ۱۹۳۲ رئیس پلیس ایالت نیوجرسی بود.

شوارتسکیف که با زاهدی دوستی قدیمی داشت هنگام رفتن به ایران مدعی شد که «فقط برای دیدن دوباره دوستان قدیمش آمده است.» اما او نیز در عملیات سهمی داشت.

در ۱۳ اوت (۲۲ مرداد) شاه فرمانی را امضا کرد که مصدق را از کار برکنار میساخت و زاهدی را به نخست وزیری می گماشت. مصدق که زمام کار را در دست داشت سرهنگ بیچاره ای را که مأمور شده بود فرمان عزل مصدق را ابلاغ کند بازداشت کرد. مردم به شورش در خیابانها پرداختند. شاه که سی و سه سال داشت همراه ملکه اش، که در آن زمان ثریای زیبا بود، با هواپیما از قصری که در ساحل دریای خزر داشتند به بغداد گریخت.

در مدت دو روز آشفتگی و هرج و مرج ارتباط کیم روزولت با دو مأمور عالیرتبه ایرانی در دستگاه اطلاعات قطع شد. در این ضمن شاه به رم رفت. آلن دالس (رئیس سازمان سیا) به رم پرواز کرد تا با او مذاکره کند. شاهدخت اشرف، خواهر جذاب و دوقلوی شاه کوشید در این توطئه بین المللی نقشی بازی کند اما شاه مذاکره با خواهرش را رد کرد.

در تهران انبوه مردم که زیر نفوذ کمونیست ها بودند بتر خیابانها تسلط داشتند، آنها مجسمه های شاه را فروافکندند تارفتن او را جشن بگیرند، ناگهان مخالفت با مصدق تحکیم یافت. ارتش به محاصره تظاهرکنندگان پرداخت. در اوایل روز ۱۹ اوت (۲۸ مرداد) کیم روزولت از پنهانگاهش به عمال ایرانیست دستور داد که هر کس را می توانند به خیابانها بکشانند.

عمال روزولت به زورخانه های تهران رفتند و گروهی عجیب از تناوران و قلچماقان و گردن کلفت ها و ورزشکاران را گرد آوردند و براه انداختند. این دسته شگفت انگیز در حالیکه شعارهایی را به هواداری شاه فریاد می کشیدند بسوی بازارها راه افتادند. حجم این دسته دائماً افزایش می یافت. در اواسط پیش از ظهر روشن

---

۵. یکی از برنامه های رادیوئی آمریکا...م.

۶. خلبان معروفی که نخستین بار از فراز اقیانوس اطلس به تنهایی پرواز کرد و با هواپیما به اروپا رسید و شهرت جهانی یافت...م.

شده بود که موج مردم برضد مصدق بحرکت آمده است و دیگر هیچ چیز نمی تواند آنرا متوقف سازد.

زاهدی از مخفی گاه خود بیرون آمد. شاه از تبعید به ایران بازگشت. مصدق بزندان افتاد و رهبران حزب توده اعدام شدند.

بدنبال این حوادث انگلیس ها تسلط انحصاریشان را برنفت ایران از دست دادند. در ماه اوت ۱۹۵۸ یک کنسرسیوم بین المللی از کمپانیهای نفتی غرب یک قرارداد بیست و پنجساله درباره نفت با ایران امضاء کرد. بنابراین قرارداد شرکت ساق نفت ایران و انگلیس ۴ درصد و یک گروه از کمپانیهای نفتی آمریکائی (شامل گلف اویل، استاندارداویل اف نیوجرسی اند کالیفرنیا، تگزاس کمپانی، سوکونی سویل) نیز ۴ درصد، رویال دچ شل هلندی ۱۴ درصد و کمپانی نفت فرانسوی ۶ درصد در این کنسرسیوم سهم شدند. بنابراین قرارداد ایران نیمی از درآمد چند میلیونی از منابع نفتی را بدست آورد و برای کمپانی سابق ایران و انگلیس نیز مبلغ ۷ میلیون دلار غرامت تضمین شد.

بدیهی است ایالات متحده آمریکا هرگز رسماً نقش سیا را در کودتا نپذیرفته و تأیید نکرده است. اما تنها موردی که دالس رئیس سیا بطور ضمنی نزدیک بود به این موضوع اعتراف کند در یک برنامه تلویزیونی با تلویزیون «سی. بی. اس» در سال ۱۹۶۲ - و پس از کناره گیری از ریاست «سیا» بود. در این برنامه از او پرسیده شد: آیا راست است که «ساموران سیا در ایران میلیونها دلار برای اجیر کردن مردم بمنظور برپا ساختن شورش در خیابان ها و کارهای دیگر صرف کرده اند تا مصدق را ساقط سازند. آیا شما میتوانید در این مورد چیزی بگوئید؟»

دالس چنین پاسخ داد:

«خوب، من می توانم بگویم این مطلب که مبالغ هنگفتی دلار برای این کار

صرف کردیم درست نیست.»

رئیس سابق سیا (دالس) همچنین در کتابش بنام پیشه جاسوسی با اشاره به نقش «سیا» در ایران می نویسد: «... کمک هائی از خارج... به هواداران شاه داده شد.» اما به روشنی و صراحت نمی نویسد که این کمک ها بوسیله «سیا» داده شده است یا نه.<sup>۷</sup>

---

۷. حالا دیگر همه دنیا می دانند و می گویند و می نویسند که کودتای ۲۸ مرداد (اوت ۱۹۵۳) ساخته و پرداخته سیا بوده است؛ برای نمونه،

مجله آمریکائی نیوزویک در شماره ۸ ژانویه ۱۹۷۹ (۸ دی ۱۳۵۷)

خود در اواخر مقاله ای زیر عنوان «ایران بر لب پرتگاه، قول یکی از مفسران

←

هرچند ایران پس از کودتای ۱۹۵۳ کشوری هوادار غرب باقی مانده اما درباره تخفیف فقر موحش این سرزمین باستانی کار زیادی صورت نگرفت. می توان گفت که ثروت نفت ایران هرگز به مردم نرسید.

در مدت دوازده سال، از سال ۱۹۵۱ به بعد، آمریکا مبلغ یک میلیارد و سیصد میلیون دلار کمک به ایران داده است؛ اما چنانکه پیداست قسمت بیشتر آن به دست ها و انگشتان مقامات رسمی فوق العاده فاسد چسبید. در سال ۱۹۵۷ گزارش کمیته داخلی درباره فعالیت های دولتی (آمریکا) می گفت که کمک هایی که به ایران شده بصورت بسیار بدی انجام گرفته، اکنون غیرممکن است که با روشنی بتوان گفت این اعتبارات چه شده اند؟...

یک اقتضاح نمونه ماجرای یکی از دوستان نزدیک شاهدخت اشرف بنام احسان دولو مشهور به «سلکه خاویار» است که با پرداخت رشوه به مقامات رسمی انحصار سالانه مبلغ ۴۰ هزار دلار خاویار را بدست آورد.

با این تضاد شدید - خاویار و فقر شدید که در کنار یکدیگر قرار دارند - ایران یکی از مساعدترین کشورها برای گسترش کمونیسم باقی ماند. با کمک یک نواده زبردست یک رئیس جمهوری، حکومت ناپیدا یک کودتای سیاسی انجام داد و توانست فرصت را بچنگ آورد. اما چنین بنظر می رسد که ایالات متحده آمریکا برای دنبال کردن این ماجرا بصورت اصلاحات اجتماعی و اقتصادی که

---

→  
آمریکائی را نقل می کنند که می گوید، «در سال ۱۹۵۳ سیا توانست شاه را به تخت سلطنتش بازگرداند زیرا لاقبل قسمتی از بازار و تعدادی از طبقات متوسط خواستار بازگشت او بودند. اما حالا هیچ کس او را نمی خواهد.»  
همچنین روزنامه آمریکائی، اینترناشنال هرالدریپون (که همیشه با روزنامه های نیویورک تایمز و واشینگتن پست نشر می یابد) در شماره جمعه ۵ ژانویه ۱۹۷۹ (۱۵ دی ۱۳۵۷) که در شهر زوریخ سویس برای اروپا چاپ می شود در مقاله ای بقلم «آنتونی لویس» زیر عنوان «چه کسی ایران را از دست داد» (صفحه ۴ ستون ۸) می نویسد: «روابط ایالات متحده با این شاه، کوتاه نظرانه و خودبینانه بوده است. درحقیقت ما او را بوجود آوردیم، یک حکومت قانونی را با کودتای «سیا» و ازگون ساختیم، او را به قدرت رساندیم، پلیس مخفی او را پرورش دادیم، برای شکل گرفتن اقتصادیات و انتخاب سیاستش به او کمک کردیم و به گونه ای به همه کارهائی که ایالات متحده با شاه داشت پرداختیم که گوئی شاه و ایران یک چیز واحد بوده اند و انگار در آن کشور پهناور و پیچیده هیچ واقعت دیگری وجود نداشته است.» - م.

بسیار مورد نیاز است، ناتوان می‌باشد.

(پایان مطلب مربوط به ایران).

\*\*\*

در بخش بعدی که با عنوان «۱۹۵۵: مسترایکس به قاهره می‌رود» می‌باشد، نویسندگان کتاب حکومت ناپیدا شرح داده‌اند که چگونه «کیم روزولت» بعداً مأمور شد در سال ۱۹۵۵ به مصر برود و در جریان سلی شدن کانال سوئز چه نقشی داشته است.

در کتاب مذکور ذکر می‌شود که روزنامه‌های انگلستان در آن جریان‌ها از فعالیت شخص مرموزی بنام «مسترایکس» در مصر مطالبی می‌نوشتند اما در واقع این «مسترایکس» همان «مستر ایران» یعنی کیم روزولت بود. از آنجا که این مطالب با کودتای ۲۸ مرداد ارتباطی ندارد به نقل آن اقدام نشد.

م. ت

## دو فصل از کتاب

### صعود مقاومت ناپذیر محمدرضا، شاه ایران

نوشته

ژراردو ویلیه

صعود مقاومت ناپذیر محمدرضا، شاه ایران کتابی است که در سال ۱۹۷۵ بزبان فرانسه از طرف انتشارات فرانسوی «پلون» در پاریس چاپ شد. نویسنده اصلی کتاب «ژراردو ویلیه» بعنوان ناشر و نویسنده یک سلسله داستانهای جاسوسی و پلیسی شهرت دارد اما داستانهایش نتوانسته‌اند موفقیتی بدست آورند و فی‌المثل به داستانهای «جیمز باند» نوشته «یان - فلمینگ» که شهرت جهانی یافتند، حتی نزدیک شوند.

ژراردو ویلیه روزنامه‌نویس هم هست و گاه‌بگاه نوشته‌هایش در مجلات مصور پاری ماچ و ژودو فرانس چاپ شده است. ظاهراً بهمین عنوان هم به ایران آمده و مورد توجه مقامات درباری قرار گرفته و به هنگام جشن‌های دوهزار و پانصد ساله جزومیهمانان بوده است.

از مقدمه بسیار کوتاهی که در کتاب وجود دارد و همچنین از متن و حواشی قسمت‌های مختلف آن برمی‌آید که تهیه‌کننده کتاب برای نوشتن آن چند بار به ایران سفر کرده و با مقامات گوناگون مصاحبه و ملاقات داشته است. بعلاوه تسهیلات فراوان و امکانات بسیار برایش فراهم گشته است. بطوریکه توانسته با هر کس مورد نظرش بوده یا به او توصیه شده ملاقات و مصاحبه داشته باشد، از هر جا دلخواهش بوده دیدن بعمل آورد و بهر جا

مقتضی دانسته سفر کند و به منابع و مآخذی که مورد نیازش بوده رجوع نماید. آنطور که پیداست مخصوصاً در دسامبر سال ۱۹۷۳ (دی ۱۳۵۲) که ظاهراً نوشتن کتاب به او سفارش شده، برای این منظور به ایران آمده است. در این سفر در پیش از ظهر روز جمعه ۲۱ دسامبر به فرح آباد رفته و از اصطبل سلطنتی و اسب های شاه دیدن کرده و تماشاگر آمدن او با هلیکوپتر و اسب سواریش بوده است. سپس همان روز نهار را در کاخ اختصاصی سعدآباد با اشرف صرف کرده و با او مصاحبه ای بعمل آورده است.

روز بعد (۲۲ دسامبر) با خود شاه نخستین مصاحبه را داشته است. در همین ماه دسامبر ۱۹۷۳ با امیرعباس هویدا، دکتر منوچهر اقبال، محمد سام (وزیر کشور وقت) و امیرمتقی معاون دربار شاهنشاهی (و همچنین اشخاص دیگری از جمله نصیری رئیس ساواک و امیراسداله علم وزیر دربار) مصاحبه هایی داشته است.

دو مصاحبه اختصاصی دیگر نیز با شاه داشته است که یکی حدود شش هفته پس از مصاحبه اولی، در تاریخ ۴ فوریه ۱۹۷۴ در «دولدر» هتل شهر زوریخ و دیگری هم نزدیک یکسال بعد در روزهای ۱۷ و ۱۸ ژانویه ۱۹۷۵ باز در همان شهر زوریخ در کشور سوئیس انجام گرفته است.

همچنین با اشخاص و مقامات مختلف دیگری هم ملاقات و مصاحبه کرده است که از آنها به مناسبت هایی نام می برد اما تاریخ ملاقاتشان در کتاب نیامده است.

از شرح حال نسبتاً مفصلی که از امیرمتقی در کتاب آمده (در صفحه ۳۲۸ فصل مربوط به ساواک و در حاشیه صفحه ۳۴۳ فصل بعدی) و از لحن ستایش آمیزی که در مورد او دارد می توان دریافت که او واسطه اصلی تماس با نویسنده کتاب و القاء کننده بسیاری مطالب به او بوده است. مخصوصاً که ذکر می کند یک مصاحبه دوم هم در ژوئیه ۱۹۷۴ با امیر متقی داشته است.

آنچه از نظر ما و از نظر روشن شدن مطالب مربوط به کودتای ۲۸ مرداد اهمیت فراوان دارد ملاقات و مصاحبه اش با خود کرمیت روزولت عامل اصلی و مخصوص سازمان جاسوسی آمریکا (سیا) برای کودتای ایران می باشد.

این مصاحبه در دسامبر ۱۹۷۳ در شهر واشینگتن پایتخت آمریکا صورت گرفته و بطوری که خود نویسنده در حاشیه صفحه ۲۲۲ کتابش می گوید بسیاری از جزئیات مطالب مربوط به کودتا را از دهان خود او که عامل



اصلی بوده است شنیده و نقل کرده است.

«ژراردو ویلیه» که قصد داشته کتابی بنظر خودش هرچه جامع‌تر درباره شاه بنویسد به منابع و مآخذ دیگری هم رجوع کرده است از جمله روزنامه‌های خارجی زبان تهران و روزنامه‌ها و مجلات مختلف کشورهای اروپا و آمریکا و اسناد بایگانی‌های رسمی و غیررسمی آمریکا و کتابهایی که درباره ایران و شاه ایران نوشته شده است. و مخصوصاً قسمت‌هایی از کتاب دامتان «دونی سیا را که بوسیله «آندروتولی» عضو باسابقه سیا در آمریکا نشر یافت و مقداری از اسرار این سازمان جاسوسی را فاش ساخت مورد استفاده قرار داده است.

همچنین در ایران به وزارت‌خانه‌ها و ادارات مختلف رجوع کرده و حتی از جاهایی که تقریباً هیچ کس در آنجا راه ندارد مانند اطاقهای خواب و حمامهای خصوصی و زیرزمین‌های کاخ‌های سلطنتی سعدآباد و نیاوران دیدن کرده است که توصیف آنها را در کتابش می‌آورد.

ژراردو ویلیه با این مقدمات و با همکاری دو دستیارش «برنارتوشه» و «آنیک دوویلیه» (که ظاهراً همسر نویسنده است) کتاب خود را در ۲۷ فصل و همراه یاد و ضمیمه مجموعاً در ۴۲۴ صفحه بزرگ و همراه با چند صفحه عکس تنظیم کرده است.

خود او در مقدمه کوتاه کتابش می‌نویسد: «...من ایران را از پانزده سال پیش می‌شناسم و چندین بار با شاه ملاقات کرده‌ام...» نوشتن این سرگذشت آسان نبوده است زیرا در ایران هیچ کس نمی‌تواند یا جرأت نمی‌کند حرف بزند. در برابر هر پرسش دقیق، وقتی که پاسخ احتمالاً در دسری بوجود می‌آورد طرف مقابل از جواب گفتن طفره می‌رود و موضوع صحبت را تغییر می‌دهد... تسلط پلیس سیاسی بر مردم نیز کار را دشوارتر می‌سازد. بعضی دوستان ایرانی من وقتی خبر می‌شدند که من دست اندر کار کتابی درباره شاهنشاه هستم در کمال سادگی کاملاً از من می‌گریختند... بایگانی و سراز جمع‌آوری اسناد هم در ایران بکلی از دسترس بدور هستند. اما خود شاه سه بار ما را پذیرفت و به تمام پرسشهای «آنیک دوویلیه»، «برنارتوشه»، یا خود من، بدون ملاحظه‌ای پاسخ گفت. باگردآوری گواهی‌ها و تحقیق‌های دقیق در ایران، در اروپا و در ایالات متحده آمریکا که از طرف همکارانم و خودم بعمل آمد سرانجام توانستیم داستان شگفت‌انگیز صعود مقاومت ناپذیر محمد رضا پهلوی، شاه ایران را بنویسیم.»

قابل ذکر است که نام کتاب ژرار دوویلیه از یک اثر مشهور «برتولد

برشت»، شاعر و درام‌نویس و متفکر معاصر آلمانی (متولد ۱۸۹۸ متوفی ۱۹۵۶) اقتباس شده است. اثر برشت در سال ۱۹۴۱ با نام صعود مقاومت پذیر آرتورو-اوی نشر یافت و داستان دیکتاتور تهی مغز و ظالمی بنام ساختگی «آرتورو-اوی» می‌باشد که با کمک دارو دسته‌اش به قدرت می‌رسد. در این اثر هیتلر و حزب نازیش مورد استهزاء قرار گرفته‌اند. این کتاب به فارسی هم ترجمه شده است.

این بود مختصری درباره کتاب ژرار دو ویلیه، اما لازست افزوده شود که هرچند ظاهراً این کتاب با دستور و سفارش مقامات دربار ایران تهیه گردید و برای آن مساعدتهای گوناگون داده شد و تسهیلات بسیار فراهم گشت عاقبت بصورت دلخواه سفارش دهندگان در نیامد.

کتاب که تا اندازه‌ای بهمان سبک داستانهای پلیسی تنظیم شده مقدار زیادی اطلاعات گوناگون درباره زندگی خصوصی و دوران جوانی شاه و چگونگی حکومت و دولت ایران و ساواک را فاش می‌سازد و به این جهت از ترجمه و پخش آن در ایران جلوگیری می‌شد، در حالیکه در خارج از ایران نشر یافته است و به انگلیسی و آلمانی هم ترجمه شده است. چون نظر من فقط نقل مطالب مربوط به کودتای ۲۸ مرداد بوده (ونه ترجمه کتاب) تنها فصل‌های شانزدهم و هفدهم آنرا مستقیماً از زبان فرانسه و از روی نسخه متعلق به دوست دیرینم علی مستوفی که مقیم ژنو است و در آنجا روزنامه نویسی سرشناس است ترجمه کرده‌ام.

یادآور می‌شوم که مطالب حاشیه‌های کتاب از خود کتابست. هر جا حاشیه‌ای از طرف مترجم افزوده شده باشد این مطلب تذکر داده شده است.



## فصل شانزدهم

### فرار محمد رضا

۶ ژوئیه ۱۹۵۳ (۱۵ تیر ۱۳۳۲) یک آمریکائی حدود پنجاه ساله، موقه‌وای که قسمت شقیقه‌هایش کم‌مو است، با سیبیلی کلفت و هیکللی شل و ول، در راه بغداد به تهران، در پست گمرک قصر شیرین، در مرز عراق و ایران به ماسوران مرزی رجوع می‌کند.

هیچ کوششی ندارد که ناشناس و پنهان بماند. گذرنامه‌ای را که بانام واقعی خودش می‌باشد به ماسوران مرزی می‌دهد. او سرگرد «کرمیت روزولت» مشهور به «کیم» برادر زاده «تئودور روزولت» رئیس جمهوری اسبق و پسر عموی «فرانکلین روزولت» (رئیس جمهوری زمان جنگ آمریکا) است که از ماسوران مخفی جاسوسی آن کشور می‌باشد.

«کیم روزولت» عضو «سیا» (سازمان مرکزی جاسوسی آمریکا) است که در سال ۱۹۴۷ به هنگام اوج جنگ سرد با شوروی از طرف «ترومن» (رئیس جمهوری وقت) آمریکا بمنظور توسعه فعالیت جاسوسی و کسب خبر در سراسر جهان تأسیس شد. بعضی از اقداماتی که بعدها از طرف این سازمان صورت گرفت انعکاس فراوانی داشت (مانند پیاده کردن نیروهای درگواتمالا، موضوع خلیج خوک‌ها در کوبا، کودتا در شیلی).

کیم روزولت کارشناس امور خاورمیانه است و از طرف کسی که از ماه فوریه (پنج ماه قبل) در رأس «سیا» قرار گرفته یعنی «آلن دالس» برادر «فوستردالس» (وزیر امور خارجه معروف و ضد کمونیست آمریکا - مترجم) ماسوریت خاصی به او واگذار شده است. او باید با تمام وسایل ممکن به رژیم مصدق پایان دهد زیرا ایالات متحده آمریکا انتخاب خود را کرده است و از این پس مصمم است جانب شاه را بگیرد.

تصمیم این اقدام از طرف عالیترین مقام یعنی رئیس جمهور آیزنهاور گرفته شده

است و این تصمیم براساس نظریه‌های دقیق‌های «سیا» در ایران اتخاذ گردیده است. بنابراین نظریه اگر کشور و ارتش ناگزیر شود که از میان شاه و مصدق یکی را برگزینند، شاه را برخواهد گزید. آنچه لازمست اینست که چنین وضعی برای گزینش بوجود آید.

در این مورد با «چرچیل» و «ایدن» هم تماس گرفته شده و آنها نیز اقدام آمریکا را تأیید کرده‌اند. طرح «سیا» این نیست که به عملیات و اقدامات نظامی بپردازد بلکه باید مخالفت‌ها و مقاومت‌ها در برابر مصدق، سازمان یابد و هماهنگ گردد. کار آنها هم از این جهت آسان است که روسها در ایران بصورت آزمایشی و برحسب حوادثی که پیش می‌آید فعالیت می‌کنند و نه از روی برنامه‌ای از پیش طرح شده.<sup>۱</sup>

بدیهی است کیم روزولت کاری مخاطره‌آمیز کرده است که با نام اصلی خودش به مأموران مرزی رجوع می‌کند زیرا مأموران مخفی مصدق بانام او آشنا هستند. اما این جسارت که برای یک مأمور زبردست جاسوسی صورت شوخی دارد بهیچوجه خطرناک نیست. کیم روزولت، این موضوع را خوب می‌داند: مأموران بازرسی در مرز ایران خیلی جدی نیستند.

درواقع این مطلب خیلی زود برایش مسلم می‌شود و موقعی که می‌بیند مأمور گمرک در روی اعلامیه ورودی چه می‌نویسد تبسمی برلبش می‌گذرد. زیرا مأمور ایرانی که نمی‌تواند بدرستی گذرنامه آمریکائی را بخواند و بفهمد، هنگام پر کردن اعلامیه ورودی دو سطر را باهم اشتباه می‌کند و کیم روزولت هم می‌بیند که برایش در روی اعلامیه ورودی وضعی مضحک پیش آمده است. زیرا در گذرنامه‌اش در ردیف «علائم خاص» نوشته شده است «جای زخم در گونه چپ» و مأمور پلیس مرزی ایران این عبارت را در اعلامیه ورودی در مقابل «نام خانوادگی» ثبت می‌کند و چون در این اعلامیه جائی برای «علائم خاص» نیست اصولاً نام سرگرد کیم روزولت در هیچ جا ثبت و منعکس نمی‌شود.

چند روز بعد کیم روزولت در حالیکه در یکی از خانه‌های مطمئن تهران پنهان شده بود کار خود را آغاز می‌کند.<sup>۲</sup>

بعدها یکی از مأموران «سیا» کار کیم روزولت را «نوعی اقدام واقعی بسبک

- 
۱. این اطلاع از طرف یکی از مقامات عالیرتبه «سیا» که ترجیح داده نامش برده نشود در اختیار نویسنده کتاب قرار گرفته است.
  ۲. نام این خانه و محل اقامت کیم روزولت فاش نشده است اما به احتمال بسیار و بطور ساده سفارت آمریکا در تهران بوده است.

عملیات جیمس بوند» توصیف کرده است.<sup>۳</sup>  
فقط سه نفر اطلاع دارند که او در تهران و در کجاست: سرلشکر زاهدی،  
پسرش اردشیر که از دوستان قدیمی کیم روزولت است، و شاه.  
پیش از آمدن کیم روزولت شاه سرلشکر زاهدی را بحضور می‌پذیرد تا طرح  
کامل استراتژی عملیات از طرف ایرانی‌ها را آماده کنند. اگر بخواهند که شانس  
موفقیت کامل داشته باشند باید طوری اقدام کرد که شاه در عملیات ظاهر نباشد و  
بنظر نیاید.

مصدق شاه را سخت زیر نظر دارد. حتی ملاقاتش با زاهدی کاری بسیار پر  
مخاطره است. بهمین جهت در عملیاتی که در روزهای بعد صورت می‌گیرد هرگز  
شاه شخصا دیده نمی‌شود. اما عملاً او که در سایه پنهانست بوسیله زاهدی در  
جریان امور قرار می‌گیرد.

زاهدی برای اقدام خیلی بیشتر آزادی دارد، زیرا در این موقع مخفی شده  
بود. در واقع در جایی خیلی نزدیکتر از آنچه مأموران مصدق تصور میکردند  
پنهان بود. او خیلی ساده در پارلمان مخفی شده بود.<sup>۴</sup>

بدینقرار نخستین کسی که «کیم روزولت» با او ملاقات کرد زاهدی بود.<sup>۵</sup>  
زاهدی برای دیدن کیم روزولت در حالیکه در ته یک اتوموبیل می‌خزید و  
پنهان میشد به محل ملاقات او می‌آمد. ظاهراً انجام چنین ارتباطی آسان بنظر  
نمی‌رسد. اما آنقدرها هم که تصور می‌شود حیرت‌انگیز نیست زیرا در این ماه  
ژوئیه ۱۹۵۳ (تیر و مرداد ۱۳۳۲) تهران شهری کاملاً آشفته و بدون سازمان

---

۳. در کتاب داستان داخلی سیا بقلم «آندریوتولی» (انتشارات استوک آمریکا).  
۴. نریادر کتابش بنام زندگی من می‌نویسد: «پنهان‌گاه او یک ویلای خالی در اختیاره،  
در حومه تهران بود.» اما نریا اشتباه می‌کند. دست کم در این موقع او در  
اختیاره نبود. راست است که زاهدی ابتدا در این ویلا پنهان شده بود اما این  
امر خیلی پیش از ماجراهای کودتا بود. مأموران مخفی مصدق محل این  
پنهانگاه زاهدی را کشف کرده بودند باین جهت او ناگزیر شده بود در آخرین  
روزهای ماه ژوئیه (حدود ۹ و ۱ مرداد) از آنجا بگریزد. (از اسناد روابط  
خارجی ایالات متحده)

۵. کیم روزولت در مصاحبه شخصی که در تاریخ دسامبر ۱۹۷۳ در واشینگتن با  
نویسنده کتاب داشت گفته است: «من سرلشکر زاهدی را اغلب می‌دیدم. اما شاه را  
خیلی به ندرت. زیرا او به شدت زیر نظر بود.»  
آنچه اکنون برای نخستین بار درباره توطئه اوت ۱۹۵۳ (مرداد ۱۳۳۲)  
با جزئیات نشر می‌یابد مطالبی است که شخصاً از کیم روزولت شنیده‌ام و مدیون  
او هستم.

است. هرج و مرج و آشفتگی در همه جا عمومیت دارد. کیم روزولت که برای احتیاط اغلب محل اقامت خود را تغییر می‌دهد هرگز از خانه بیرون نمی‌رود. اما خیلی‌ها را در خانه خودش می‌پذیرد و با ایشان ملاقات می‌کند.

در نخستین باری که زاهدی نزد «کیم روزولت» می‌آید او طرح‌های آمریکا را برایش توضیح می‌دهد. پرزیدنت آیزنهاور آماده است که به‌شاه و هوادارانش کمک دهد. آیا وضع و قدرت واقعی آنها چگونه است؟ زاهدی اعتراف می‌کند که قدرت آنها در واقع خیلی زیاد نیست. ارتش روزبروز بیشتر در اختیار مصدق قرار می‌گیرد حتی دهها نفر از افسران، عضو حزب‌توده هستند.

کیم روزولت از زاهدی می‌خواهد که افراد مطمئن و مورد اعتماد را حساب کند زیرا باید بوسیله آنها به اقدام پرداخت. نتیجه این بررسی خیلی ناچیز است. حداکثر حدود پنجاه نفری از افسران قابل اطمینان هستند اما تعداد سربازانی که بتوان اکنون بحساب آورد حداکثر هشتصد تا نهصد نفر بیشتر نمی‌شود.

کیم روزولت تصمیم می‌گیرد همان اصل کانونهای مقاومت را که در زمان جنگ جهانی در اروپا عمل می‌شد در اینجا هم بکار بندد و بدین‌گونه خودش جز با تعداد بسیار کمی از افراد تماس نگیرد، و آنها هر کدام با گروه‌های دیگر تماس داشته باشند بطوری که هرگز هیچ کس در این شبکه زنجیری جز نفر مافوق خود را که همچون حلقه ایست که به آن متصل می‌شود نشناسد.

این کارها در واقع نوعی کار زیرزمینی و پنهانی شبیه به فعالیت سورچگان است اما کم‌کم نتایج خود را ظاهر می‌سازد. در آخر ژوئیه (۹ مرداد) کیم روزولت یقین می‌کند که می‌تواند به‌وجود یک هسته مصمم و مستحکم اعتماد داشته باشد. حتی به‌او گفته شده است که اگر نیاز باشد می‌توان تانک هم در اختیار داشت.

بدین‌گونه زیرحمایت و نظارت زاهدی‌گروهی از نظامیان و غیرنظامیان ایرانی تشکیل می‌شوند که عاملان و اجراکنندگان قسمت ایرانی توطئه کودتا می‌باشند. مهم‌ترین آنها عبارتند از: سرلشکر زاهدی و پسرش اردشیر، سرهنگ نصیری، ژنرال یزدان‌پناه، ژنرال اویسی و ژنرال خاتمی، آتابای و امیرمتقی که اخبار را به اسداله علم می‌رساند. خود علم در تبعید و در پیرجند بسر می‌برد اما مأموران و نگهبانانش افراد و خدمتکاران خودش هستند.<sup>۶</sup>

---

۶. این اطلاعات را امیر متقی که اکنون معاون دربار شاهنشاهی است ضمن مصاحبه‌هایی که در دسامبر ۱۹۷۳ و ژوئیه ۱۹۷۴ با او در تهران داشتم برآیم گفته است.

شبکه سازی و پنهان کاری که کیم روزولت خواسته و بوجود آورده بقدری خوب و مطمئن است که بیشتر شرکت کنندگان در توطئه فقط مدت‌ها بعد از وجود و حضور او در تهران مطلع می‌شوند.<sup>۷</sup>

دومین مسئله‌ای که می‌بایست حل کرد اینست که اقدام برای کودتا به شاه قبولانیده شود.

بعبارت دیگر می‌بایست او «فرمان» صادر کند و مصدق را از کار برکنار سازد، و زاهدی را بجای او به نخست‌وزیری بگمارد که این هم امری قانونی است. چنانکه پیداست حل سریع این مسئله نباید خیلی دشوار باشد، مگر نه که چنین اقدامی بسود خود شاه است؟

اما عملاً مشکل‌ترین کاری که در برابر کیم روزولت قرار دارد همین است که شاه را وادارد برای چنین اقدامی تصمیم بگیرد.

شاه در وضع روحی فوق‌العاده بدیست. هر شب باید چندین قرص مسکن و خواب‌آور بخورد تا بتواند بخوابد. در شقیقه‌هایش سوهای سفید ظاهر شده‌اند<sup>۸</sup> دیگر نمی‌تواند غذا بخورد، هر روز بیش از ۶۰ سیگار می‌کشد، دست‌هایش دائماً می‌لرزد. حقیقت اینست که نمی‌داند چه تصمیمی باید بگیرد.

او که از همه دور و جدامانده است هیچ وسیله‌ای برای ارزیابی مطالب ندارد. دیگر به هیچ کس از اطرافیانش هم اطمینان نمی‌کند. یکی از کسانی که هر روز او را می‌بیند به او توصیه می‌کند: «اعلیحضرتا، خودتان جمهوری اعلام کنید و خود را برای ریاست جمهوری نامزد فرمائید. در اینصورت شانس خواهید داشت.»

حتی «ثریا» هم او را به مبارزه بر نمی‌انگیزد بلکه برعکس، از آنجا که هرگز زندگی کردن در ایران را خیلی دوست نمی‌داشت «وضع دشواری که اکنون برای آن زوج سلطنتی پیش آمده در او این میل را بوجود می‌آورد که همه چیز را رها کند.

شاه، جدا از همه، تنها، در دفترش وقتش را با خواندن می‌گذراند و از خودش می‌پرسد آیا زیادی و بیهوده در انتظار ننشسته است؟

تردیدی که او دستخوش آنست در عین حال از حساسگری و از اعتقاداتش ناشی می‌شود. هم می‌خواهد همه چیز را به حال خود رها کند تا وضع بجائی برسد که اگر برضد مصدق اقدامی بکند مردم بپذیرند که این اقدام بخاطر

---

۷. از اظهارات امیر متقی.

۸. مجله نایم شماره ۲۴ اوت ۱۹۵۳ (۲ شهریور ۱۳۳۲)

مصلحت و منفعت کشور است و هم اعتقاداتش او را وامی‌دارد که سرنوشت را بهر صورت که باشد بپذیرد.

از یک سو یکم روزولت او را از پشتیبانی بی‌قید و شرط آمریکا مطمئن می‌سازد و به او وعده می‌دهد به محض واژگون شدن مصدق سیل دلارهای آمریکائی بسوی ایران سرازیر خواهند شد و به او امکان خواهند داد که کشورش را روبراه سازد.

از سوی دیگر اطرافیانش شب و روز درگوشش می‌خوانند که باید خیلی محتاط باشد، و یادآور می‌شوند که بارها به او خیانت شده است و اکنون هم نمی‌تواند به هیچ کس اعتماد کند. مصدق تمام قدرت را در دست خود دارد. بهتر است در انتظار بماند و به بیند چه پیش خواهد آمد. دست بکاری بردن ممکن است با مخاطرات شدید همراه باشد و در این ماجرا تخت سلطنتش را بطور قطعی از دست بدهد.

البته او نیز با یکم روزولت ملاقات می‌کند. اما همواره طفره می‌رود و دودل و مردد است. زاهدی برای واژگون ساختن مصدق فشار می‌آورد. شاه هر روز وعده می‌دهد... اما تصمیمش را به فردا موکول می‌کند.

زاهدی که شاه را خوب می‌شناسد می‌داند که در دنیا تنها یک نفر هست که شاه به حرفش گوش می‌دهد و او «اشرف» خواهر دوقلویش می‌باشد. او یقین دارد که اگر «اشرف» با شاه حرف بزند مسلماً شاه می‌تواند تصمیم بگیرد. زیرا بی‌هیچ تردیدی این شاهدخت پرجوش و خروش نمی‌تواند جز در کنار کسانی قرار بگیرد که می‌خواهند قدرت را به خاندان «پهلوی» بازگردانند. اما ستأسفانه اشرف در ایران نیست. او همچنان در تبعید است و اکنون با شوهر دومش «احمد شفیق» یکم مصری که در قاهره او را یافته است و بریاست هواپیمائی غیرنظامی ایران گمارده، در شهر «کان» در ساحل نیلگون جنوب فرانسه بسر می‌برد. پس باید فوراً او را به تهران فراخواند.

فکر بسیار خوبیست. اما چگونه می‌توان آنرا عملی ساخت؟ اشرف در ایران شخصیت ناشایسته و غیرقابل قبولی است. بطوریکه مصدق علاوه بر تبعیدش بخاطر فعالیت‌های زیادی و گوناگونش برای اینکه میل بازگشتش را هم بکلی از او بگیرد وامی‌سنگین برایش یافته است و اعلام داشته است که اشرف از مدت‌ها قبل پنج میلیون ریال به بانک کشاورزی مقروض است که هرگز آنرا نپرداخته و این مبلغ اکنون با منافعش بیش از شش میلیون ریال می‌باشد.<sup>۱</sup>

---

۹. ژورنال دتهران، ۲۷ ژوئیه ۱۹۵۳ (۵ مرداد ۱۳۳۲)



کیم روزولت به زاهدی می گوید که می توان از همین مطلب استفاده کرد و اشرف را به تهران باز آورد. وقتی به ایران بیاید اگر شناخته شود— که چنین هم شد— کفایت بگوید آمده قسمتی از اسلاکش را بفروشد و وارش را بپردازد و بازگردد. مسلماً این کار مصدق را به اقداماتی بر ضد او برمی انگیزد اما بهر صورت مفید خواهد بود.

چون راه حل دیگری بنظرشان نمی رسد، به اجرا کردن همین نقشه می پردازند. بدینگونه در عصر روز ۲۵ ژوئیه (۳ مرداد) اشرف با یک هواپیمای افرانس و بنام «خانم شفیق» وارد فرودگاه مهرآباد می شود. نخستین کسی که او را باز می شناسد یکی از کارکنان دفتر هواپیمائی فرانسه (افرانس) است که فوراً برایش یک تاکسی تهیه می کند. اشرف در منزل برادر دوش «غلامرضا» سکنی می گزیند و همان شب پیش شاه می رود. در همین موقع مصدق و وزیران عمده اش سرگرم تماشای فیلمی هستند که هنگام تظاهرات ۴ ژوئیه ۱۹۵۲ (۱۳ تیر ۱۳۳۱) برداشته شده است.

این ملاقات میان برادر درهم شکسته و تیره روز و خواهر آتشین خو، به تنهایی و دوی دو صورت می گیرد و امروز هرچند هر دوی آنها وقوع آنرا قبول دارند اما هیچکدام حاضر نیستند درباره آن چیزی بگویند. با اینهمه می توان مسلم دانست که برخورد ایشان طوفانی بوده است. شاهدخت با شدت و خشونت از طرز عمل برادرش انتقاد کرده است. صدای داد و فریادهای ایشان در خارج از اطاق ملاقاتش شنیده می شده.

بهر صورت فردا صبح مصدق از حضور اشرف در تهران باخبر می شود. فوراً «ابوالقاسم امینی» وزیر دربار را احضار می کند و از او توضیح می خواهد. امینی هم با همان قراری که بوده است موضوع بازپرداخت وامها را نقل می کند. مصدق با تمام خشم و عصبانیتش و با وجود بدگمانیش در برابر این توضیح آرام می شود اما اصرار می ورزد که بهر صورت اشرف باید هرچه زودتر از ایران برود؛ و چنین قولی هم داده می شود.

برای اینکه مصدق را بیشتر آرام و غافل سازند در همان روز دربار شاهنشاهی اعلامیه زیر را نشر می دهد:

«چون والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی دیروز عصر بدون کسب اجازه اعلیحضرت همایون شاهنشاه و جلب موافقت دربار شاهنشاهی به تهران آمده اند پس از کسب اجازه از اعلیحضرت به والاحضرت اطلاع داده شد که باید فوراً

---

۱۰. ژورنال دو تهران، ۲۷ ژوئیه ۱۹۵۳. مجله نیوزویک، ۲۴ اوت ۱۹۵۳.

از ایران خارج شوند.<sup>۱۱</sup>

ضمناً در این اعلامیه افزوده شده بود:

«پس از این نسبت به تمام اعضای خاندان شاهنشاهی که مقررات تشریفات مربوط به وزارت دربار را که با حیثیت مقام سلطنت بستگی دارد رعایت نکنند اقدامات بسیار جدی بعمل خواهد آمد.»

اسماً: کفیل دربار شاهنشاهی<sup>۱۲</sup>

مسلماً باید خاندان پهلوی مورد تهدید جدی قرار گرفته باشند که به پذیرش چنین اعلامیه‌ای با چنین لحنی تند درباره خودشان تن در داده‌اند. چه بسا رضاشاه کبیر درگور خود از خشم می‌لرزید... فردای آنروز اشرف باز نزد برادر خود می‌آید.

در همین روز، در سویس «آلن دالس» رئیس سازمان جاسوسی «سیا» که برای گذرانیدن تعطیلات به اینجا آمده است نگرانی خود را به یک روزنامه‌نویس اظهار می‌دارد. بنظر او خطر کمونیسم در ایران بشکل فوق‌العاده اضطراب‌انگیزی زیاد می‌شود.<sup>۱۳</sup>

این اظهارات همانطور که انتظار می‌رود در تهران انعکاس‌های عمیق بر می‌انگیزد. عملاً این انعکاس هنگام پیاده شدن «آنا تولی لاورنتیف» سفیر جدید چهل و سه ساله اتحاد شوروی در ایران و همسرش از هواپیما در فرودگاه مهرآباد محسوس است. «لاورنتیف» از مردان «سخت‌گیر» مسکو است که در مواردی بکارگمارده می‌شود که مشقت بیش از نرمش لازم است.

در سال ۱۹۴۶ هنگامیکه «تیتو» برای نخستین بار با «کرمیلین» در افتاد، لاورنتیف سفیر شوروی در بلگراد بود و روش خشک و خشن او برای یوگوسلاوها ناخوشایند شده بود. در همان موقع یکی از دیپلماتهای یوگوسلاوی از «مولوتف» پرسیده بود «چرا سفیری اینقدر خشن و اینقدر احمق نزد ما فرستاده‌اید؟» و مولوتف در پاسخ گفته بود: «شاید لاورنتیف احمق باشد اما بلشویک بسیار خوبیست».<sup>۱۴</sup>

۱۱. ژورنال دوتهران، ۲۷ ژوئیه ۱۹۵۳ (۵ مرداد ۱۳۳۲)

۱۲. متن اعلامیه از فرانسه ترجمه شده و ممکن است با متن اصلی تفاوت‌هایی داشته باشد...م.

۱۳. ژورنال دوتهران، ۳۱ ژوئیه ۱۹۵۳ (۹ مرداد). کتاب سیا بقلم آندروتولی، نشریات استوک.

۱۴. مجله نایم، ۱۴ سپتامبر ۱۹۵۳ (۲۳ شهریور ۱۳۳۲)

روز ۳ ژوئیه (۸ مرداد) ساعت ۱۸ و ۳ دقیقه اشرف با هواپیما از تهران به مقصد «ژنو» حرکت می‌کند. برادرانش غلامرضا و حمیدرضا و همچنین «پیرنیا» رئیس تشریفات دربار شاهنشاهی برای بدرقه‌اش به فرودگاه آمده‌اند.<sup>۱۰</sup> اشرف نتوانسته است بیش از این در تهران بماند. مصدق اصرار ورزیده است که باید فوراً برود. معهداً سفر برق‌آسای او بیفایده نبوده است. شاه تکان خورده است.

در این موقع «کیم روزولت» برای اینکه تا تنور داغ است استفاده کند؛ یک بولدوزر نیرومند دیگر را به کار می‌اندازد و ژنرال شوارتسکف را وارد معرکه می‌کند.<sup>۱۱</sup>

شوارتسکف اکنون در تهران نیست. از سال ۱۹۴۸ که کارش را بعنوان مستشار ژاندارمری ایران رها کرد فقط گاه‌بگاه برای توفقی کوتاه به ایران می‌آید. اما حالا هم زیاد دور نیست و آماده است که با کوچکترین دعوتی به ایران بیاید. بطور رسمی اکنون به سفری برای بازدید از کشورهای لبنان و سوریه و پاکستان سرگرم است. شوارتسکف با زاهدی روابط بسیار نزدیک دارد. آنها طی سالها دست در دست یکدیگر کار کرده‌اند. همچنین او شاه را نیز خوب می‌شناسد.

روز اول اوت (۱۰ مرداد) او نیز به نوبه خود وارد تهران می‌شود. البته خودش اظهار می‌دارد که «فقط برای دیدن چند نفر از دوستان سابقش آمده است».<sup>۱۲</sup> و البته این حرف هم کاملاً درست است زیرا بزودی پیش زاهدی و بعد هم پیش شامی رود.<sup>۱۳</sup>

شوارتسکف نیز به محض دیدن شاه مبهوت و نگران می‌شود. شاه که بخاطر

---

۱۵. ژودنال دو تهران، ۲ اوت ۱۹۵۳ (۱۱ مرداد)

۱۶. کتاب میا نوشته آندرو تولی. کتاب ایران: امپریالیسم نو در حال اقدام نوشته بهمن نیرومند. روزنامه ساقردی ایونینگ پست شماره ۶ نوامبر ۱۹۵۳ (۱۵ آبان ۱۳۳۳).

۱۷. روزنامه نیویوک تایمز ۹ اوت ۱۹۵۳ (۱۸ مرداد ۱۳۳۲)

۱۸. درباره تاریخ و ساعت این ملاقاتها نمی‌توان از کسانی که در کودتا نقشی داشته‌اند کوچکترین اطلاع دقیقی بدست آورد. مثلاً اردشیر زاهدی همیشه از گفتن اینکه این ملاقاتها در کجا صورت گرفته باصطلاح «بخاطر مصالح ایران» خودداری می‌کند. (کتاب ایران: امپریالیسم در حال اقدام).

با اینهمه می‌توان تصور کرد که این ملاقاتها بسادگی در سفارت ایالات متحده آمریکا در خیابان تخت جمشید صورت گرفته است.

حضور اشرف کمی نیرو گرفته بود، به محض رفتن خواهرش به همان حال یأس و دلمردگی باز میگردد.

شاه به شوارتسکیف می‌گوید: «همه چیز از دست رفته است. آمدن شما نشانه کمال محبت و دوستی تان است. اما من دیگر هیچ امیدى ندارم. من مردى پایان یافته‌ام.»

در طول چند ساعت مذاکره شوارتسکیف می‌کوشد که روحیه شاه را تقویت کند. روز بعد هم بدیدن او می‌رود. اما موفقیتی بدست نمی‌آورد.

شوارتسکیف، چهل و هشت ساعت پس از ورودش به تهران با سرخوردگی بسوی پاکستان حرکت می‌کند.<sup>۱۹</sup> زاهدی و کیم روزولت دیگر باید برای نجات موقعیت خویش فقط به خودشان تکیه کنند.

ناگهان وضع شاه خیلی بدتر می‌شود. روز ۲ اوت (۱۱ مرداد) یک پرده آهنین واقعی در اطراف کاخ شاه بوجود می‌آید. شاه دیگر نمی‌تواند دیپلماتهای خارجی یا یکی از رهبران سیاسی را بپذیرد مگر اینکه قبلاً از نخست‌وزیر اجازه بگیرد.

یک چنین تصمیمی درباره پادشاهی که بر سریر قدرت است بی‌سابقه می‌باشد. عملاً شاه در کاخ خودش زندانی شده است. برای اینکه بتواند با توطئه‌گران هوادارش تماس بگیرد باید به حیل‌های گوناگون متوسل شود.

به محض آنکه لاورنتیف اعتبارنامه‌هایش را به شاه تقدیم می‌دارد مصدق او را به حضور می‌خواند و مذاکراتی را درباره انعقاد یک موافقت‌نامه سیاسی و بازرگانی با شوروی آغاز می‌کند. حزب توده فریاد شادمانی و افتخار برمی‌دارد. هواداران آیت‌الله کاشانی فریاد می‌کشند که این اقدام خیانت است. تظاهرات و زدوخوردها آغاز می‌شود. وضع مصدق دشوار می‌گردد. به تردید می‌افتد و عقب می‌نشیند دوباره لاورنتیف را برای ملاقات می‌خواند.

بعدها درباره مصدق نوشتند که او می‌خواست با روسها متفق شود و بخاطر کینه نسبت به انگلیس‌ها و آمریکائیه‌ها حاضر بود کشورش را به کام گرگ شوروی

---

۱۹. در واقع نام شوارتسکیف دیگر در هیچ‌یک از اسناد پس از ۲ اوت ۱۹۵۳ (۱۱ مرداد) دیده نمی‌شود. دلیل این مطلب روشن نیست. آیا میان شوارتسکیف و کیم روزولت رقابتی وجود داشته است؟ آیا سرهنگ پیر سرویسهای خاص آمریکا از مأموریت و نقش مهمی که به کیم روزولت واگذار شده بود دلخور بوده است؟ احتمال دارد. در هر حال این یکی از نکات تاریخ پنهانی «سیاست» که به احتمال زیاد شاید هرگز روشن نشود...  
بنا بر یک روایت دیگر شوارتسکیف تا پایان اوت (۹ شهریور ۱۳۳۲) در تهران مانده است.

بیندازد. در واقع این حرف درست نیست. هرچند که مصدق با حزب توده مدارا و دوستی می کند اما خود او هم از روسها می ترسد. منتهی چون به بن بست افتاده است ناگزیر می بایست کاری بکند. به این جهت به مذاکراتی می پردازد بدون اینکه خط مشی روشن و دقیقی را دنبال کند. در ضمن در انتظار نتایج فراندوم و همه پرسی می ماند که باید روز ۳ اوت (۱۲ مرداد) انجام شود. ۴ اوت (۱۳ مرداد) نتیجه همه پرسی اعلام می گردد. پارلمان منحل می شود. تنها در تهران ۱۵۵/۵۴۴ رأی دهنده به موافقت انحلال مجلس رأی داده اند و فقط ۱۱۵ نفر مخالف بوده اند.<sup>۲۰</sup>

بزودی در هر دو اردو امیدها برانگیخته می شود. مصدق با خود می گوید که اگر فعالیت کافی داشته باشد می تواند انتخابات تازه ای انجام دهد و مجلسی بوجود آورد که هوادار و در اختیارش باشد. توطئه گران هم از نتایج همه پرسی دلگرم می شوند. این آراء نشانه نارضائی عمیقی است که باید بتوان از آن بهره گرفت.

برای شاه نتایج این رأی گیری مثل یک ضربه تازیانه است. بر اثر آن جرأت و شهامت از دست رفته را باز می یابد. توصیه های اشرف، استدلالهای «کیم روزولت» و «نورمن شوارتسکپف» در ذهنش تازه می شود... و بعد هم سفیر ایالات متحده، «لوی هندرسون» بسراغش می آید و او را دلگرم می سازد.

اما مخصوصاً چند روز بعد کیم روزولت و زاهدی خبر بسیار خوبی را باطلاعش می رسانند: فرمانده نیروی هوائی ژنرال گیلان شاه که از او مطمئن نبودند و او را در جریان توطئه قرار نداده بودند خودش برای اظهار خدمت و پیشنهاد همکاری آمده است. این خبر بسیار مهم است. به دو دلیل: نخست اینکه گیلان شاه اختیار مطلق نیروی هوائی را در دست دارد. خلبانانش هر دستور او را اطاعت می کنند. بعلاوه او در میان افسران دیگر و در محافل مختلف پایتخت نفوذ فراوان دارد. کسی که گیلان شاه را باخود داشته باشد مثل اینست که نیمی از ارتش در اختیارش باشد.

از اینها گذشته همه خبرچینان و خبرآوران که در اختیار هستند یکسان خبر می آورند که افکار به هیجان آمده است. در بازار هر روز بیش از پیش از مصدق انتقاد می شود. تماسهای دوستانه اش با روسها بذرترس نزدیک به وحشتی را در همه جا پاشیده است. در همه جا از حوادث بحث می شود و همه با حرارت بسیار حرف می زنند، در تالارها، در محافل و مجالس، در بارهای هتل های بزرگ — مخصوصاً

---

۲۰. ژودنال دو تهران، ۶ اوت ۱۹۵۳ (۱۵ مرداد)

در «پارک هتل» خیابان حافظ که در این زمان بزرگترین هتل تهران است و شبها همه در آنجا جمع میشوند، در خانه «مارت» و «نینون هرااینیان» دوخیاط مشهور زنانه تهران که یکی فرانسوی است و دیگری ارمنی ایرانی و خانه هاشان «کانون های داغ» برای استنباط عقاید طبقه حاکمه و رهبران کشور است...<sup>۲۱</sup>

مصدق مرتکب اشتباهی می شود. ساعات عبور و مرور را طبق مقررات حکومت نظامی محدود می سازد. از این پس نمی توان شبها جز با «جواز» حرکت کرد. خود این دستور افکار عمومی را به هیجان می آورد و ناراضی می سازد. حملات عمومی بر ضد مصدق تشدید می شود.

زاهدی و کیم روزولت صبح و شب در گوش شاه می خوانند که دیگر نباید تردید داشت. وقت مناسب فرارسیده است. و شاه هم بالاخره تصمیم می گیرد و دست به اقدام می برد.

در اینجا ماجرای مرموزی وجود دارد. بروایت بعضی ها وقتی اشرف از تهران به ژنو باز می گردد و از بودن «آلن دالس» رئیس «سیا» در سوئیس با خبر می شود با او تماس می گیرد و ملاقات می کند. هندرسن سفیر آمریکا در تهران هم در فاصله دو پرواز هواپیما و در توقف کوتاهی که در سوئیس دارد در این ملاقات حضور می یابد.<sup>۲۲</sup>

اشرف از دالس می خواهد که رسماً کمک آمریکا را در صورت موفقیت عملیات سقوط مصدق تضمین کند. زیرا موقعی که در تهران بوده است ملاحظه کرده که این موضوعیست که فوق العاده ذهن برادرش را مشغول می دارد. «آلن دالس» هم با کمال اعتماد، به اشرف اطمینان می دهد که ایالات متحده حداکثر کوشش خود را بکار خواهد برد و او هم این موضوع را محرمانه برای شاه تلگراف می کند. و سرانجام همین تلگراف موجب می شود که شاه از تردید و دودلی بیرون آید و تصمیم بگیرد.

اما خود اشرف منکر آنست که چنین ملاقاتی با دالس داشته است.<sup>۲۳</sup> برادرش (شاه) هم می گوید که اگر هم واقعاً چنین اتفاقی روی داده در حال او از جریان آن بی خبر مانده است.<sup>۲۴</sup>

---

۲۱. روایت ژان ژاک فاوست که در آن زمان خبرگزار خبرگزاری فرانسه (آ. اف. پ) در تهران بوده است.

۲۲. کتاب ایران: امپریالیسم نو در حال اقدام.

۲۳. مصاحبه با اشرف پهلوی در تهران در تاریخ ۲۱ دسامبر ۱۹۷۳.

۲۴. مصاحبه با شاه در زوریخ در تاریخ ۳ فوریه ۱۹۷۴.

مطالب راست باشد آنرا بخاطر نیاورند، زیرا این ماجرا دین شدید ایشان را به آمریکا در آن دوران یادآور می‌شود. اما در عین حال نمی‌توان در درستی اظهارات «کیم روزولت» در این مورد تردید کرد. و او تأیید می‌کند که ملاقات اشرف با دالس در سوئیس بکلی افسانه است و دالس هرگز بهیچ صورت در حوادث اوت ۱۹۵۳ (کودتاهای مرداد ۳۲) نقش مستقیمی نداشته است.<sup>۲۵</sup>

با اینهمه روزنامه آمریکائی دی‌نیشن در شماره ۲۴ ژوئن ۱۹۶۱ خود موضوع این ملاقات محرمانه در سوئیس را نوشت و هرگز کسی تکذیب نامه‌ای برایش نفرستاد. اما از آنجا که این روزنامه خط‌مشی کمونیستی دارد باید نوشته‌اش را با احتیاط تلقی کرد.

روز ۱۰ اوت (۹ مرداد) اعلامیه وزارت خارجه ایران تجدید مذاکرات ایران و شوروی را اعلام می‌دارد. چند روز پیش از آن مصدق حدود دوازده تانک را که بطور دائم در اطراف قصر سعدآباد بودند و شاه تمام تابستان را در آنجا اقامت دارد به‌قرارگاهشان بازمی‌گرداند. بدینگونه دیگر شاه هیچگونه حمایتی برای دفاع در مقابل حمله حزب توده ندارد.<sup>۲۶</sup>

روز ۱۱ اوت (۲۰ مرداد) ساعت هشت و نیم صبح شاه و ثریا با هواپیما به رامسر درکناره دریای خزر می‌روند.<sup>۲۷</sup> شاه دوست قدیمش ارنست پرون را در تهران می‌گذارد و او مأموریت دارد همه جریانهای را که اتفاق می‌افتد به اطلاعش برساند.<sup>۲۸</sup>

۲۵. مصاحبه با کیم روزولت در واشینگتن در دسامبر ۱۹۷۳

۲۶. کتاب ایران پهلوی‌ها، بقلم فریدون صاحب جمع چاپ پاریس.

۲۷. ژورنال دو تهران، ۱۲ اوت ۱۹۵۳ (۲۱ مرداد ۱۳۳۲).

۲۸. ارنست پرون دوست شخصی شاه بود. درباره او در متن صفحات ۲۷۰ و ۲۷۱ (مربوط به فصل نوزدهم) کتاب چنین آمده است: «... ارنست پرون شخصیت عجیب و مرموز که همچون سگی به شاه وفادار است. بعضی‌ها او را راسپوتین ایران می‌نامند که مسلماً اغراق آمیز است. اما در هر حال او همه جا هست، از همه چیز باخبر است، در باره هر موضوع اظهار نظر می‌کند. بظاهر عنوان منشی خصوصی شاه را دارد و هر روز صبح مدت درازی بدیدن شاه می‌رود. او نقش يك واسطه مرموز را دارد. شاه وقتی نمی‌خواهد از راههای رسمی با سفیران انگلستان و آمریکا تماس بگیرد اغلب او را مأمور تماسهای محرمانه می‌سازد...»

در حاشیه صفحه ۲۷۱ کتاب نیز چنین افزوده شده است: «ثریا تأیید

درباره این سفر شاه خبر رسمی بشرح زیر نشر می‌یابد:<sup>۲۹</sup>  
«... اعلیحضرتین سپس به کلاردشت تشریف‌فرما می‌شوند و در آنجا اقامت خواهندگزید. مقامات مسؤول دربار شاهنشاهی اعلام می‌دارند که هوای تهران برای علیاحضرت سلکه ثریا ناسازگار است. از این رو اعلیحضرتین تصمیم گرفته‌اند برای مدت ده روز به شمال بروند. اعلیحضرت‌هایون شاهنشاه برای عیدقربان به تهران باز می‌گردند.»<sup>۳۰</sup>

ظاهراً این اسر بسیار طبیعی می‌نماید. اعلیحضرتین هر سال تابستان به دریای خزر می‌روند. بعلاوه وضع ضعیف سلامتی ثریا از وقتی که مبتلا به تیفوئید شده است اسری مخفی نیست.

بدینگونه هیچ کس گمانی نمی‌برد. و دست کم شاه در کلاردشت کمتر زیر نظر قرار دارد و آسوده‌تر و آزادتر است.

شاه و سلکه از راسر بزودی به کلاردشت می‌روند. سرهنگ نعمت‌اله نصیری چهل و دو ساله فرمانده‌گارد سلطنتی از ایشان استقبال می‌کند. بدیهی است خود او هم جزء گروه توطئه‌کنندگان و یکی از قدیمی‌ترین وفاداران خاندان پهلوی است.<sup>۳۱</sup>

شاه «فرمان» را که بالاخره زاهدی و کیم‌روزولت توانسته‌اند او را به نوشتنش وادار سازند در جیب خود دارد. در این فرمان مصدق برکنار می‌گردد و زاهدی نخست وزیر می‌شود.

---

→ می‌کند داستان اینکه پرون در کودکی بیماری پولیوملیت داشته بکلی افسانه است. به گفته ثریا، پرون يك تصادف مرموز داشته و به این جهت یکی از ساقهایش فلج شده است. بروایات دیگر پرون را مسموم کرده بودند و او بشکلی معجزه‌آسا نجات یافت اما همیشه ناتوان و بیمار ماند. سرانجام پرون در سن پنجاه و سه سالگی در سال ۱۹۶۱ بر اثر سکته قلبی در یکی از بیمارستانهای بزرگ سوئیس درگذشت. شاه او را برای معالجه فرستاده بود. پرون تمام اسراری را که داشت و می‌دانست با خود به گور برد.»  
برای شناخته شدن چهره ارنست پرون (بروایت نویسنده کتاب) و بطوریکه در بالا گفته شد این مطالب از قسمت‌های دیگر کتاب نقل شده است. در متن اصلی کتاب در اینجا حاشیه‌ای وجود ندارد. م.

۲۹. این اعلامیه هم از متن فرانسوی ترجمه شده و ممکن است عبارات آن با خبر روزنامه‌های فارسی که در دسترس مترجم نیست تفاوت‌هایی داشته باشد. م.

۳۰. ذودنال دوتهران، ۱۲ اوت ۱۹۵۳ (۲۱ مرداد)

۳۱. بعدها نصیری رئیس «ساواک» سازمان پلیس سیاسی شاه می‌شود.



طبق برنامه پیش‌بینی شده اصل فرمان را به نصیری می‌سپارد و او را مأمور می‌سازد که به تهران برود و آنرا به مصدق بدهد.

بدینگونه چون شاه از تهران دور است مصدق نمی‌تواند در عکس‌العمل احتمالی خود او را دستگیر و بازداشت کند. زاهدی از پارلمان خارج گشته و در خانه‌ای در اختیاریه در حومه تهران پنهان شده است. این خانه بوسیله گروهی از نگهبانان وفادار به او که همه غرق اسلحه هستند نگهبانی می‌شود؛ اما این نگهبانان همه در جامه‌های مبدل بصورت فروشندگان دوره‌گرد آب و میوه و غیره در اطراف پراکنده هستند. زاهدی در این خانه می‌تواند با استفاده از تردید و دودلی نخست وزیر به کودتای خود بپردازد. افسران وفادار به شاه فقط در انتظار دستور زاهدی هستند که نقاط حساس پایتخت را اشغال کنند. همه چیز بصورت غیرمنتظره انجام خواهد گرفت.

مصدق هرگز درباره کودتایی که در شرف انجامست گمانی ندارد و از چنین تصویری فرسنگها دور است.

با اینهمه خبر کودتا از جانی در زکرده است که هرگز کسی نمی‌داند چگونه؟ مصدق در آخرین لحظات با خبر می‌شود و خود را برای مقابله آماده می‌سازد. ماجرا در شب ۱۵ اوت (۲۴ مرداد) روی می‌دهد.

همینکه شب فرا می‌رسد افسران توطئه‌گر براه می‌افتند. ابتدا نزد «فاطمی» وزیر اسورخارجه و نزد وزیر راه و ارتباطات می‌روند و آنها را بازداشت می‌کنند. محل بازداشت موقتی آنها کاخ سلطنتی است. سپس افسران کودتا مراکز تلفن را اشغال می‌کنند. ژنرال کیانی آجودان رئیس ستاد ارتش ژنرال ریاحی را نیز می‌گیرند. سپس جیب‌های آنها در سراسر شهر بسوی خانه‌های دیگر شخصیت‌های پراهمیت براه می‌افتد.

آنچه آنها خبر ندارند اینست که مصدق از ساعت ه بعد از ظهر ژنرال ریاحی را نزد خود فراخوانده و به او خبر داده است که از جریان یک کودتای پردامنه اطلاع یافته ابادرست نمی‌داند که چه موقع خواهد بود. بهمین جهت توطئه‌گران می‌توانند در آغاز کار موفقیت‌هایی حاصل کنند.

با اقدام مصدق و ریاحی واحدهای نظامی تابع دولت فوراً آماده می‌شوند و همینکه نصیری در حدود ساعت ده و نیم شب به منزل مصدق می‌رسد با سرهنگ ممتاز فرمانده تیپ دوم کوهستانی که نیروهایش بر همراهان نصیری برتری دارند مواجه می‌شود و بلافاصله او را دستگیر می‌کنند.

همه چیز پایان یافته و از دست رفته است. زاهدی که به موقع از جریان خبر می‌یابد می‌تواند از اقامت‌گاه خود بگریزد.

اما در سپیده‌دم، بیشتر توطئه‌گران بازداشت شده‌اند از جمله: ابوالقاسم امینی وزیر دربار شاهنشاهی. بهبودی، رئیس کل تشریفات، سرهنگ مقدم، سرهنگ کسرائی، ژنرال باتمان‌قلیچ، سرهنگ دوم منصورپور، سرهنگ زند‌کریمی، سرهنگ دوم حمیدی، ژنرال شیبانی و دیگران.

ارنست پرون را نیز توقیف می‌کنند.<sup>۳۲</sup>

در نخستین ساعات روز بعد مصدق پیامی از رادیو می‌فرستد. لحنش پرشور و هیجان‌انگیز است. گوئی اشک در چشمهایش حلقه بسته است. در پیام خود می‌گوید: «دیشب کودتائی برضد دولت انجام گرفت. بیشتر خیانتکاران دستگیر شده‌اند، تنها زاهدی و گروه کوچکی توانسته‌اند بگریزند. بدستگیرکننده زاهدی . . . / . . . ریال پاداش داده خواهد شد. مرده باد خیانتکاران.»<sup>۳۳</sup>

آنروز تمام روزنامه‌ها مطالب تندى برضدشاه می‌نویسند. در روزنامه عصر، باختر امروز سرمقاله بسیار شدیدی برضد شاه با امضای فاطمی منتشر می‌شود که می‌نویسد: «شاه چیزی از قماش همان . . . یا . . . راجه و مهاراجه است که انگلستان در هنگام اشغال هند به وجود آورده بود. او نوکر خارجی است. دربارش خیلی بدتر از دربار فاسد فاروق است. او دشمن همه سردان آزاد و همه وطن‌دوستان و همه کسانیست که بخاطر استقلال و آزادی مبارزه می‌کنند.»<sup>۳۴</sup>

در این هنگام در کلاردشت همه را وحشت گرفته است. ارنست پرون پیش از اینکه دستگیر شود، درست به موقع شبانه شاه را باخبر ساخته است. باید مسلماً هرچه زودتر گریخت. و تنها با همان لباس و لوازمی که برای چند روز برداشته‌اند. هواپیمائی که آنها را از رامسر به کلاردشت برده بود خیلی کوچکتر از آن بود که بتواند ایشان را به خارج از کشور ببرد. باید به رامسر بازگشت که در آنجا هواپیمای «پیچ کرافت» شخصی شاه در آشیانه آماده است. امیدوارند که هنوز هواپیما آماده باشد و مصدق آنرا محاصره و توقیف نکرده باشد. خوشبختانه «پیچ کرافت» همچنان در جای خود هست و خلبان آن ستوان‌خاتمی و دونفر آجودانهای شاه نیز آماده‌اند.

شاه به آنها می‌گوید: «همه چیز پایان یافته است. زود پرواز کنیم. بسوی

---

۳۲. ژدنال دو تهران، ۱۷ اوت ۱۹۵۳ (۲۶ مرداد)

۳۳. این جملات در اینجا از متن کتاب و زبان فرانسه ترجمه شده ممکن است با اصل پیام تفاوت داشته باشد. م.

۳۴. این عبارات هم از فرانسه ترجمه شده است و ممکن است با اصل متفاوت باشد. م.

بغداد.»

باشتاب در هواپیما می‌نشینند، فقط یکی از آجودانها. سرهنگ آتابای با آنها در هواپیما سوار می‌شود. دیگری باقی می‌ماند تا آنچه را آنها به‌جا می‌گذارند در جای امنی مخفی کند.<sup>۳۰</sup>

\* \* \*

روز ۱۶ اوت (۲۵ سرداد) در زیر تابش خورشید خیره‌کننده ظهر، یک هواپیمای دوموتوره ناشناس بر روی فرودگاه بغداد ظاهر می‌شود. ورودش قبلاً اعلان نشده است. هیچگونه پیامی برای برج کنترل فرودگاه نمی‌فرستد. فرودگاه از جمعیت پراست. همه در انتظارند که در هر لحظه ملک فیصل پادشاه بیست و دو ساله عراق از سفری که با هواپیما برای بازرسی رفته است بازگردد.

هواپیمای «پیچ کرافت» با سرعت بزمین می‌نشیند و خیلی دور از ساختمانهای فرودگاه در گوشه انتهایی میدان فرود می‌ایستد. یک جیب از پلیس‌های خشمگین فوراً بسوی آن می‌شتابد.

چند لحظه بعد جیب با سرعت باز می‌گردد و در برابر دفتر مدیریت فرودگاه ترمز می‌کند، یکی از سرنشینان آن بسوی تلفن می‌جهد، و وزیر امور خارجه عراق «سیدخلیل کنه» را که برای استقبال از پادشاه خودش به فرودگاه آمده است پای تلفن می‌خواهد و با آهنگی هیجان‌آمیزی می‌گوید:

«قریان، همین الان یک هواپیمای ایرانی بزمین نشست. در آن یک زن و سه مرد هستند. هیچ کدام نمی‌خواهند نامشان را بگویند. اما وقتی خبر شدند که هم اکنون اعلیحضرت فیصل وارد می‌شوند اصرار کردند که می‌خواهند فوراً با ایشان مذاکره کنند. من چه باید بکنم؟»

وزیر امور خارجه فوراً بدرون جیب سوار می‌شود و همراه با رئیس فرودگاه دوباره جیب بسوی هواپیمای «پیچ کرافت» می‌رود.

«سیدخلیل کنه» بدرون هواپیما بالا می‌رود و از حیرت یکه می‌خورد: مردی که در کنار خلبان نشسته شاه ایران است. شاه بلافاصله می‌گوید: «من از کشور شما پناهندگی می‌خواهم منتهی فقط برای چند روز. من استعفا نداده‌ام. این دونفر یکی خلبان من، ستوان خاتمی و دیگری آجودان من سرهنگ آتابای هستند.»

صدای شاه خسته و فرسوده است و ادامه می‌دهد: «عزیمت من کاملاً ناگهانی و پیش‌بینی نشده بود.»

---

۳۵. از کتاب زندگی من، اثر ثریا.

هنگامیکه شاه حرف می‌زند خلیل کنه نگاهی سریع بداخل هواپیما می‌افکند و می‌فهمد که شاه راست می‌گوید. لباسها در کمال بی‌نظمی و آشفتگی ریخته شده است و در روی صندلی آخری در میان چند چمدان یک صندوق بزرگ اسناد و یک کیف مخصوص کوچک که در آنها جواهرات را می‌گذارند بچشم می‌آید.

لباس آبی آسمانی شاه کاملاً چروک خورده است. ثریا که پیراهنی از کتان بلوطی‌رنگ به تن دارد بدون کلاه، بسیار رنگ پریده، با حالتی خسته و کوفته، خمیده و خاموش در گوشه‌ای نشسته است. هوا بسیار گرم است و حرارت در سایه به حدود چهل درجه می‌رسد.

وزیر امور خارجه عراق با خودش می‌گوید: «پس بدین قرار مصدق پیروزشده است.» اما او یک دیپلمات است و کشورش چه شاه در قدرت باقی بماند و چه نماند، چه مصدق باشد و چه نباشد، باید در هر حال روابط دوستانه‌اش را با ایران حفظ کند. باین جهت با کمال احترام تمایل شاه‌فراری را سؤال می‌کند و می‌پرسد: «آیا باید سفیرتان را خبر کنم؟»

شاه نگاه تندی به او می‌افکند و با صدائی آهسته پاسخ می‌دهد: «نه، متشکرم.»

سفیر ایران در بغداد از هواداران مصدق است. وزیر خارجه عراق دوباره می‌پرسد: «آیا می‌توانم پیشنهاد کنم که در مدت توقف در عراق در کاخ رحاب، که محل پذیرائی از میهمانان عالیقدر است اقامت فرمائید؟»

شاه با بی‌تفاوتی می‌گوید: «هر طور میل دارید.» یک ساعت بعد، فراریان با یک اتوموبیل رسمی دولت عراق و در حالی که موتورسیکلت‌های پلیس ایشان را همراهی می‌کنند از فرودگاه می‌روند. هنگام ورود به کاخ رحاب یک گارد احترام مراسم احترامات نظامی را نسبت به ایشان انجام می‌دهد. پس از دو ساعت ملک فیصل بدیدنشان می‌آید.

ثریا با آشفتگی و ناراحتی به خلیل کنه که قبلاً در آنجا حضور یافته می‌گوید: «چگونه می‌توانم با این لباس، بدون کلاه و دستکش از اعلیحضرت استقبال و پذیرائی کنم؟»

کنه به او اطمینان می‌دهد که: «اعلیحضرت خوب می‌دانند که شما از یک نمایش عالی مدهای تازه نیامده‌اید.»<sup>۳۷</sup>

۳۶. از کتاب انگلیسی آدیامهر، شاه ایران، نوشته «رامش سنکاوی»

۳۷. از کتاب انگلیسی ایران: امپریالیسم نو در حال اقدام.

فردا صبح روزنامه‌های سراسر جهان این خبر را منتشر می‌کنند. روزنامه‌ها  
برای اعلام خبر عنوان‌های درشت و گوناگونی بکار می‌برند:  
«پایان یک سلطنت»  
«سقوط شاه ایران»  
«شاه تخت‌سلطنتش را از دست داد.»



## فصل هفدهم

### «سیاه شاه را نجات می‌دهد»

روزنامه‌نویسانی که به تالار مجلل و پرشکوه قصر حباب در بغداد می‌شتابند شاهی را می‌بینند خشمگین، عصبی، و هیجان زده که تقریباً با فریاد به ایشان می‌گوید: «نه، من تخت سلطنتم را از دست نداده‌ام. نه، مصدق پیروز نشده است.»<sup>۱</sup> شنوندگانش حالتی مشکوک دارند. همه تصور می‌کنند که او به فاروق (پادشاه مخلوع مصر) در جزیره کاپری (در سواحل ایتالیا) خواهد پیوست. اما او به کاپری نمی‌رود بلکه عازم رم است. حساب کرده بود که در بغداد خواهد ماند اما مظفر اعلم سفیر ایران در بغداد از هواداران مصدق است و ز دولت عراق خواسته شاه را اخراج کند منتهی این تقاضا پذیرفته نشده است. شاه که از این اقدام خائنانه خبر یافته ترجیح می‌دهد از عراق خارج شود و به رم برود.

با اینهمه پیش از حرکت مطلبی را که هنوز در تهران کسی نمی‌داند فاش می‌سازد. موضوع این است که او مصدق را از مقامش خلع کرده و سرلشکر زاهدی را بجایش گمارده است.<sup>۲</sup>

در خارجه هیچ کس زاهدی را نمی‌شناسد، البته جز کسانی که با زندگی سیاسی ایران آشنائی کامل دارند. بزودی عکسهای او همراه با شرح حالش در همه جا نشر می‌یابد.

فضل‌اله زاهدی از سالکان ثروتمند است. در همدان متولد شده است. شکارچی‌ای

---

۱. فرانس سواد، ۱۷ اوت ۱۹۵۳.

۲. در اصل کتاب ترجمه متن فرمان که در تاریخ ۲۲ مرداد ۱۳۳۲ امضاء شده از روزنامه فرانس سواد ۱۸ اوت ۱۹۵۳ در حاشیه نقل شده است که در اینجا حذف گردید. -م.

ماهر، سوارکاری بزرگ و قمارباز است. انگلیسی و فرانسه و ترکی را بروانی حرف می‌زند. قذبلند، نیرومند، با چهره‌ای که گوئی بضرب داس تراشیده شده، مردی فعال و نیرومند است. در جوانی وارد بریگاد قزاق شده است. در جنگی بر ضد شورشیان آذربایجان بسال ۱۹۲۱ سینه‌اش بشدت مجروح شده و چهارتا از دنده‌هایش را از دست داده است. جرأت و شهامتش توجه رضای کبیر را جلب کرده و در ۲۰ سالگی سرتیپ شده است. یک سال بعد توانسته اسماعیل آقا سمیتقویاگی دستگیر ناشدنی را اسیر کند و به این مناسبت نشان ذوالفقار به او داده شده که عالیترین نشان نظامی ایران است (جز خود رضاشاه سه نفر دیگر هم حق داشتند این نشان را داشته باشند).<sup>۳</sup>

زاهدی که در زمان رضاشاه دویار رئیس شهربانی تهران بوده است در دوران جنگ دوم جهانی فرمانده ارتظامی اصفهان بوده و بخاطر علاقمندیش به آلمان‌ها از طرف انگلیس‌ها دستگیر شده. سرتیپ «فیتزروی مک‌لین» مأمور مخفی انگلیس که این کار را بعهدہ داشته او را با وجود گارد نگهبانانش دستگیر کرده و به یکی از اردوگاه‌های اسیران جنگی در فلسطین فرستاده است.

مک‌لین خودش شرح این دستگیری را نقل کرده و می‌گوید: «من با اتوموبیل ستاد ارتش که پرچم بریتانیا را داشت به منزل زاهدی رفتم. به نگهبان دم‌خانه گفتم که می‌خواهم با ژنرال ملاقات کنم. مرا به سالن خانه بردند و خودشان برای خبر کردن او رفتند. لحظه‌ای بعد ژنرال وارد شد ظاهری بسیار آراسته داشت. لباس نظامی خاکستری رنگی که بسیار خوشدوخت بود و چکمه‌های واکس زده و براق به پاداشت. به محض ورود به اطاق تپانچه خود را زیر بینی‌اش گذاشتم و باقی‌افه‌ای جدی گفتم اگر کمترین صدائی بکند یا کوچکترین مقاومتی نشان دهد خواهد مرد. بعد او را از پنجره‌ای بیرون بردم که راننده‌ام اتوموبیل را در آنجا آماده نگاهداشته بود. زاهدی به اتوموبیل سوار شد. او را در اتوموبیل خواباندم و حرکت کردیم.»

همینکه فیتزروی، زاهدی را بجای مطمئنی می‌رساند همراه با یک سرباز کومانندو برای جستجو و تحقیق به خانه زاهدی برمی‌گردد. در اطاق شخصی او مجموعه‌ای از سلاح‌های اتوماتیک آلمانی، مقداری تریاک، تعداد زیادی پیراهن‌های

---

۳. مأخذ اصلی اطلاعات درباره زاهدی نوشته مجله تایم آمریکائی شماره ۳۱ اوت ۱۹۵۳ می‌باشد. سه نفر دیگری که نشان ذوالفقار داشتند سهبید احمدی، شاه‌بختی ویزدان پناه بوده‌اند.

۴. به روایت «ژان لارتگی» در کتاب ویزا برای ایران.

ابریشمین، نامه‌های عمال و جاسوسان آلمانی که با پاراشوت در آن منطقه فرود آمده بودند و در یک پرونده مخصوص جمع شده بود، و عکسهای تمام فاحشه‌های شهر اصفهان بدست او می‌افتد.

مک‌لین چهره زاهدی را چنین تصویر می‌کند:

«رفتاری مطبوع دارد، اما در واقع آدمی عاسی و سفور و مهیب است که دشمن سرسخت متفقین می‌باشد و شخصیت اخلاقی استواری ندارد.»

زاهدی پس از جنگ آزاد می‌شود و به ایران باز می‌گردد و به مقامات عمده از جمله استانداری در ایالات مختلف می‌رسد تا اینکه وقتی مصدق نخست‌وزیر می‌شود به مقام وزارت کشور منصوب می‌گردد. نزدیک شدن مصدق با حزب توده میان او و زاهدی جدائی می‌افکند زیرا زاهدی یک ضد کمونیست سرسخت است. اگر در آن موقع دستگیر نشده تنها از آنجهت بوده که به سناتوری تعیین شده است و از مصونیت پارلمانی بهره‌مند بوده است. وقتی که کمی بعد مصدق مجلس سنا را منحل می‌کند در واقع برای اینست که زاهدی را زندانی کند و عملاً هم چنین می‌کند. اما زاهدی آنقدر هوادار دارد که پس از یک ماه آزاد می‌شود.

سپس ماجرای قتل فجیع رئیس‌شهربانی مصدق پیش می‌آید که زاهدی هم در آن دست دارد و زاهدی به فعالیت پنهانی و مخفی می‌پردازد.

وقتی در اروپا و آمریکا می‌فهمند زاهدی، یعنی شخصی که شاه کوشیده است جانشین مصدق سازد چگونه شخصی است عقیده‌ها درباره شانس آینده شاه تبعید شده تغییر می‌یابد. با داشتن چنین شخصی در تهران احتمالاً آینده محمدرضا کمتر از آنچه تصور می‌رفت در خطر است.

با این همه روز ۱۰ اوت ۱۹۵۳ در خیابانهای تهران تظاهرات پرمنازگی به هواداری از مصدق آغاز می‌گردد. انبوه تظاهرکنندگان مجسمه‌های شاه و پدرش رضاشاه را فرومی‌کشند.

برای هواداران شاه که از چنگ مردم گریخته‌اند روزی یأس‌انگیز است. پیام مصدق که آنها را به خیانت و خونریزی متهم می‌سازد جای تردیدی باقی نمی‌گذارد که اگر دستگیر شوند چه سرنوشتی خواهند داشت.

بطوریکه همه می‌دانند زاهدی ابتدا به ساختمان مجلس پناهنده می‌شود. یکی از هوادارانش بنام میراشرفی برای تقاضای عفو و بخشایش او به مصدق تلفن می‌کند.

بلافاصله نخست‌وزیر، ژنرال ریاحی را که رئیس‌ستاد ارتشش می‌باشد برای دستگیری زاهدی می‌فرستد. ریاحی در برابر در پارلمان با دهها نفر از نمایندگان مجلس برمی‌خورد که به او می‌گویند: «برگردید. خوب می‌دانید که حق ندارید



به اینجا وارد شوید.»

رباحی مردد می ماند. پیش بینی نکرده است که هنوز این تعداد از نمایندگان در آنجا هستند و بهمین جهت فقط با چند نفر آمده است. تیراندازی و گشودن آتش هم کاری خطرناک است ناچار باز می گردد.

زاهدی در این فرصت و با استفاده از آشفتگی عمومی که پیش آمده است از در دیگری می گریزد و در خانه کیم روزولت که اکنون در شمیران در ارتفاعات شمال شهر مستقر شده است پناهنده می شود.<sup>۵</sup>

محیط هیچ خوشایند و مطبوع نیست.

زاهدی می گوید: «وضع خیلی خرابست.»

اما کیم روزولت شکست و ناکامی را نمی پذیرد. بعلاوه سابقه ای طولانی از فعالیت های مخفی جاسوسی را در تمام دوران جنگ گذرانیده است. او می داند که چه بسا ممکن است یأس انگیزترین موقعیت ها را واژگون ساخت و دگرگون کرد.

نخستین کار آنست که هم عهدان توطئه از نو گردآوری شوند. بعد باید با چشم گشوده مراقب جزئیات تحولات بود و هر خبر کوچکی را بدست آورد تا شاید بتوان از آن بهره برداری کرد. زاهدی خوب می داند که مصدق مردیست که با تصمیم ناگهانی و با نوعی شرم خاص درونی اقدام می کند و چه کسی می داند شاید در جایی مرتکب اشتباهی شود.

از اینها گذشته هرچند که مصدق در مبارزه پیروز شده است موقعیتش هنوز آنقدر که تصور می شود استوار نیست. در ارتش هنوز خیلی ها هوادار شاه هستند و به او وفادارند. حزب توده زیادی تند می رود و عقب نشینی شاه را در همه اذهان بشدت تبلیغ می کند و پراهمیت جلوه می دهد. اما توده مردم تهران هم، همه می دانند تا چه اندازه متلون و بی ثبات هستند.

کیم روزولت از زاهدی می خواهد که متن «فرمان» شاه را به او بدهد. می خواهد آنرا در هزاران نسخه چاپ کند تا در لحظه مناسب آنها را منتشر سازد و پخش کند.

کیم روزولت می گوید در تهران جز تعدادی از درباری ها چه کسی خبر دارد که شاه مصدق را خلع کرده و زاهدی را بجای او گمارده است؟ در آشفتگی آن روزها چاپ کردن متن فرمان کاری آسان و مثل یک بازی کودکانه است. چاپخانه ها در همه جا هستند عملاً هم در همان شب متن

---

۵. مصاحبه نویسنده کتاب با کیم روزولت، دسامبر ۱۹۷۳.

فرمان بدون هیچ اشکالی در .../۱ نسخه چاپ و آماده می‌شود.  
در همان شب آجودانهای زاهدی در سراسر شهر براه می‌افتند و بسراغ سایر  
توطئه‌گران می‌روند.

صبح ۱۶ اوت اعتماد کمی بازگشته است.  
روز ۱۶ اوت روز قاطعی است. کیم روزولت از مطالب و اخباری اطلاع می‌یابد  
که به او اطمینان می‌دهد حق داشته امیدوار و خوشبین باشد.  
نخست اینکه روزنامه‌های حزب توده نقاب از چهره برداشته‌اند و بصورت  
فاتحان پیروزند می‌نویسند «پیروزی از آن ماست...»، «مصدق به ما خیانت  
نخواهد کرد»، «ما اعلام فوی جمهوری و محاکمه علنی شاه را خواستاریم».  
دیگر اینکه مصدق زیادی بالاورنتیف سفیر شوروی ملاقات می‌کند. این  
اخبار در همه جا نشت کرده که پیرمرد زیر تسلط توده‌ای‌هاست و برای تحکیم  
قدرت خود آماده است خود را در اختیار روسها بگذارد.  
از سوی دیگر لوی هندرسون (سفیر آمریکا) که بطوری ناگهانی تقاضای ملاقات  
با مصدق را کرده او را بصورت سردی اخمو و خشمگین یساقته است که عملاً او  
را از نزد خود رانده و این امر موجب نگرانی جناح اعتدالی هواداران مصدق  
شده است.

و سرانجام سه خبر خوش دیگر:

نخستین خبر از اقدسیه است که دانشکده افسری در آنجاست: بنا بر این خبر  
. . . نفر دانشجویان دانشکده به اعتصاب غذا پرداخته‌اند تا به این شکل به  
توهینی که نسبت به شاهشان شده اعتراض کنند. خبر دوم از بازار است: آخوند  
بهبهانی<sup>۶</sup> که متحد و همقدم کاشانی است به همه جا می‌رود و درباره خطر سرخ و  
نابودی اسلام حرف می‌زند. و آخرین خبر از کرمانشاه در غرب کشور است: در  
آنجا فرمانده پادگان که شخصی بنام تیمور بختیار است آمادگی خویش را برای  
حرکت به تهران و کمک به زاهدی اعلان کرده است.

روز ۱۷ اوت خبری که مصدق کوشیده بود آنرا پنهان دارد در سراسر شهر  
می‌پیچد. بنا بر این خبر روز پیش آرامگاه رضاشاه کبیر در شهر ری آلوده و ملوث  
شده است. شایع است که با مبارزان حزب توده بدرقاری می‌شود، آخوندها در  
مساجد برای مؤمنان موعظه می‌کنند و کسانی را که مرتکب این گناه شده‌اند به  
آتش جهنم وعده می‌دهند.<sup>۷</sup>

۶. در متن اصلی کتاب «بیامانی» ثبت شده است. م.م.

۷. نقل از ژودنالی دو تهران روزنامه فرانسوی زبان تهران، ۱۸ اوت ۱۹۵۳.

بعد از ظهر همین روز کیم روزولت شخص عجیبی را به محل اقامت خود می-پذیرد.<sup>۸</sup> این شخص یک جوان ورزشکار درشت اندام است. یکی از رؤسای گروههای ورزشکارانی که نیمه ورزشکار و نیمه ولگرد هستند. روزها وقتشان را در «زورخانه» ها که کانونی برای ورزش و کشتی گیری و بازیهای که در ایران ورزش ملی شمرده می شود می گذرانند و شبهاشان را به ولگردی و در کمین فرصتی که ضربتی وارد کنند، بسر می برند. بطور خلاصه اینها همان «پیراهن سیاهان» (معادل فرانسوی ولگردان و چاقو کشان. م) تهران هستند، بر روی هم مردمی وحشت انگیزی می باشند چون از هیچ کاری خودداری ندارند و بسیار تنومند و پرزور هستند.

کسی که نزد کیم روزولت آمده یکی از سرشناس ترین ایشان است. که شعبان نام دارد و به لقب «بی مخ»<sup>۹</sup> مشهور است. و بزودی معلوم می شود که این لقب کاملاً برایش مناسب است.

ملاقات کننده پس از اینکه دستش را به نشان ادب و احترام روی سینه اش می گذارد و بخاطر سرنوشت دردناک پادشاه محبوبش کمی می گرید خیلی زود به اصل مطلب می پردازد و می گوید که می تواند سیصد تا چهارصد نفر از نوع خود را گرد آورد که کافی است به آنها اشاره کنند چه کسی را بزنند و حتی اگر به ایشان اسلحه داده شود میتوانند به هر کس که لازم باشد تیراندازی کنند البته بشرط آنکه مزد خوبی پرداخت شود.

بزودی معامله جور می شود. کیم روزولت اعتبارات سری فراوان در اختیار دارد. یک پاکت بزرگ محتوی هزاران ریال و تومان به او می دهد و قرار می گذارد که بقیه اش را هم پس از پیروزی بپردازد.

«بی مخ» فوراً به جنوب شهر می رود تا افرادش را جمع آوری کند. همان شب زاهدی هم اطمینان می یابد که می تواند با کمک هم دستانش آقدر سرباز و تانک داشته باشد که به یک کودتای تازه بپردازد.

قرار کار برای پس فردا چهارشنبه ۱۹ اوت ۱۹۵۳ (۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در تقویم ایرانی) گذارده می شود.<sup>۱۰</sup>

با این همه هنوز هم کاری باقی است که می بایست انجام شود. می بایست وسیله ای پیدا کرد که حداکثر هواداری بسود شاه گردآوری شود. عبارت دیگر

۸. نقل از کتاب ویزا برای ایران، نوشته زان لارتکی.

۹. در متن کتاب شعبان «بی مر» ثبت شده و بعد توضیح داده شده است که بمعنای «بی مغز» می باشد. - م.

۱۰. به روایت امیر متقی.

می‌بایست یک نهضت عمومی هم بفتح شاه راه انداخت بطوریکه وقتی هواداران مصدق و حزب توده بخواهند به خیابانها بیایند راه آنها را بند بیاورند.

هندرسون سفیر آمریکا انجام این کار را بعهده می‌گیرد. روز ۱۸ اوت هنگام صبح با یک اتوموبیل پردلار به بانک سلی ایران می‌رود. در اتوموبیل او حدود ۴۰۰۰ دلار هست هر چند که این رقم هرگز رسماً اعلان نشده است.<sup>۱۱</sup> در بانک سلی، نزدیکی مصدق با کمونیست‌ها تزلزلی بوجود آورده است. وقتی هندرسون از بانک باز می‌گردد بجای دلارها اتوموبیلش از اسکناسهای ایرانی انباشته است.

اما هنوز هم کیم روزولت و هندرسون از موقعیت خودشان مطمئن نیستند. با وجود سربازان زاهدی، چاقوکشان بی‌مخ و پولهای آمریکائی که آماده‌اند آنرا بی‌دریغ در همه‌جا پخش کنند، اگر مصدق از حزب توده کمک بخواهد، این حزب کاملاً می‌تواند پیروز شود و برهر نیروئی و از جمله خود مصدق غالب گردد.

در همان روز سه‌شنبه ۱۸ اوت شاه و ثریا به فرودگاه چیاپینو (رم) وارد می‌شوند. آنها یک هواپیمای خصوصی انگلیسی را در بغداد کرایه کرده‌اند. هر دو رنگ پریده و آشفته حال هستند و هنگامیکه انبوه خبرگزاران و روزنامه‌نویسان آنها را نشانه می‌گیرند و بسمت ایشان می‌شتابند حالت عقب‌نشینی و گریز بخود می‌گیرند. ثریا که لباسی زنگاری به تن دارد با سرعت برای خود راهی از میان انبوه جمعیت می‌گشاید و می‌رود. شاه که لباس خاکستری روشنی پوشیده است به روزنامه‌نویسان می‌گوید که با آنها حرفی ندارد. بعداً آنها را برای یک کنفرانس مطبوعاتی خبر خواهد کرد.

سفیر ایران در رم نظام خواجه‌نوری<sup>۱۲</sup> که دو سال پیش‌تر با عنوان رئیس تشریفات دربار، عروسی شاه و ثریا را ترتیب داده بود اکنون جرأت نمی‌کند نزد آنها بیاید. او ترجیح داده است که در پلاژهای «آوستی» به آب تنی پردازد. او حتی حاضر نمی‌شود کلید یکی از اتوموبیل‌های شخصی را که شاه در سفر قبلیش در ایتالیا گذارده است به او بدهد.

وقتی شاه و ثریا به هتل «اکسلسیور» وارد می‌شوند پلیسی غول‌آسا را در برابر آسانسور می‌یابند که به ایشان تعظیمی می‌کند و می‌گوید مأمور حفظ امنیت آنهاست. سپس آنها را به آپارتمانشان در هتل راهنمایی می‌کند. خاتمی، خلبان

۱۱. روایت شارل بانل در اصفهان. دسامبر ۱۹۷۳.

۱۲. در متن فرانسوی کتاب «نظان‌نوری» ثبت شده است. م.

هواپیمای «پیچ کرافت» انگلیسی کمک می‌کند که چمدانها را به آپارتمان ببرند. شاه خودش چهار راکت تنیس و یک جفت کفش سیاه را که از پوست بزکوهی است بدست دارد. ثریا هم دو کیف بزرگ از چرم تمساح (کروکدیل) را در یک دست می‌برد و در روی بازوی دیگرش مقداری لباسهای پارچه‌ای را.

نخستین کار ثریا پس از ورودش به آپارتمان آنست که یک خیاط معروف را احضار کند: می‌خواهد دوازده لباس تابستانی برای خودش تهیه کند.<sup>۱۳</sup>

شاه با خاتمی بشوخی تلخی می‌پردازد. شاه می‌گوید: «اسیدوار باشیم که دوران تبعید خیلی سخت نباشد. در هر حال تو مراها نخواهی کرد.»

خاتمی در پاسخ می‌گوید بیم دارد که بزودی باری مزاحم برای آنها باشد. و شاه با اشاره به راکت‌های تنیسش می‌گوید: «چرا؟ اگر تو بروی چه کسی با من تنیس بازی خواهد کرد؟»<sup>۱۴</sup>

در این ضمن در بار هتل ازدحامی برپا شده است. «انریکودی ماچیو» که در هتل اکسلسیوریک فروشگاه دارد می‌گوید: «من هرگز به اندازه امروز روزنامه نفروخته‌ام. اسیدوارم شاه مدتی اینجا بماند.»

اغلب درباره «فاروق» حرف می‌زنند که تصور می‌شود شاه هم سرنوشتی همانند او خواهد داشت. فاروق هم وقتی از مصر گریخت به رم آمد.

اما روزنامه‌نویسان و دیگر کنجکاوان بیهوده در انتظار شاه مانده‌اند. او از اطاقش پائین نمی‌آید حتی برای شام خوردن.<sup>۱۵</sup>

سرشب به اخبار رادیوگوش می‌دهد. خبرها نامطبوع و فاجعه‌آمیز هستند. فاطمی با سخنرانی خود مردم را به هیجان آورده و نام شاه را ننگین ساخته است. او خواستار شده است که تمام افراد خاندان پهلوی به‌دار آویخته شوند و جمهوریت اعلام گردد. و بعد هم تظاهرات پر دامنه، دهها هزار نفر تمام خیابانها را پر کرده‌اند، مغازه‌ها تاراج شده‌اند، تصاویر شاه بر روی توده‌های آتش سوزانیده می‌شود، مجسمه‌های خودش و پدرش را فرو می‌کشند و درهم می‌شکنند. حتی آرامگاه پدرش در شهر ری آلوده شده است.

شاه با حالی آشفته کلید رادیو را می‌پیچاند و زیر لب می‌گوید: «این بار دیگر کار تمام است.»

ثریا می‌پرسد: «کجا باید رفت؟»

۱۳. نقل از کتاب زندگی من ثریا.

۱۴. نقل از مجله تأییم ۳۱ اوت ۱۹۵۳.

۱۵. نقل از کتاب زندگی ثریا.

شاه می‌گوید: «به آمریکا. ما همه در آنجا مستقر خواهیم شد. در آنجا مزرعه‌ای خواهیم خرید.»<sup>۱۶</sup>

\* \* \*

تقریباً در همین موقع در تهران لوی هندرسون برای ملاقاتی با مصدق به خانه شماره ۱۰۹ خیابان کاخ می‌رود که در مقابل کاخ شاهدخت شمس است و بخط مستقیم دوست‌متر با کاخ زمستانی شاه فاصله دارد.

هندرسون نمی‌تواند جز در نیمه‌های شب میان ۱۸ و ۱۹ اوت با مصدق ملاقات کند. پیرمرد (مصدق) در تخت‌خواب است و با تبسمی ملایم هندرسون را می‌پذیرد.

بازهم یکبار دیگر می‌داند که چه توطئه‌ای برایش تهیه شده است. همه چیز را به او خبر داده‌اند.

هندرسون در پاسخ می‌گوید: «بسیار خوب. پس، از حزب توده کمک بخواهید. خودتان می‌دانید که مفهوم چنین کاری برای شما چه خواهد بود.»

هندرسون به گفتگو می‌پردازد. به مصدق نشان می‌دهد که چه داسی برایش تهیه کرده‌اند و چگونه در آن خواهد افتاد. و از او می‌پرسد آیا واقعاً میل دارد ببیند که تانک‌های روسی بر کشورش حکومت و فرمانروائی می‌کنند؟

هندرسون پنهان نمی‌سازد که در این صورت ۳۰۰ نفر، مستشاران آمریکائی فوراً از ایران خواهند رفت.<sup>۱۷</sup>

گفته می‌شود که هندرسون در آن شب توانست مصدق را از راهی که می‌رفت «بازگرداند» و نگذارد که زیر تسلط حزب توده قرار گیرد. اما این حرف کاملاً درست نیست. حقیقت اینست که هندرسون موقعی نزد مصدق آمده که خود او دچار یک بحران روحی شده است. مصدق پیر که خود از خاندان قاجار است خون شاهی در عروقش دارد. او مردی دموکرات است اما کمونیست نیست. لازم نیست که هندرسون وجدانش را بیدار سازد. او خوب می‌داند که فقط حزب توده و نه هیچ کس دیگر موجب پیروزی چند روز پیش او بوده است و می‌داند که چه زنجیرهایی برایش تهیه شده است.<sup>۱۸</sup>

در این موقع بازیگر پیر تصمیم می‌گیرد تنها کارت برنده را که در بازی برایش

---

۱۶. از کتاب زندگی ثریا.

۱۷. نقل از کتاب سیا نوشته آندریوتولی و قسمت روابط خارجی ایالات متحده آمریکا.

۱۸. از مصاحبه‌های مظفر فیروز در پاریس، نوامبر ۱۹۷۳ و فوریه ۱۹۷۴.

مانده بازی کند. می‌پذیرد که برای مقابله با کودتائی که بر ضد او در شرف تکوین است از حزب توده کمک نگیرد. (البته مصدق نمی‌داند که تاریخ کودتا برای همان فردا تعیین شده است). پس از آن به هندرسون خداحافظ می‌گوید و او را روانه می‌سازد.<sup>۱۹</sup>

اگر توطئه‌گران و کودتاکنندگان بدون دخالت و کمک حزب توده شکست یابند برای مصدق یک پیروزی مضاعف است زیرا در یک زمان هم بر هواداران شاه و هم بر هواداران روسیه پیروزی می‌شود.

اگر هم شکست می‌خورد، بسیار خوب، اهمیتی ندارد. کمی پس از رفتن هندرسون تلفن منزل مصدق زنگ می‌زند. آنسوی تلفن لاورنتیف، سفیر روسیه است. جاسوسهایش فوراً به او خبر داده‌اند که همکار آمریکائیش با مصدق ملاقات داشته است.

لاورنتیف می‌پرسد که چه خبر است؟ و هندرسون چرا آمده بود؟ وضع مضطربی دارد و سؤال‌اتش قاطع و عجولانه است.<sup>۲۰</sup>

مصدق در پاسخ‌ها طفره می‌رود. می‌گوید. نه، هیچ خبر مهمی نیست. هندرسون نزد کیم روزولت می‌رود و همه چیز را نقل می‌کند. دوسرد آمریکائی اوضاع را بررسی می‌کنند. پس اکنون می‌توان کار را آغاز کرد.

زاهدی هم فرامی‌رسد. او هم موافق است. نمایندگانش راه می‌افتند که در سربازخانه‌های موافق «چراغ سبز» روشن کنند.<sup>۲۱</sup> به «بی‌مخ» هم دستور داده می‌شود که خود را آماده سازد.

دیگر کاری نمانده جز انتظار کشیدن و امیدوار بودن. آیا معجزه موفقیت‌آمیز خواهد بود؟

فردا صبح ۱۹ اوت (۲۸ مرداد) در حالیکه همه نیروهای توطئه‌گران برای ساعت معین (H) آماده شده‌اند کسانی که گوش به رادیو دارند خبر هیجان‌انگیزی را از رادیو تبریز، رادیوی محلی مهمترین شهر آذربایجان، می‌شنوند. رادیو تبریز اعلام می‌کند که شاه تصمیم گرفته است خود را از دست مصدق آسوده سازد و انجام این امر بسیار نزدیک است.<sup>۲۲</sup>

۱۹. از مصاحبه‌های مظفر فیروز در پاریس، نوامبر ۱۹۷۳ و فوریه ۱۹۷۴.

۲۰. مجله‌ی قایم شماره سپتامبر ۱۹۵۳.

۲۱. اصطلاح رایجی است که از چراغهای راهنمایی گرفته شده است و منظور اجازه شروع حرکت است. -م.

۲۲. هرگز کسی نتوانست بفهمد که عمال پنهانی روس‌ها چگونه از این موضوع خبر

بدینگونه بازی تقدیر آغاز شده است. نباید به حزب توده فرصت و مجال داد که فوراً به اقدام بپردازد.

\* \* \*

در همان روز ۱۹ اوت هنگام صبح شاه و ثریا برای خرید از هتل خود بیرون می‌آیند و به خیابان معروف «کوندوتی» می‌روند. برای خودشان لباسهای ورزش می‌خرند. ثریا سه پیراهن تازه به خیاط معروف «امیلیوشویرت» سفارش می‌دهد و به دو سه مغازه کفش فروشی سری می‌کشد.<sup>۲۳</sup>

شاه و ثریا بدون هیچ چیزی از تهران حرکت کرده بودند. در تهران که با وقت طبیعی زمان دوساعت و نیم جلوتر است در این موقع کارمندان و اعضای سفارت‌های خارجی که اغلب در شمیران منزل دارند وقتی به ادارات خود در تهران می‌آیند وضع را دگرگونه و عجیب می‌یابند. در همه جا گروههای کوچک مردم که اغلب هم بچه‌ها و جوان‌ها هستند اسکناسهای نورا که اغلب ده‌ریالی است بر روی شیشه اتوموبیل‌هایی که می‌گذرند می‌چسبانند و در عین حال فریاد می‌زنند «زنده باد شاه» رهگذران هم در اطراف آنها گرد می‌آیند و دست‌هایشان برای گرفتن اسکناسها دراز است.

کسانی که اسکناسها را پخش می‌کنند به همه می‌گویند: «باما فریاد بکش: زنده باد شاه.»

هر کس فریاد می‌کشد اسکناسی دریافت می‌دارد.

در مدت یک ساعت در خیابانی که به میدان مقابل مجلس منتهی می‌شود صدها نفر با هیجان فراوان اسکناسهایی را که در دست دارند تکان می‌دهند و به افتخار شاه فریاد می‌کشند. اعضای حزب توده به این دسته‌ها هجوم می‌برند. اسکناسها را از چنگشان بیرون می‌آورند و پاره می‌کنند. زدوخوردها و تصادمات آغاز می‌شود. و بعد بسرعت گروه‌های عمده‌ای از جنوب شهر فرا می‌رسند که جمعی آخوند هم آنها را دسته‌بندی و رهبری می‌کنند. بزودی انبوه جمعیت در میدان پارلمان بسیار زیاد می‌شود و فریادهای هواداری از شاه، صدای طرفداران مصدق را می‌پوشاند. نظامیان و سربازان هم در آنجا آماده هستند. سربازها تفنگ‌هایشان را در دست دارند و در جلو آنها توپها، تانک‌ها و مسلسل‌ها روبه مردم نشانه گرفته‌اند.

---

→  
یافته بودند. ظاهراً آنها از راه کسب خبر از فرستنده‌های رادیویی داخلی آمریکاییان به این خبر مخفی دست یافتند.  
۲۳. همه روزنامه‌های روزاقت ایتالیا و فرانسه در روز بعد این خبر را نوشتند.



حدود ساعت ۱۰ دسته‌ای شگفت‌انگیز از بازار براه می‌افتد: سیصد تا چهارصد نفر، از اوباشان، چاقوکشان و اراذل گذرگاهها، همراه با دلقک‌هایی که لباسهای عجیب و غریب پوشیده‌اند و نمایش می‌دهند همه بسوی میدان پارلمان می‌روند. اما ناگهان به دسته‌های کوچک تقسیم می‌شوند، لباسهای ظاهرشان را در می‌آورند و تفنگ‌ها و تپانچه‌ها و چماق‌ها را بیرون می‌آورند و به طرف وزارتخانه‌هایی که سرراشانست هجوم می‌برند در آنجا به کارمندان و نگهبانان حمله می‌کنند به همه جا داخل می‌شوند، اطاقها و دفاتر را اشغال می‌کنند، مسؤلان و رؤسا را بداخل اطاق‌ها می‌رانند و درها را قفل می‌کنند.

نیروهای مصدق که از ماجرا مطلع می‌شوند شهر را محاصره می‌کنند. نبرد آغاز می‌شود. در میدان پارلمان مخترانان ناشناس و غیرمنتظره یکی پس از دیگری بالای سکوی مجسمه رضاشاه می‌روند و مردم را دعوت می‌کنند که برضد مصدق بشورند و خواستار بازگشت شاه می‌شوند. در همین زمان افراد دیگری از تظاهرکنندگان با یکایک سربازان که هنوز تابع دولت مصدق هستند حرف می‌زنند. به آنها یادآوری می‌کنند که نباید به سوگند وفاداری نسبت به شاهشان خیانت کنند و نباید بروی مردم تیراندازی کنند و باید سلاح‌های خود را زمین بگذارند. بعضی از سربازان به این تظاهرکنندگان می‌پیوندند. دیگران صف‌های خود را فشرده‌تر می‌سازند.

ساعت ۱۱ فاطمی، مسلح و نفس‌زنان بر میز خطابه‌ای که موقتاً ترتیب داده می‌شود بالا می‌رود و می‌کوشد انبوه جمعیت را بازگرداند. سخنانش پرحرارت و شورانگیز است. او سخنرانی تواناست. همه در سکوت به سخنانش گوش می‌دهند. آیا او در منظورش موفق خواهد شد؟

از همه محله‌های شهر صدای تیراندازی و رگبارهای مسلسل شنیده می‌شود. فضا خیلی بحرانی است. فاطمی از سخن گفتن نمی‌ایستد. ناگهان تانکی فرا می‌رسد. انبوه جمعیت را که وحشت‌زده کنار می‌روند می‌شکافد. آیا این تانک از کدام دسته است؟ خیلی زود، موضوع معلوم می‌شود. مردی که از تانک بیرون می‌آید، لباس کامل و رسمی نظامی در بردارد. او سرلشکر زاهدی است. او آخرین برگ خود را بازی می‌کند.

در میدان مردم به دو گروه تقسیم شده‌اند و در برابر یکدیگر قرار گرفته‌اند. در یکسو فاطمی بر روی میز خطابه در میان دسته‌هایی از سربازان و پلیس. در سوی دیگر انبوه مردمی که عاملان کودتا پولهای «سیا» را میان ایشان تقسیم کرده‌اند، اما در عین حال هنوز در انتظار هستند و آماده‌اند که یا از فاطمی پیروی کنند یا از زاهدی.

زاهدی به قسمت خالی میان دوگروه پیش می‌رود. فقط یک نفر همراهش می‌رود و او پسرش اردشیر است. تفنگ‌ها و مسلسل‌ها بروی ایشان نشانه‌گیری شده است.

اردشیر خود را آماده می‌کند که با سربازها به گفتگو پردازد اما پدرش با یک حرکت مانع او می‌شود و می‌گوید: «حالا وقت حرف زدن نیست.» او به آهستگی و آرام آرام به سربازان نزدیک می‌شود. هیچ حرفی نمی‌زند. در میدان جز صدای انفجارهای دوردست چیزی شنیده نمی‌شود. در پایتخت نبردها و زدوخوردها در گرفته است.

ناگهان در نزدیکی فاطمی، افسری کلاهش را به آسمان می‌اندازد و در میان سکوت جیغ می‌زند: «زنده باد زاهدی. جاوید شاه.»

پنج دقیقه بعد زاهدی پیروزمندانه به میان جمعیتی که به تظاهر می‌پردازد برده می‌شود. سربازها هم به ایشان می‌پیوندند و همه شعارهایی را به افتخار زاهدی فریاد می‌کشند. او را به محل ستاد ارتش می‌برند که در آنجا بلافاصله ژنرال ریاحی را توقیف می‌کند و بجای او باتمانقلیچ<sup>۲۴</sup> را می‌گمارد. فاطمی ناپدید شده است.<sup>۲۵</sup>

در رم در ساعت یک بعد از ظهر شاه و ثریا پس از بازگشت به هتل اکسلسیور برای صرف ناهار به تالار غذاخوری رفته‌اند. در سکوت کامل هر کدام یک کوکتل میگو و گوشت مرغ سرد سفارش می‌دهند. اکنون مشغول نوشیدن قهوه‌شان هستند.

کمی بعد مردی جوان در سالن ناهارخوری ظاهر می‌شود و بسوی بیز ایشان می‌دود. او یکی از خبرگزاران آژانس آسوشیتدپرس است و یک برگ کاغذ را که پیروزمندانه در دست دارد بسوی شاه دراز می‌کند. شاه حیرت زده کاغذ را می‌گیرد و متن خبر را که با تلکس همان موقع رسیده بود می‌خواند.

«از تهران. مصدق واژگون شد. نیروهای شاهنشاهی بر اوضاع مسلط هستند. سرلشکر زاهدی به دستور شاه نخست‌وزیر شده است.»

به‌نسبتی که خبر را می‌خواند رنگ محمدرضا بیش از پیش می‌پرد. زنش ازجا

۲۴. این اسم در کتاب اصلی بصورت «باتمان تیج» نقل شده است. م.

۲۵. تمام این وقایع در ماخذی راجع به ایران که مؤلف به آنها رجوع کرده نقل شده است. بیشتر آنها از مقالاتی که روز بعد در روزنامه‌های ایران نشریافت اقتباس شده‌اند. جزئیات جریان میدان پارلمان (و مخصوصاً ماجرای سرلشکر زاهدی و پسرش) را «شارل بانل» و «امیر متقی» روایت کرده‌اند.

برمی‌خیزد و از بسالای سرشوه‌رش خبر را می‌خواند. عقده‌اش می‌ترکد و گریه می‌کند.<sup>۲۶</sup>

سرانجام شاه سرش را بلند می‌کند و به دهها نفری که میز او را احاطه کرده‌اند بالحنی تأثرآلود می‌گوید: «خوب می‌دانستم که مردم مرا می‌خواهند.»  
و بعد می‌افزاید: «این یک انقلاب است. اما انقلابی عادلانه و افتخارآنگیز. سرانجام ما یک حکومت قانونی داریم. اکنون همه چیز بهبود خواهد یافت.»  
سپس با تبسمی رو بزنش می‌کند و می‌گوید: «ما به‌خانه باز خواهیم گشت.»  
و بلافاصله به آپارتمان‌شان بالا می‌روند.

بعد از ظهر اشرف در حالتی بسیار هیجان‌زده و در پیراهنی زرد رنگ و تن‌نما فرامی‌رسد. او در «ژوان‌له‌بن» (در جنوب فرانسه) بوده که خبر فرار برادرش را شنیده. شوهرش در آن موقع بر روی کشتی خصوصی خود روی دریا بوده است. در فرانسه در آن ماه اوت ۱۹۵۳ در همه‌جا اعتصاب عمومی است. نه هواپیمائی وجود دارد و نه قطار راه‌آهن. اشرف موفق می‌شود که یکی از دوستانشان را که یک جوان فرانسوی است راضی سازد تا او را با اتوموبیل به رم برساند که شاه به آنجا آمده است. در مرز ایتالیا می‌بیند که گذرنامه‌اش را همراه نیاورده اما جیب و داد و شلوغ بازیش به اندازه‌ایست که سرانجام مأموران گمرک به او اجازه عبور می‌دهند.<sup>۲۷</sup>

هرچند خبرها خیلی خوب است و خبرگزار آسوشیتدپرس ساعت به ساعت خبرهای تازه می‌آورد شاه هنوز هم وضعی احتیاط‌آمیز دارد.  
به چند روزنامه نویس اجازه داده می‌شود که به آپارتمان‌شان بیایند و سؤالاتشان را مطرح سازند. شاه که همچنان هیجان زده است زبان‌ش را روی لب‌های خشکش می‌چرخاند و باصدائی که از هیجان درهم شکسته است می‌گوید: «از شما دعوت کردم تا از مهربانی و علاقه‌مندی که در لحظات حساس و بحرانی نسبت به من نشان داده‌اید سپاسگزارى کنم. من منتظر تلگرام سرلشکر زاهدی هستم که برایش تلگرافی فرستاده‌ام. به محض آنکه تلگرام او برسد خواهم رفت.»  
و پس از کمی درنگ باز می‌گوید: «من می‌دانم که در این پیکار خودم نقش عمده‌ای نداشته‌ام. من دور از میدان مبارزه درجائی اسن بودم. می‌خواستم از خونریزی جلوگیری کرده باشم و از این رو موقتاً از کشورم بیرون آمدم»<sup>۲۸</sup>

۲۶. مجله‌ تایم، ۳۱ اوت ۱۹۵۳.

۲۷. مصاحبه اشرف در تهران، ۲۱ دسامبر ۱۹۷۳.

۲۸. خبرگزاری آسوشیتدپرس ۱۹ اوت ۱۹۵۳.

\*\*\*

در تهران نیروهای هوادار شاه به تدریج به اوضاع مسلط می‌شوند. هر جا که سربازان فرا می‌رسند تفنگ‌ها را بالا می‌گیرند و تسلیم می‌شوند. در همه جا پرچم - های سلطنتی به اهتزاز در می‌آید و در همه جا تصاویر شاه از نو بدیوارها چسبانیده می‌شود.

درواقع ارتش است که تصمیم قاطع گرفته و عمل کرده است. از انبوه مردم فقط برای منظورهای خاص مانند ویران کردن چاپخانه‌های روزنامه‌های کمونیست استفاده می‌شود و همچنین برای اینکه به کودتا و دخالت ارتش در ظاهر صورت قیام مردم داده شود.

درواقع از همان آغاز آشوب و زدوخوردها کیم روزولت تماس خود را با افراد «بی‌مخ» که دیگر به میل خودشان عمل می‌کنند از دست داده است. تحلیل‌گران «سیا» دیگر معتقد شده‌اند که حکومت مصدق از هم پاشیده شده بود و دخالت عاملان «سیا» کار را تسریع کرده است. با اینهمه هنوز هم این خطر وجود داشت که حزب توده قدرت را در دست بگیرد. این دخالت «سیا» تا چند سال مخفی نگاه داشته میشد و فقط بعضی اظهارات مقامات عالی‌رتبه «سیا» آنرا فاش ساخت.

بعهدا مصدق هنوز شکست خود را نپذیرفته است. به توصیه فاطمی به یک قسمت ارتش دستور می‌دهد که به هر قیمت هست نظم را برقرار سازد. اما همه افسران و سربازان از این فرمان سرپیچی می‌کنند و به هواداری از شاه می‌پردازند. در این موقع مصدق شخصی بنام داود منشی زاده<sup>۲۹</sup> را که خودش بزندان افکنده است آزاد می‌سازد بشرط آنکه نیروهای حزب «سومکا» یش را که در جناح راست جبهه ملی است تجهیز کند. زاده<sup>۳۰</sup> هم وعده می‌دهد و او را آزاد می‌سازند. اما فوراً ناپدید می‌شود.

مصدق سخت پریشان خاطر می‌شود. ابتدا خانه‌اش را در شماره ۹۰ خیابان کاخ «خانه بلاذفاع» اعلان می‌کند بعد تغییر رأی می‌دهد. هوادارانش را در اطراف خود گرد می‌آورد. آن محله بصورت یک دژ مستحکم در می‌آید. زاهدی که رادیو را بتصرف در آورده است بوسیله آن از مصدق می‌خواهد که تسلیم شود. برای این کار نماینده‌ای نزد او می‌فرستد. وقتی این نماینده که یک افسر ارتش است با پرچم سفید خود را به مقابل

---

۲۹. در اصل کتاب این نام بصورت داوئی - منشی زاده آمده است. - م.

۳۰. در اصل کتاب نام منشی زاده در اینجا به این صورت ذکر شده است. - م.

خانه مصدق می‌رساند از او با گلوله استقبال می‌شود. حدود ساعت دو بعد از نیمه شب مصدق فاطمی را احضار می‌کند که به او بپیوندد. اما فاطمی پیدا نمی‌شود او از راه خانه همسایه گریخته است. در ساعت ۳ صبح نبرد در آن محله آغاز می‌شود. از هر دو طرف تعدادی کشته می‌شوند و بزودی خانه مصدق به محاصره در می‌آید. در داخل خانه، افسران به مصدق فشار می‌آورند که تسلیم شود اما او نمی‌پذیرد. اکنون گلوله‌ها از هر سو فرو می‌بارند. گچ دیوارها فرو می‌ریزد. یک افسر در حالی آشفته پیراهن سفیدی را به دسته جاروئی می‌بندد و از پنجره خانه بیرون می‌گذارد. مصدق آنرا از دستش بیرون می‌آورد و فریاد می‌کشد: «از تو هرگز نخواسته بودم که تسلیم شوی. بلکه خواسته بودم وقتی آنها وارد خانه می‌شوند نگذاری به غارت پردازند.»

مقابل در خانه افسران دیگر به تیراندازی مشغولند. گاه‌بگاه یکی از آنها ناله - کنان به عقب می‌افتد.

بعد مصدق خودش را روی تختش می‌اندازد. و به اطاقش که در مقابل گلوله نفوذناپذیر است پناه می‌برد. پیژاما به تن دارد. کمی بعد دو تانک شرمین آمریکائی فرامی‌رسند و با گلوله‌های توپ به خانه تیراندازی می‌کنند.

دیگر پایان کار فرا رسیده است. نریمان یکی از نمایندگان مجلس که از هواداران مصدق است با حرکتی نمایشی تپانچه‌اش را به شقیقه خودش می‌گذارد. اما مصدق آنرا از چنگش در می‌آورد.

مصدق پالتو می‌خواهد. برایش می‌آورند. با عجله آنرا روی پیژاما می‌پوشد و از راه حیاط پشت منزل بوسیله نردبانی از دیوار بالا می‌رود؛ از باغ خانه همسایه که مهاجمان هنوز به آنجا راه نیافته‌اند می‌دود. بازهم نومیدانه پیش می‌دود و سرانجام به زیرزمین خانه رئیس پست پناهنده می‌شود.

این پیکار . . . ۲ نفر تلفات داشت.<sup>۳۱</sup>

در هتل «اکسلسیور» رم، شاه تمام شب را تب‌آلوده در انتظار تلگرام زاهدی است. سرانجام تلگرام هنگام سپیده سحر می‌رسد.<sup>۳۲</sup> شاه می‌تواند بازگردد. اما بهتر است که ثریا هنوز مدتی در اروپا بماند تا برقراری نظم کامل شود. ثریا به سویس می‌رود.

فردا صبح شاه ثریا را به یک جواهر فروشی می‌برد و چندین جواهر الماس نشان

۳۱. مجله تایم، اکتبر ۱۹۵۳.

۳۲. متن کامل تلگرام کم شده است.

به او هدید می دهد.

هنگام بازگشت به هتل به او اطلاع می دهند که نظام نوری<sup>۳۳</sup> سفیرش در رم به خدمت آمده است و با شرمندگی اجازه پذیرفته شدن می خواهد.

شاه با تندی می گوید: «از او فقط پرسید چگونه جرأت می کند پس از آنچه کرده است بحضور شاهش بیاید؟»

کمی بعد، حسابهای هتلش را می پردازد، بدون آنکه از دسته چک سفیدی که همه برگهای آنرا یکی از بازرگانان ثروتمند و یهودی تهران «مراد اریه» که از هوادارانش است اسضاء کرده و همراه با کلیدهای اتوموبیل شخصی اش در اختیارش گذارده، استفاده کند.<sup>۳۴</sup>

روز بعد به یک هواپیمای «کنستلاسیون» شرکت ل. ال. ام. که اجاره کرده است سوار می شود.

بیست و چهار ساعت وقت لازم بود تا بتوان هواپیمائی پیدا کرد. هیچیک از شرکت های هواپیمائی حاضر نبودند شاه را ببرند. این کار خیلی خطرناک بنظر می رسید.

در هواپیما، شاه با پیراهن آستین کوتاه در صندلی سمت چپ ردیف جلو می نشیند. و با ده نفر روزنامه نویسی که همراه خود می برد حرف می زند. از رادیوی اطاقک خلبان هواپیما پیامهای متعددی دریافت می دارد. برفراز یونان بطریهای شامپانی را می گشایند و می نوشند.<sup>۳۵</sup>

در بغداد سفیر ایران این بار برای ادای احترامات به استقبال می شتابد، شاه هواپیمای کنستلاسیون را رها می کند و برای روزنامه نویسان می گذارد. همه روزنامه نویسان حالت آشفته و مضطرب او را می بینند. غمگین و انسرده بنظر می آید. با اینهمه خودش شخصاً در گذرنامه هانشان ویزاهای موقتی را اسضاء می کند. سپس آنها حرکت می کنند (بسوی تهران). خودش در بغداد خواهد خوابید.

فردا صبح، لباس رسمی فرماندهی نیروی هوائی را (که مخصوصاً از تهران برایش فرستاده اند)<sup>۳۶</sup> می پوشد. خودش فرماندهی و هدایت هواپیمای «پیچ کرافت» شخصی اش را عهده دار می شود و بسوی پایتخت پرواز می کند.<sup>۳۷</sup>

۳۳. باز هم این نام در اصل کتاب «نظان نوری» نقل شده است. م.

۳۴. بروایت خود شاه، نوامبر ۱۹۷۴.

۳۵. به گواهی «میشل دکامپ» خبرنگار مجله پاری ماچ که خودش در هواپیما بوده.

۳۶. نقل از روزنامه فرانس سواد، ۲۱ اوت ۱۹۵۳.

۳۷. فرانس سواد، ۲۱ اوت ۱۹۵۳.

از ساعت ۹ صبح شنبه ۲۲ اوت ارتش فرودگاه مهرآباد را محاصره می‌کند و در تمام طول راهی که به کاخ شاه می‌رود مستقر می‌گردد. در طول خیابانهای مسیر حرکت تمام مغازه‌ها و دکانها و همچنین پنجره تمام خانه‌های مسکونی بسته شده‌اند. در فاصله هره ۱ متر یک سرباز گمارده شده است که سرنیزه را بر سر تفنگ کرده، کلاه فولادی سنگین بر سر گذارده و تمام تجهیزات جنگی اش را به پشت دارد. بعضی هاشان حتی یک پتو هم لوله کرده‌اند و در اطراف کوله پشتی نظامیشان بسته‌اند. از هر دو سرباز یکی رو به خیابان ایستاده و دیگری رو به خانه‌های مردم که پنجره‌هایشان بسته هستند.

اتوموبیل‌های زره‌پوش در سرچهارراهها مستقر هستند. هوا بشکلی هولناک گرم است. یک نفر مأمور از نزد سربازی به نزد سربازی دیگر می‌رود و لیوان‌های آب به آنها می‌دهد.

کارگران با کمال شتاب طاقهای پیروزی برپا می‌کنند و با عجله تصاویر شاه و سرلشکر زاهدی را به آنها می‌کوبند. سکوه‌های مجسمه‌های واژگون شده را که مجالی برای برپا ساختن دوباره آنها نیست با قالی می‌پوشانند.

جز نظامی‌ها هیچ کس در خیابانها دیده نمی‌شود. تنها در فرودگاه و در چند چهار راه گروه‌های کوچکی از هواداران شاه را مستقر ساخته‌اند که پرچم‌هایی بدست دارند.

در فرودگاه در اطراف اعضای خاندان پهلوی که در تهران مانده بودند، سرلشکر زاهدی، ژنرال دفتری رئیس تازه شهربانی، و فرماندار نظامی تازه و وزیران تازه‌اش با اعضای هیئت سیاسی گرد آمده‌اند.

در ساعت ۱۰ و ۵ دقیقه سه هواپیمای نظامی از فرودگاه نظامی قلعه مرغی<sup>۳۸</sup> پرواز می‌آیند و به استقبال هواپیمای شاه می‌روند. پیش از ساعت ۱۱ هواپیمای شاه در مهرآباد بزمین می‌نشیند.

هنگام فرود آمدن از هواپیما، در حالی که دسته موزیک سلام شاهنشاهی را می‌نوازد ژنرال دفتری و چند تن از وزیران خود را پناه‌های شاه می‌اندازند و پای او را می‌بوسند. شاه آنها را بلند می‌کند و بسوی سرلشکر زاهدی می‌رود. او را در آغوش می‌گیرد و می‌بوسد. و به تمام کسانی که برای استقبالش آمده بودند سلام می‌گوید. در صف نخست آنها «ارنست پرون» قرار دارد.

سپس اتوموبیل شاه، که زره‌پوش و ضدگلوله است، براه می‌افتد. صفی از جیب‌های پراز افسران ارتش و دو تانک سنگین پیشاپیش اتوموبیل شاه می‌روند و

۳۸. این اسم هم در اصل کتاب «قالب مرغی» ضبط شده است. -م.

یک صف جیپ‌ها و موتورسیکلت‌ها و کامیون‌های پراز نظامیان مسلح هم از پشتسر.

هنگامی که از برابر گروه‌های مردم می‌گذرد. ازدحامی سرسام‌انگیز رامی‌افتد. گروه‌های مردم پرچم‌هایشان را با شدت تکان می‌دهند و با آهنگی تشویق‌انگیز فریاد می‌کشند «شاه. شاه.» در چهارراه‌ها بلندگوهایی که موقتاً نصب شده‌اند مارش‌ها و آهنگ‌های یکنواخت را پخش می‌کنند.  
ظهر، شاه در کاخ خودش است.<sup>۳۹</sup>

در جائی که خیلی از این محل دور نیست در قلب خانه‌های درهم‌کوفته و ویران شده بوسیلهٔ تانک‌ها و سربازها، مصدق، شکست یافته در انتظار آنست که دربارهٔ سرنوشتش تصمیم گرفته شود.  
در جنوب کشور قبایل قشقایی که از مصدق هواداری می‌کردند به چند سرباز-خانه و پادگان حمله بردند. اما اتفاق دیگری نیفتاد.  
برای شاه کابوس پایان یافته بود.  
برای مصدق ساعت حساب پس دادن رسیده بود.

\*\*\*

پنج روز بعد مصدق به زاهدی که در باشگاه افسران مستقر شده بود تلفن می‌کند. او آماده است که خود را تسلیم کند.

در اوایل شب پیرمردی بالباس پیژاما مقابل باشگاه افسران می‌آید. یک پلیس تپانچه‌اش را بروی او می‌گیرد. اما اردشیر زاهدی مانع می‌شود و تپانچه را از دست پلیس بیرون می‌آورد.

حالت مصدق رقت‌انگیز است. نفس می‌زند و می‌لرزد. اردشیر زاهدی او را به دفتر پدرش که افسران ستادش در اطرافش هستند راهنمایی می‌کند. در میان آنها شخصی است بنام تیمور بختیار با ۱۸ سانتیمتر قد، چهارشانه، و با سیل‌های مشکی که بزودی شهرتی بهم می‌زند. او که از خویشاوندان ثریاست با پیشنهاد کمک به توطئه راه سیاسی خود را برگزیده است.

ناگهان مصدق به‌گریه می‌افتد و در برابر زاهدی به زانو در می‌آید. می‌خواهد پاهای او را ببوسد.

زاهدی او را از زمین بلند می‌کند و می‌گوید: «نه، من راضی نمی‌شوم.»

آنوقت مصدق دست او را می‌گیرد و غرق بوسه می‌سازد.

سرلشکر که او را بر سرپا می‌ایستاند می‌گوید: «صلح باشما»<sup>۴۰</sup> من بدخواه شما

---

۳۹. نقل از گزارش فرانس سواد، ۲۲ اوت ۱۹۵۳.

۴۰. در متن فرانسوی کتاب عین این عبارت فارسی ثبت شده است. -م.



نیستم. محاکمه شما درست و صحیح انجام می‌شود.<sup>۴۱</sup>  
بزودی پیرمرد را می‌برند. اما نه آنطور که سنش اقتضا داشت به یک استراحت  
گاه زیر نظر. او را در یک سلول در پادگان لشکر زرهی همراه با چند جیب‌بر و یک  
کمونیس‌ت که از مبارزان سابق ارتش دموکراتیک آذربایجانست محبوس  
می‌سازند.

در خیابان اجساد کشته شدگان را جمع‌آوری می‌کنند، تنها در مقابل منزل  
مصدق بیش از دویست نفر کشته شده‌اند و سیصد نفر مجروح. در ولایات کشتار  
همچنان ادامه دارد. زندانها در همه جا خالی می‌شوند تا از نو پر شوند.

مردم هنوز همه یکدل و هوادار شاه نیستند... دو نفر روزنامه نویس فرانسوی  
نزدیک است بدست مردم قطعه قطعه شوند زیرا آنها را آمریکائی تصوری می‌کنند.  
در سفارت آمریکا هندرسون و کیم روزولت موجهای پشت سرهم تلکس برای  
وزارت اسورخارجه آمریکا و برای اداره مرکزی «سیا» ارسال می‌دارند. این یکی  
از نخستین اقدامات بزرگ «سیا»ست که موفقیت‌آمیز بوده است.

آنها پیروز شده‌اند. آمریکا به یکی از پیروزیهای مخفی‌اش دست یافته که  
تاریخ رسمی از آن کمتر سخن می‌گوید و با اینهمه اهمیتی فوق‌العاده دارد؛ فقط  
با چند نفر و کمی زیرکی و تزویر و شانس، ایالات متحده علیرغم اتحاد شوروی موقعیتی  
مهم را بتصرف آورد که هنوز امروز هم آن را در تصرف دارد.

شاه نسبت به «بی‌مخ» و نسبت به «کیم روزولت» حق‌ناشناس نماند. برای  
«بی‌مخ» یک «زورخانه» عالی ساخت که در آن همواره گروههای مهاجمان ضربتی  
را پرورش دهد.

و به «کیم روزولت» دوستی استوارش را اهداء کرد.  
سال پیش بود که شاه بطور رسمی درباره دینی که نسبت به آمریکا داشت در  
یک موقعیت رسمی سخن گفت. روزی که نیکسون برای دیدنش به تهران آمد  
به گرمی از «کمکی که در لحظه‌ای دریافت داشتیم فقط که فوق‌العاده بدان نیازمند  
بودیم» سپاسگزاری کرد.

اما از اعضای توطئه کودتا هم کسانی که هنوز زنده هستند همه مقامات  
بسیار عالی را احراز کرده‌اند. اردشیر زاهدی سفیر ایران در واشینگتن است. اویسی  
ریاست ستاد ارتش زمینی را بعهده دارد. خاتمی فرمانده نیروی هوایی است، آتابای  
و امیرمتمنی هر دو معاونان وزارت دربار هستند. نصیری رئیس «ساواک» است.

---

۴۱. این مطالب بکلی نادرست و جعلی است. به یادداشت مترجم در پایان همین  
فصل رجوع شود...م.

اما برای لاورنتیف سفیر روسیه، که همراه با مصدق بزرگترین زیان کننده ماجراست اتفاقی شگفت‌انگیز روی داده است.

از عصر روز ۱۹ اوت درهای سفارت شوروی بکلی بسته شده‌اند. این وضع چند روز ادامه دارد. سرانجام یک افسر ایرانی تلفن می‌کند که خبری بگیرد. تلفن او را به کمیسر سیاسی مربوط می‌سازند. و او می‌گوید: «آیا خبر ندارید که سفیر ما کوشیده است خودکشی کند؟»

هیچ مطلب دیگری به افسر ایرانی گفته نمی‌شود.

آخر ماه اوت حقیقت معلوم می‌گردد.

لاورنتیف وقتی از پیروزی آمریکائی‌ها باخبر می‌شود از تصور واکنش مسکو به وحشت می‌افتد زیرا با اینکه استالین دیگر برمسند قدرت نیست و پنج ماه پیش مرده است مانکف هست. لاورنتیف تصمیم می‌گیرد بگریزد و نزد هندرسون پناهنده شود.

پیش از آنکه بتواند سوار اتوموبیل شود، همکارانش او را متوقف می‌سازند و به اطاق خودش باز می‌گردانند. در آنجا یک فنجان قهوه زهرآلود سر می‌کشد. اما مقدار زهر کافی نبوده است. او را در حال بیهوشی باز می‌یابند و هنوز فرصت آن هست که معده‌اش را شستشو دهند و نگذارند بمیرد.

دنباله این ماجرا هرگز روشن نشده است.

دیگر هرگز کسی لاورنتیف را در تهران ندیده، و در جای دیگری نیز او برای

همیشه ناپدید شد.<sup>۴۲</sup>

چند روز بعد شاه روزنامه نویسانی را که از سراسر جهان آمده بودند پذیرفت و به ایشان چنین گفت: «احساس می‌کنم که دومین دوران سلطنتم را آغاز کرده‌ام.»<sup>۴۳</sup> تقریباً در همان زمان در سفارت آمریکا لوی هندرسون و کرمیت روزولت به حساب‌هاشان رسیدگی می‌کنند. عملیات «بازگرداندن شاه به تخت سلطنتش» برای ایشان درست ۳۲/۶۴۳/۰۰۰ ریال یعنی ۳۹۰/۰۰۰ دلار به نرخ آن زمان تمام شده بود.<sup>۴۴</sup>

در آخر اوت کرمیت روزولت در فرودگاه مهرآباد به هواپیما نشست. مقصد:

۴۲. مجله نیوزویک، شماره اکتبر ۱۹۵۳.

۴۳. مجله تایم ۲۸ سپتامبر ۱۹۵۳.

۴۴. مصدق در محاکمه‌اش حتی شماره چک (۷۰۳۳۵۲) بانک ملی ایران را ارائه داد. (نقل از کتاب ایران: امپریالیسم نو در حال اقدام)

نیویورک، او از آنجهت برای این عملیات انتخاب شده بود که جزء گروه مأموران «سیا» در تهران نبود و بهمین جهت در معرض سوءظن و گمان قرار نمی‌گرفت و همین که مأموریتش پایان می‌یافت به «سایه‌های پنهان» باز می‌گشت. همانطور که تمام مأموران خاص «عملیات جاسوسی» وقتی که مأموریتشان پایان می‌رسد به «سایه‌های پنهان‌گاهها» باز می‌گردند.

اما شاه هرگز «کرمیت روزولت» را فراموش نکرده است، هر سال وقتی که برای گذراندن تعطیلات و اسکی‌بازی به سویس می‌رود کرمیت روزولت را هم میهمان می‌کند و هزینه او را می‌پردازد.<sup>۴۰</sup> همین کار «جزئی» به تنهایی اهمیت نقشی را که آمریکائی‌ها در کودتای ۱۹ اوت ۱۹۵۳ (۲۸ مرداد ۱۳۳۲) بازی کردند ثابت می‌دارد.

برای شاه این واژگون‌شدن وضعیت خیلی بیش ازیک پیروزی سیاسی اهمیت دارد. برای او یک تغییر وضع روانی است. تا آن زمان همیشه عقیده داشت که انگلستان پدرش را به تخت سلطنت نشاند و بدین‌قرار بطور غیرمستقیم خود او را. این مطلب را پنهان هم نمی‌داشت. اما نقشی که ارتش و مردم در کودتا بازی کردند به او باورانده است که واقعاً مردم از او هواداری کرده‌اند. اکنون روش او در مقابل کاری که بعهدہ دارد تغییر خواهد یافت. دیگر آن «تزلزل» در تصمیم‌گیری که در گذشته اغلب موجب یأس هوادارانش می‌شد در او دیده نمی‌شود.

اما شاه هنوز دو سال وقت لازم خواهد داشت تا بتواند اعتمادی را که در ۱۹۵۳ بدست آورده بود تحکیم کند.

هنگامیکه شاه به تهران بازگشت گفت: «من تاکنون شاهی بودم که بطور ارثی به سلطنت رسیدم اما اکنون شاه انتخابی هستم. شما با اقدامتان به من امکان داده‌اید باورکنم که مرا انتخاب کرده‌اید.»

پایان فصل هفدهم

۱. کتاب: صعود مقاومت ناپدید...

یادداشتی از مترجم:

بطوریکه در مقدمه این قسمت از ترجمه متذکر شده‌ام نویسنده کتاب صعود

۴۵. کرمیت روزولت رسماً خدمت «سیا» را رها کرد. پس از آنکه مدیرعامل شرکت نفتی «گلف‌اویل» شد از آن خدمت کناره گرفت.

مقاومت ناپذیر محمددضا، شاه ایران بدستور مقامات دربار و ظاهراً بوسیله امیر-  
متمی به نوشتن این کتاب پرداخته است. طبیعی است امیرمتمی و امثال او که  
خودشان دست اندر کار توطئه کودتا بوده‌اند مطالبی را به نویسنده گفته‌اند و تلقین  
کرده‌اند که از واقعیت بدور بوده است و میخواستند رهبر بزرگ و سرفراز نهضت  
ملی ایران را کوچک کنند و با چهره‌ای ضعیف و حقیر معرفی نمایند.

از آنجا که من (مترجم) خود بهنگام حوادث کودتا در ایران نبودم و چندی  
پس از بازگشت نیز از طرف حکومت نظامی تیمور بختیار بازداشت شدم و مدتی  
را در زندانهای مختلف گذراندم نتوانستم و نمی‌توانستم با جزئیات حوادث کودتا  
آشنا شوم. وقتی فصل هفدهم کتاب بالا را ترجمه کردم (و آن وقت در شهر  
مونیخ آلمان بودم) تنها حس می‌کردم که مطالب بیان شده درست نیست. از  
یکسو چون همواره طرفدار صحت و امانت در ترجمه هستم عین مطالب را بهمان  
صورت که بود ترجمه کردم و از سوی دیگر در صدد برآمدن برای روشن شدن  
نادرستی این قسمت از مطالب کتاب اقدام کنم و به این منظور نامه‌ای برای  
دوستم علی مستوفی روزنامه‌نویس مقیم ژنو نوشتم و او نیز پاسخی برایم فرستاد  
که در زیر قسمتهای عمده این دونا مه را نقل می‌کنم:

مونیخ ۲۶ مهر ۱۳۵۷

علی عزیزم

بسیار متشکرم که کتاب ژرارد و ویلیه درباره شاه را در اختیارم گذاشتی. با-  
اینکه بسیاری مطالب نادرست و ناکامل دارد اما بر روی هم جالب  
است و خواندنش برایم لازم بود.

همانطور که فکر می‌کردم قسمت‌های مربوط به کودتای ۲۸ مرداد را  
ترجمه کردم تا در اولین فرصت که به ایران برگردم آنرا نشر بدهم.  
لازمست مردم وطن ما بیشتر با این کودتای آمریکائی آشنا شوند و جزئیات  
آنرا از زبان خارجی‌ان بشنوند.

در عین حال خوب پیداست که بیشتر مطالب مخصوصاً آنچه درباره  
شادروان دکتر مصدق نوشته شده در بسیاری موارد سخت مغرضانه است.  
ظاهراً باید هم‌چنین باشد چون خود نویسنده در آن زمان در ایران نبوده  
و بعد هم برایش امکان نداشته که با دوستان مصدق و آشنایان به حقایق  
جریان‌ها تماس بگیرد. بدین‌قرار همان‌طور که از متن تمام قسمت‌های  
کتاب پیداست مطالب را از دهان شخصیت‌ها و افراد حاکم پس از  
کودتا شنیده است که همه قدر مشترکشان دشمنی با آن شادروان بوده

و هست و کوشیده‌اند حرفها را بدلخواه حکمران زمانشان بگویند.  
بعلاوه پیدا است که نویسنده کتاب می‌خواسته کتابرا بیشتر بصورتی که  
موافق میل سفارش دهندگان درباری ایران بوده بنویسد و بدینقرار هرچه  
آنها درباره مصدق مرحوم گفته‌اند نوشته و نقل کرده است و بدینگونه است  
که در همه جا از مصدق و کارهایش بالحنی نیشدار و تحقیرآمیز سخن  
می‌رود.

این موضوع از متن خود کتاب خوب روشن است با اینهمه مخصوصاً  
می‌خواهم مطلبی را با تو در میان گذارم که در صفحه ۲۴۹ کتاب در  
صفحه مربوط به تسلیم شدن مصدق پس از پایان کودتا و آمدنش به  
باشگاه افسران نزد زاهدی نقل می‌کند.

می‌دانی که من همیشه کوشیده‌ام در ترجمه‌هایم هرچه بیشتر رسم  
امانت را رعایت کنم. خوشحال و مفتخرم که خود شادروان مصدق هم  
در نامه لطف‌آمیزی که فتوکپی آنرا دیده‌ای امانت مرا در ترجمه ستوده  
است. از این جهت وقتی در کتاب به ترجمه این قسمت رسیدم که می‌گوید  
مصدق لرزان و ناراحت پیش زاهدی آمد و خواست پای او را ببوسد و  
چون او نگذاشت دستش را غرق بوسه ساخت چنان نفرت و انزجاری از  
این نوشته توهین‌آمیز پیدا کردم که دیگر قلمم پیش نمی‌رفت.

خوب می‌دانیم بسیاری از باصطلاح رجال و شخصیت‌های ایران نه  
تنها از دست بوسی و پابوسی دریغ ندارند بلکه به هزاران پستی و دنائت  
زشت ترهم تسلیم شده‌اند و می‌شوند. اما بر من یقین و مسلم است که  
مصدق آزاده و راد مردی که همه دیدیم و شناختیم کسی نبود که به این  
پستی‌ها تن دردهد.

او که جان بر کف نهاد و بر روی شاه و اربابانش پنجه افکند محال  
بود در برابر مزدوران دست دوم و سوم سرفرود آورد. مخصوصاً روش  
دلیرانه‌اش بهنگام «باصطلاح محاکمه» و محکوبیتش به همه نشان داد  
که او از چه قماش است.

او که خود را نوکر مردم می‌نامید جز در برابر ایشان سر خم نمی‌کرد و  
از این رو من عقیده دارم که آنچه این آقای ژراردو ویلیه در این مورد  
نوشته دروغی بیشرمانه و روشن است که مصاحبه‌کنندگان و مشاوران و  
دوستان درباریش در ایران به او القاء کرده‌اند.

اکنون می‌خواهم از تو که سالهاست در محیط آزاد اروپا روزنامه-  
نویسی می‌کنی و با روزنامه‌نویسان تماس داری و دستت برای جمع‌آوری

اطلاعات بیشتر و دقیق‌تر باز بوده است بپرسم که: نظر تو چیست؟  
از درازی نامه‌ام که نتیجهٔ تنهایی‌ها و دوری‌های اجباری است عذر  
می‌خواهم...

... صمیمانه آرزوی کنم که مردم ستمدیده و زجرکشیدهٔ وطنمان که به  
پیکاری جانانه با شاه و رژیمش پرداخته‌اند پیروز باشند و این مبارزهٔ  
بزرگی که نه تنها دشمنان بلکه دوستان هم تصورشان را نداشتند به پیروزی  
برسد. چقدر افسوس می‌خورم که در این روزهای داغ از ایران دور مانده‌ام...  
قربانت محمود

ژنو: آبان ماه ۱۳۵۷

محمود عزیزم

این آقای ژراردو ویلیه اگر چند کار خوب در عمرش کرده باشد،  
یکی‌اش این است که بهانه‌ی (به قول ما فرنگی‌ها!) ارسال مراسلات  
حاضر شده. کتاب ایشان، همانطور که خودت دیده‌ای، معجونی است که  
در آن همه چیز می‌توان یافت از جمله چند نکته‌ی جالب توجه درباره‌ی  
تدارک کودتای ۲۸ مرداد و پدیده‌های مربوط به آن. در این زمینه نظرم  
بیشتر به بخش‌هایی است که در آن اظهارات کسانی چون کیم روزولت  
معروف نقل شده. برعکس وقتی به گزارشهای برخی از پادوهای ایرانی  
آن کودتا می‌رسیم— که بسیاری از آنها در وقتش حتی پادو هم نبودند—  
متوجه می‌شویم که آقایان مطابق معمول، اختراعات و تصورات و آرزوها  
و فرومایگی‌های خود را به خورد نویسنده‌ی فرانسوی داده‌اند و ابداً کاری  
با واقعیت امر نداشته‌اند. البته اگر جز این می‌بود جای آن داشت که  
متحیر بمانیم.

طبیعی است که آدمی چون تو از دشنامهای گوناگونی که در این کتاب  
به شادروان دکتر محمد مصدق داده‌اند ناراحت و خشمگین شده باشد.  
کینه‌ی این ناسردان به عزیزترین چهره‌ی جنبش ملی ایران، هر قدر هم  
طبیعی باشد، باز زخم تبه‌کارانه‌ایست که به یادگار و یاران و پیروان آن  
رادسرد می‌زنند. با وجود این حق باتوست که در روایت صحنه‌ی رودر روئی  
دکتر مصدق با زاهدی، مخاطبان محلی آقای ژراردو ویلیه دیگر ناجوانمردی  
را با پست‌ترین رده‌ی بیشرسی و دروغبانی آمیخته‌اند و کاش روزی به

این خاطر نیز در پیشگاه مردم ایران به دادرسی فراخوانده شوند. اتفاقاً من درباره همین صحنه مطالبی از شخص اردشیرزاهدی شنیده‌ام که برایت نقل می‌کنم:

در بهار یا اوایل تابستان ۱۳۵۱ خورشیدی بود که من در «مونترو» به دیدار اردشیرزاهدی رفتم. در آن زمان درباره‌ی کناره‌گیری یا کنارگذاری او از دولت حرفهای زیادی شنیده می‌شد از جمله در مخالفتش با ساواک، یعنی مطلبی که دلیل اساسی دیدار ما بود. بنابراین حرفهای زیادی به میان آمد و در این گفت و شنود بود که او از صحنه‌ی برخورد دکتر مصدق با ژنرال زاهدی یاد کرد و گفت: «وقتی مصدق را پس از دستگیری وی نزد پدرم در باشگاه افسران آوردند، بابا از پشت میزش بلند شد و آمد بطرف مصدق و بازوانش را فشرده و او را در بغل گرفت و تعارف کرد که بر صندلی بنشیند. هر دو خیلی منقلب بودند...» از این گذشته مطالب دیگری که در این دیدار در پیرامون حوادث آن روزگار به زبان آمد جای حرف باقی نمی‌گذارد که برخورد آن رادمرد با حاکم وقت جز این که به نقل قول آورده‌ام نمی‌توانسته باشد. بعلاوه نام مصدق در کنار سرگذشت و سرنوشت ایران نام انوشه‌ایست از آن تاریخ. بدگویان و مفتریان او را هم اکنون— چه کسی باز می‌شناسد؟

حالا که دستت به قلم باز شده گاه به گاه یادی از ما بکن

قربانت علی مستوفی

وقتی که در اواخر آبان ماه به تهران بازگشتم برای روشن شدن بیشتر حقیقت به جستجوی روزنامه‌های زبان کودتا پرداختم.

متأسفانه نتوانستم در ادارات روزنامه‌های کیهان و اطلاعات به آن نسخه‌ها دسترسی پیدا کنم اما خوشبختانه موفق شدم در کتابخانه ملی آنها را بیابم.

روزنامه‌اطلاعات موضوع را بصورت خیلی مختصر در شماره اول شهریور ۱۳۳۲ خود نقل کرده که چنین است:

... ساعت هفت بعد از ظهر روز پنجشنبه یک اتومبیل سیاه‌رنگ که چراغ داخل آن خاموش بود از در بزرگ باشگاه افسران وارد باغ باشگاه شد. اتومبیل پس از آنکه بمقابل پلکان قسمت عقب عمارت باشگاه رسید توقف کرد. در جلو و دنبال این اتومبیل دو اتومبیل دیگر نیز در همان

محل توقف نمودند. ابتدا اشخاصیکه در دواتومبیل اخیر بودند با سرعت پیاده شدند و یکی از آنها در اتومبیل سیاه‌رنگ را باز کرد و خطاب به اشخاصیکه در داخل آن نشسته بودند گفت «بفرمائید». اولین کسی که از اتومبیل پیاده شد آقای دکتر صدیقی وزیر سابق کشور بود. بعد از وی آقای دکتر مصدق پیاده شد و سومین نفر آقای دکتر شایگان بود. آقایان دکتر صدیقی و دکتر شایگان، دکتر مصدق را در میان گرفته و او را در بالا رفتن از پلکان کمک می‌کردند. در دنبال آنها آقای مهندس معظمی وزیر سابق پست و تلگراف و همچنین عده‌ای از مأمورین کارآگاهی و فرمانداری نظامی وارد عمارت شدند و از آنجا بوسیله آسانسور به طبقه سوم که محل کار آقای نخست‌وزیر است رفتند. دکتر مصدق باتفاق سه نفر دیگر وارد اطاق نخست‌وزیر شدند و در اطاق بسته شد. ملاقات دکتر مصدق و سرلشکر زاهدی تقریباً ده دقیقه طول کشید دکتر مصدق و همراهانش پس از آنکه از اطاق نخست‌وزیر بیرون آمدند به طبقه چهارم عمارت باشگاه افسران هدایت شدند و بداخل یکی از اطاقها رفتند. عکاسها خواستند از ملاقات و بعد هم از دکتر مصدق و همراهانش در اطاقی که بازداشت هستند عکس بگیرند ولی آقای نخست‌وزیر گفت از خود دکتر مصدق اجازه گرفته شود تا اگر موافق باشد عکس از او بردارند ولی دکتر مصدق موافقت نکرد و باین جهت عکس از او در باشگاه افسران گرفته نشد.»

روزنامه‌کیهان در شماره ۳۱ سرداد ۱۳۳۲ خود (صفحه ۸) این ماجرا را مفصل تر نقل می‌کند که متن آن بدینگونه است:

... بمحض ورود آقایان به شهربانی مراتب به آقای سرلشکر زاهدی نخست‌وزیر اطلاع داده شد آقای نخست‌وزیر دستور دادند که آقای دکتر مصدق و همراهان را به باشگاه افسران هدایت کنند فوراً ایشان به باشگاه افسران انتقال یافتند. آقایان دکتر مصدق، دکتر شایگان، دکتر صدیقی و مهندس معظمی از طریق در جنوبی باشگاه افسران واقع در خیابان ثبت وارد باشگاه شدند. بهمان ترتیب زیر بغل آقای دکتر مصدق را گرفته بودند و آقای دکتر مصدق پیژامه بلند و شلوار پوشیده بود و کفش سرپائی پیا داشت. مهندس معظمی هنوز هم ساکت و خونسرد بود. موقعیکه آقای دکتر مصدق از پلکان عمارت باشگاه بالا رفت آقای سرلشکر زاهدی در آستانه در پیدا شد. اطرافیان همگی نگاه می‌کردند و می‌خواستند این



دقایق آخر هرچه زودتر سپری شود و طرز برخورد دو رقیب را از نزدیک مشاهده کنند. آقای دکتر مصدق موقعیکه به آقای سرلشکر زاهدی نزدیک شد لبخندی بر لب آورد و گفت: «قربان تبریک عرض می‌کنم.» و به این ترتیب به آقای سرلشکر زاهدی نزدیکتر شد. آقای سرلشکر زاهدی نخست وزیر به آقای دکتر مصدق سلام نظامی داد و روی ایشانرا بوسید و دستشان را فشرد. موقعیکه این مراسم انجام می‌گرفت آقای سرتیپ دادستان و مهندس اردشیر زاهدی پسر آقای سرلشکر زاهدی زیر بغل آقای دکتر مصدق را گرفته بودند. آقای سرلشکر زاهدی به آقای دکتر مصدق گفتند: مطمئن باشید که اعلیحضرت دستور داده‌اند موئی از سر شما کم نخواهد شد. و هر طور که میل دارید استراحت بفرمائید. سپس آقای دکتر مصدق با آسانسور به طبقه فوقانی باشگاه انتقال داده شدند. اطاق مخصوص اعلیحضرت همایونی در اختیار آقای دکتر مصدق گذاشته شد و یک سرباز مأمور مشاورانیه گردید. بقیه آقایان هم در اطاق های دیگر توقیف شدند.

بدینقرار کاملاً روشن می‌شود که نوشته‌های آقای ژرارد و ویلیه درباره شادروان دکتر مصدق چون از دهان مخالفان و بدخواهان او شنیده شده نادرست و مغرضانه و دور از حقیقت است که دشمنان دکتر مصدق و از جمله امیرمقتی به او تلقین کرده‌اند.

محمود تفضلی



## بخشی از کتاب «سیا»

کتاب سیا، سازمانهای مخفی آمریکا یکی از تازه‌ترین کتابهایی است که درباره «سیا» و فعالیت‌هایش نوشته شده است. این کتاب صورت یک رساله تحقیقی و پژوهش علمی را دارد که در آن سوابق تاریخی و ضرورت‌هایی که موجب بوجود آمدن سیا شد شرح داده می‌شود و بعد هم به فعالیت‌های گوناگون آن می‌پردازد. کتاب بوسیله «دنيس رانکور» به زبان فرانسه نوشته شده و در شهر مونترآل در کشور کانادا چاپ و نشر یافته است و در واقع رساله پایان نامه تحصیلات عالی او در «علوم سیاسی» است. نویسنده می‌گوید: «این کتاب نتیجه کار و پژوهشی طولانی در کتاب‌ها، مطبوعات و مصاحبه‌ها و تجزیه و تحلیل اسناد رسمی... می‌باشد.» نویسنده مخصوصاً از آقای هاری. ب. کوالمن استاد بخش علوم سیاسی در دانشگاه لاول در شهر «کبک» [کانادا] سپاسگزاری می‌کند که با کمک او توانسته است هنگام اقامتش در شهر واشینگتن پایتخت آمریکا در ژوئیه ۱۹۷۷ اسناد و مدارک گرانبهایی بدست آورد که برای تکمیل مطالعات و بررسی‌های بسیار مفید واقع شده است. بدین‌قرار می‌توان نوشته‌های این کتاب را عالمانه و بی‌غرضانه دانسته. کتاب مجموعاً از شش فصل، یک مقدمه و یک نتیجه‌گیری تشکیل می‌شود و ۴ صفحه دارد.

مطلبی که در اینجا نقل و ترجمه می‌شود بخشی از فصل سوم کتاب است. این فصل با عنوان «فعالیت‌های پنهانی» نوشته شده است. آنچه ترجمه شده از نیمه صفحه ۷۶ تا آخر صفحه ۷۹ کتاب می‌باشد.

در بخش آخر کتاب که با عنوان «نتیجه‌گیری» تهیه شده نیز اشاراتی به کودتای ۱۹۵۳ «سیا» در ایران می‌باشد.

در این بخش مخصوصاً تأکید می‌شود که فعالیت‌های «سیا» تنها جنبه سیاسی ندارد بلکه بیشتر بخاطر حفظ منافع اقتصادی سرمایه‌داری آمریکا می‌باشد که سیاست خارجی آمریکا را نیز رهبری می‌کند.

از آنجا که این کتاب و مطالب آن برای هر علاقه‌مند به امور اجتماعی و سیاسی بسیار روشنگر است ترجمه متن کامل کتاب بصورت جداگانه در اختیار خوانندگان قرار می‌گیرد.

من با نویسنده کتاب مکاتبه کرده‌ام و برایم نوشته است که اکنون به کار روزنامه نویسی اشتغال دارد.

م.ت.

## کودتای «سیا» در ایران<sup>۱</sup>

گاهی ممکن است که فعالیت‌های «سیاسی» سیا به کودتا منتهی شود. منتهی اینگونه اقدامات فوق‌العاده، به ندرت و فقط در مواقعی که منافع آمریکا (از لحاظ سیاسی یا اقتصادی) جداً به مخاطره بیفتد صورت می‌گیرد. در این گونه موارد سیا برای توجیه عملیات و اقداماتش معمولاً خطر کمونیسم را عنوان می‌سازد و سپر قرار می‌دهد. بر روی هم سازمان سیا متهم است که از سال ۱۹۴۷ به بعد در انجام چندین کودتا دست داشته و شرکت کرده است.

در میان آنها یکی واژگون ساختن فاروق پادشاه مصر است در سال ۱۹۵۲. این اقدام به رهبری نوادهٔ پرزیدنت روزولت (اول) کریمیت روزولت انجام گرفت و او همان کسی است که در سال بعد هم فعالیت برضد دکتر مصدق نخست‌وزیر ایران را عهده‌دار گشت.

بنظر سیا، ناشایستگی و بی‌لیاقتی ملک فاروق موجب گسترش فعالیت‌های کمونیستی در مصر می‌شد و به این جهت تصمیم گرفته شد که بجای او سرهنگ جمال عبدالناصر را روی کار بیاورند که ضد کمونیست و هوادار آمریکا بود. در سال ۱۹۵۳ سیا حکومت دکتر محمد مصدق نخست‌وزیر ایران را واژگون ساخت. این فعالیت یکی از پیروزمندانه‌ترین کامیابیهای فنی دستگاه جاسوسی مخفی آمریکا در زمینهٔ واژگون‌سازیهاست در ضمن همین کودتا همبستگی بسیار نزدیکی را که میان علائق سیاسی و اقتصادی آمریکا در خارج وجود دارد نیز بخوبی نمایان می‌سازد.

برای آشنائی با سوابق ماجرای ایران باید به اول ماه مه ۱۹۵۱ بازگشت که در آن روز دکتر مصدق قانون ملی شدن نفت‌های ایران را بتصویب پارلمان

---

۱. در کتاب عنوانی برای این بخش نیست. عنوان از طرف مترجم افتخاب شده است. م.

۲. این تاریخ مربوط به قانون اجرای ملی‌شدن صنعت نفت و خلع ید از کمپانی نفت انگلیس است که در اردیبهشت ۱۳۳۰ تصویب شد. م.

رساند. یعنی «شرکت نفت ایران و انگلیس» را ملی کرد. این شرکت زیر نظارت و تسلط حکومت بریتانیا بود که ۵۲ درصد سهام آنرا در اختیار داشت و بر روی هم ۱۳ درصد نفت سراسر جهان را تولید و تهیه می کرد.

در مقابل این وضع انگلیس ها، با مساعدت آمریکائی ها به مقابله برای جلوگیری از فروش نفت ایران پرداختند. پالایشگاه آبادان ملی شده بود اما چون نمی توانست بدون همکاری کارشناسان انگلیسی به کار خود ادامه دهد بزودی تعطیل شد و به این ترتیب وضع دشوار مالی کشور وخیم تر شد. در همین زمان بریتانیای کبیر و ایالات متحده آمریکا به تدارک اقداماتی برای واژگون ساختن مصدق پرداختند و به سایر حکومت های غربی هم قبولانند که نفت ایران را تحریم کنند.

در ماه مه ۱۹۵۳ مصدق که بخاطر تحریم خرید نفت ایران از طرف مؤسسات خارجی هوادار شرکت نفت ایران و انگلیس با وضع اقتصادی بسیار دشواری روبرو شده بود از حکومت آمریکا یک کمک اقتصادی فوری خواست و تهدید کرد که در صورت رد شدن این تقاضا برای حل مشکلات اقتصادی ایران به اتحاد شوروی رو خواهد آورد. همچنین اشاره ای کرد به اینکه ممکن است یک پیمان دفاع متقابل و مشترک با مسکو امضاء کند. ایالات متحده آمریکا که نمی توانست به انگلستان خیانت کند و تهدیدهای مصدق را بپذیرد کمک به او را رد کرد و بوسیله «سیا» اقداماتی را برای از میان برداشتن نخست وزیر ایران آغاز نمود.

از نظر واشینگتن موضوع مهم این بود که مانع گردد ایران و نفتش بدست شورویها بیفتد. در این موقع «سیا» وارد عمل شد و با عناصر مخالف مصدق تماس گرفت.

مصدق برای تحکیم موقعیت سیاسی خود اعلام داشت که در ۲ اوت به پیک همه پرسی خواهد پرداخت. بدنبال کامیابی در این referendum که ۹۹/۴ درصد آراء بنفع او داده شده بود نخست وزیر ایران مذاکراتی را با اتحاد شوروی آغاز کرد.

روز ۱۳ اوت سیا برای آنکه مانع به نتیجه رسیدن مذاکرات ایران و شوروی شود شاه را وادار ساخت فرمانی صادر کند که مصدق را برکنار سازد و ژنرال زاهدی را که هوادار آمریکا بود و باعمال سیا در تهران تماس نزدیک داشت جانشین او کند.

هنگامیکه ژنرال شوارتسکیف یکی از مسؤولان اصلی فعالیت های سیا در

ایران، در اواخر سالهای ۱۹۴۰ مأمور سازمان دادن شهربانی و پلیس ایران شده بود زاهدی ریاست شهربانی را بعهده داشت.

به زاهدی نسبت می‌دهند، که البته درست هم هست، که در جریان جنگ دوم جهانی با آلمانی‌ها همکاری داشته است و در تدارک یک شورش داخلی بوده است که می‌بایست به سرفرماندهی آلمان نازی امکان دهد نیروهای به ایران بفرستد و نیروهای اشغالگر متفقین را که در ایران بودند درهم بشکند.

سیا این خصوصیات زاهدی را از مدتها پیش می‌دانست و بهمین جهت او را برای کمک به واژگون ساختن مصدق و نشاندنش بر رأس حکومت ایران برگزید. چون مصدق حاضر به استعفا نشد شاه و زنش که احساس خطر می‌کردند، به ایتالیا گریختند. در این ضمن کرمیت روزولت عامل سیا که سال پیش سرنگون شدن ملک فاروق را در مصر ترتیب داده بود، بطور پنهان و با دستکاری چند نفر دیگر از عمال سیا در پایگاه تهران و از جمله ژنرال شوارتسکیف و عمال سازمان اطلاعات ایران دست بکار بود.

کرمیت روزولت استاد تاریخ و عامل سابق «او. اس. اس» (سازمان جاسوسی زبان جنگ آمریکا) مسؤولیت عملیات ایران را عهده‌دار بود. این مأموریت از طرف شخص «آلن دالس» رئیس سازمان سیا به او واگذار شد و او شخصاً روزولت را مأمور فعالیت‌های ضد مصدق ساخت.

با کمک پولهایی که روزولت به هواداران شاه داد که قسمت عمده آن به نظامیها و بقیه‌اش هم به مردم دیگر بوده اوضاع بنفع رئیس کشور تبعیدی تغییر یافت. بنابر بعضی منابع مبلغ پولی که بوسیله نواده پرزیدنت روزولت برای این منظور صرف شد به ۱ میلیون دلار بالغ می‌شود.

روز ۱۹ اوت (۲۸ مرداد) در تظاهراتی که در خیابانهای تهران صورت گرفت بازگشت شاه تقاضا می‌شد. سرانجام نظامیانی که به رئیس کشور تبعیدی وفادار مانده بودند توانستند مصدق را واژگون سازند و ژنرال زاهدی را بجایش بنشانند.

شاه و زنش در محیطی فاتحانه به پایتخت ایران بازگشتند. مصدق بازداشت و محکوم شد و همچنین اکثر رهبران حزب کمونیست توده.

اما حکومت تازه می‌بایست منافع شرکت نفت ایران و انگلیس را تأمین کند. و برای سپاسگزاری از کمک آمریکا در بوجود آوردن کودتا، اجازه داده شد که ۴ درصد سهام کنسرسیومی که برای امور نفتی ایران تشکیل می‌شد به کمپانی-

های نفتی آمریکا واگذار شود. این کمپانیهای آمریکائی عبارت بودند از: «گلف اویل، استاندارد اویل نیوجرسی و کالیفرنیا، تگزاس کمپانی، و سوکونی-

موبیل».

در واقع هدف اقدام واشنگتن و «سیا» در ایران بهیچوجه آنطور که در آن موقع اعلام می‌گشت برای جلوگیری از روی کار آمدن یک رژیم کمونیست در آن کشور نبود.

برخلاف اتهاماتی که به مصدق نسبت داده می‌شد او کمونیست نبود، بلکه یک ناسیونالیست بود و درست نیست که آنچه را سیا بارها درباره او نشر داده است باور کنیم که او متفق حزب کمونیست توده بوده است زیرا او هرگز نپذیرفت که این حزب قانونی شود.

یک ماه پیش از آنکه حکومت مصدق واژگون شود و درست در جریان نقشه‌های سیا درباره‌اش، باز هم کمکی را که کمونیست‌ها به او پیشنهاد می‌کردند رد کرد.

از همان آغاز کار و حتی پیش از آنکه مصدق به اتحاد شوروی رو آورد مسئله اصلی دخالت آمریکا جنبه اقتصادی داشت.

پرزیدنت آیزنهاور در خاطراتش تأیید می‌کند که هدف ایالات متحده در ایران آن بود که کمپانیها و مؤسسات آمریکائی را در یک کنسرسیوم نفتی بین-المللی وارد سازد. و این هم عملاً همان نتیجه‌ایست که با سقوط مصدق بدست آمد.

«کلود ژولین» سردبیر روزنامه موند دیپلماتیک بدستی نوشته است که: «اقدام ایالات متحده در این کشور با وضوح نمایان می‌سازد که چه همکاری نزدیکی میان دولت، و سازمانهای جاسوسیش، و مؤسسات و کمپانیهای خصوصی آمریکا بمنظور تحکیم موقعیت‌های امپراتوری و مخصوصاً تسلطش بر منابع مواد خام و اولیه وجود دارد.»<sup>۲</sup>

(پایان مطلب کتاب)

در بخش نتیجه‌گیری کتاب نیز مطالب جالبی آمده است که ترجمه آنها نیز آورده می‌شود:

از صفحه ۱۹۸:

... همچنین مساعی سیا صرف آن می‌شود که برتری اقتصادی ایالات متحده در

---

۳. نقل از کتاب امپراتوری آمریکا نوشته کلود ژولین، چاپ پاریس. (موسسه گراسه. سال ۱۹۶۸) صفحه ۳۱۳.

جهان را محفوظ نگاهدارد و برای این منظور به محافظت منابع مواد اولیه و تحکیم منافعی که تا کنون حاصل شده است و بدست آوردن منافع دیگر می پردازد. نمونه این تلاش اقداسی بود که در سال ۱۹۵۳ در ایران صورت گرفت که دخالت سازمان سیا به مؤسسات و کمپانیهای آمریکائی امکان داد بر قسمتی از منابع نفتی این کشور تسلط یابند.

از صفحه ۲۰۰:

برای اینکه نشان داده شود که تا چه اندازه «سیا» و کمپانیهای بزرگ چند ملیتی یا یکدیگر همبستگی و پیوند نزدیک دارند یادآور می شویم که مثلاً آلن دالس که از ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۱ رئیس سیا بود (و بطوریکه دیدیم کریمیت روزولت را مأمور کودتای ایران کرد- مترجم) در عین حال رئیس مؤسسه «سولیوان اند کرومول» بود که یکی از مهمترین دفاتر مطالعات قانونی در نیویورک است و نماینده منافع خانواده روکفلر می باشد که در کشورهای خارج و مخصوصاً در کشورهای جهان سوم مبالغ هنگفتی سرمایه گذاری کرده اند.

در سال ۱۹۶۵ روکفلرها یک هشتم تمام نفتی را که در تمام کره زمین شناخته شده بود و یک چهارم تولید جهانی روغن را در اختیار داشتند.

در سال ۱۹۵۷ همین خانواده یک سند محرمانه به پریزیدنت آیزنهاور تقدیم کردند که طی آن تقاضا می کردند ایالات متحده آمریکا در بعضی مناطق جهان سوم که در آنجاها منافع اقتصادی آمریکائیها به علت نهضت های آزادی بخش ملی به خطر افتاده است مستقیماً دخالت و اقدام کند زیرا این نهضت های ملی ثبات موجود را که بسود منافع کاپیتالیسم غربی است به خطر می اندازند.

یکی دیگر از مدیران سیا، جورج مک کون، که از سال ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۵ رئیس این سازمان بود در رأس چندین مؤسسه بزرگ خصوصی قرار داشت مخصوصاً کمپانی «استاندارد اویل کمپانی اف کالفرنیا» یکی از پنج کمپانی نفتی آمریکائی که پس از واژگون شدن مصدق بوسیله سیا در ایران در سال ۱۹۵۳ اجازه یافتند در کنسرسیوم نفتی برای استفاده از منابع این کشور سهیم شوند...

از صفحه ۲۰۱:

یکی از معتبرترین کارشناسان فعالیت های مخفی که سازمان سیا داشته است «کریمیت روزولت» است. و او بخاطر نقش نمایان و ممتازی که در واژگون ساختن



مصدق داشت مورد حق شناسی کمپانی نفتی «گلف‌اوایل کورپوریشن» قرار گرفت  
زیرا با واژگون شدن حکومت مصدق این کمپانی هم توانست در کنسرسیوم نفتی  
ایران سهمیم گردد.

کریمت روزولت در سال ۱۹۶۰ نایب‌رئیس این کمپانی نفتی شد...<sup>۴</sup>

---

۴. بطوریکه در مقدمه این بخش ذکر شد ترجمه این کتاب جالب و پرازش دربارۀ  
سیا بصورت جداگانه در اختیار خوانندگان قرار خواهد گرفت. -م.

## نگاهی به کودتای شوم ۲۸ مرداد

هفته نامه ایران‌شهر از ماههای اخیر سال ۱۳۵۷ بزبان فارسی در لندن نشر می‌یابد.

در شماره ۱۶ این هفته نامه مقاله جالب و مفصلی زیر عنوان «نگاهی به کودتای شوم ۲۸ مرداد» بوسیله محمود گودرزی نوشته شده که از شهر واشینگتن پایتخت آمریکا ارسال گردیده است.

در این مقاله جامع کمابیش مطالبی که تاکنون نقل و ترجمه شده آمده است و از جمله متن مطلبی که از کتاب حکومت ناپیدا در همین مجموعه ترجمه و نقل شده در آن مقاله هم آمده است.

اما آنچه مخصوصاً اهمیت و ارزش دارد سند و مدرکی است که ضمن این مقاله نشریافت و آن نامه‌ایست که از طرف ابوالقاسم امینی برادر دکتر علی‌امینی و کفیل دربار شاهنشاهی در زمان کودتا برای روزنامه باختر امروز که در آمریکا چاپ می‌شد فرستاده شده است.

از آنجا که در این نامه نمونه‌ای از مبالغی که برای کودتای ۲۸ مرداد صرف شده بنظر می‌رسد. همین بخش از مقاله محمود گودرزی از شماره ۱۶ هفته نامه ایران‌شهر چاپ لندن نقل می‌گردد.

## نگاهی به کودتای شوم ۲۸ مرداد

شاه در کتاب مأموریت برای وطن می‌نویسد: «گماهی این سؤال طرح می‌شود که آیا دولتهای آمریکا و انگلیس در قیام تاریخی که در ۲۸ مرداد رخ داد و در برانداختن مصدق، کمک مالی کرده‌اند یا خیر. هر چند من در حین انقلاب در خارج از ایران بودم ولی از جزئیات امور اطلاع داشتم و بعد از مراجعت به ایران نیز در جریان حوادث بودم و انکار نمی‌کنم که شاید بمنظور پیشرفت هدف این انقلاب ملی وجوهی هم از طرف هموطنان من خرج شده باشد ولی هیچ دلیل و مدرک قطعی در این باره بدست نیامده است.»

در حالیکه روزنامه نگار آمریکائی «فرد کوک» در مجله نیشن مبلغ صرف شده از طرف سیا را با صراحت به میزان ۱۹ میلیون دلار ذکر کرد و هیچ مقام رسمی این مبلغ را تکذیب نکرد. حتی یک مقام رسمی ایرانی یعنی ابوالقاسم امینی نیز با صراحت از دریافت میلیون‌ها دلار بوسیله زاهدی و علی امینی یاد می‌کند... در سال ۱۹۶۱ وقتی روزنامه باختر امروز (چاپ آمریکا) مقاله‌ای درباره علی امینی عاقد قرارداد نوشت برادر ایشان ابوالقاسم امینی (وزیر دربار در زمان کودتا) از رم نامه‌ای به باختر امروز نوشت و پرده از روی مخارج کودتا برداشت. اکنون قسمتی از آن نامه:

«... برای روشن شدن مطلب من باید یکی از اسرار عالیله دولتی را فاش کنم. زیرا اگر غیر از این باشد متأسفانه سری را بگور برده‌ام که دور از انصاف و جوانمردی است. وقتی من در دربار بودم یکی از دوستان که نامش را نمی‌برم و فعلاً در اروپاست حاصل پیامی از یکی از سفرای دول بیگانه بود و نزد من آمد (باید عرض کنم که این شخص منظوری جز در میان‌گذاردن مطلب از لحاظ روابط دوستانه که با آن سفیر داشت ابراز نداشت) و عنوان کرد که آنها حاضر هستند پنج میلیون دلار برای مخارج یا برای دستمزد بشرط اینکه اقداماتی برای سرنگون کردن مصدق شود بپردازند و عقیده دارند که این کار باید بوسیله برادر شما سرتیپ محمود امینی انجام شود و او این وظیفه را تعهد کند. او اصرار

کرد که با مشارالیه صحبت شود زیرا باید جواب طرف داده شود. من با سرتیپ امینی مذاکره کردم و ایشان رد کرد.

البته این مذاکرات و مباحثات به این اختصار نیست که امروز می‌نویسم و حاشیه زیاد دارد که از موضوع روزنامه خارج است. خلاصه جریان بعدی را همه می‌دانند و امروز دیگر مطلبی نیست که بر کسی نهفته باشد که منجر به سقوط مصدق شد. من هم پس از حبس سیاسی به تبعید به رم آمدم تا زمانی که دکتر امینی به سمت سفیر ایران در آمریکا منصوب شد و در عبور از رم دیداری دست داد و ضمن بحث از جریان من اشاره به این مطلب کردم. ایشان گفت پنج میلیون دلار را پرداختند و من از ترس اینکه لوطی‌خور نشود فوراً به خزانه دولت ریختم و بعد نخست‌وزیر وقت زاهدی از من پرسید پنج میلیون دلار چه شد؟ گفتم به خزانه رفته است. ایشان فشار آورد که این مربوط به خزانه دولت نبوده است و برای مخارج بوده است. من ناچار شدم به پرداخت کننده مراجعه کنم آنها دو میلیون دیگر دادند که به آقای زاهدی تحویل شد...»

(نقل از صفحه ۹۱ ایران‌شهر، شماره ۱۶)



پیوست‌ها

## آسانترین کودتا

مصاحبه‌ای با کریمت روزولت

عامل آمریکایی کودتای ۲۸ مرداد

هنگامی که مجموعه کنونی زیر چاپ بود مصاحبه تازه‌ای از «کریمت روزولت» عامل اصلی کودتای ۲۸ مرداد در ایران نشر یافت.

این مصاحبه در اصل در روزنامه لوس آنجلس تایمز آمریکا چاپ شده است و ترجمه آن در دو روزنامه تهران نقل شد.

روزنامه کیهان در شماره‌های سه‌شنبه ۲۱ فروردین و یکشنبه ۲۶ فروردین ۱۳۵۸ ترجمه این مصاحبه را نشر داد که بوسیله «غلامرضا نجاتی» تهیه شده است.

روزنامه آیندگان نیز در شماره دوشنبه ۲۷ فروردین ۱۳۵۸ مصاحبه را با ترجمه دیگری که بوسیله «جواد اسدی» انجام شده است چاپ کرد.

در این مصاحبه مقدار زیادی از مطالبی که قبلاً در این مجموعه آورده شد، و مخصوصاً مطالبی که «کریمت روزولت» ضمن مصاحبه با «ژرارد وویل» فرانسوی گفته است و از کتاب همود مقاومت ناپذیر محمد رضا، شاه ایران نقل کردم تأیید شده است.

از آنجا که این مطلب هم میتواند دنباله‌ای برای این مجموعه باشد متن آنرا از روزنامه کیهان نقل می‌کنم. عنوان «آسانترین کودتا» از روزنامه آیندگان گرفته شده است.

ضمناً چون در این مصاحبه درباره حوادث انقلاب ایران و «سقوط مقاومت ناپذیر شاه» نیز مطالبی هست میتواند نقطه پایان مناسبی برای این مجموعه عبرت‌انگیز باشد.

تهران ادیبهشت ۱۳۵۸

محمود تفضلی

## آسان‌ترین کودتا

در سال ۱۹۵۳، آیزنهاور، رئیس‌جمهوری آمریکا، طرح رهبری و هزینه کودتائی را که منجر به سقوط دولت دکتر مصدق گردید فراهم کرد. اینک عامل و اجرا کننده‌ی طرح کودتای «سیا» که عملیات مربوط را بطور سری در ایران انجام داده است، از این راز پرده برمی‌دارد:

کرمیت روزولت، رئیس اسبق «سیا» در خاورمیانه، طی یک مصاحبه اختصاصی با خبرنگار روزنامه لوس آنجلس تایمز، برای نخستین بار، نقش «سیا» را در کودتائی که بمنظور بازگرداندن قدرت به محمدرضا پهلوی انجام گرفته است شرح می‌دهد.

کرمیت روزولت می‌گوید: «کودتای ایران نخستین عملیات مخفی علیه یک دولت خارجی بود که بوسیله «سیا» در ماه‌های آخر حکومت ترومن تنظیم شده بود، ولی بررسی درباره اجرای آن در حکومت دموکراتها (ترومن) که از مصدق جانبداری می‌کرد، متوقف گردید.

«با اجرای این طرح موفقیت‌آمیز در ایران، که «سیا» آنرا طرح «آجا کس» نامگذاری کرده بود، جان فاستردالس، وزیر خارجه دولت آیزنهاور، یحدی خوشنود گردید که در نظر داشت نظیر کودتای ایران را در کنگو، گواتمالا و اندونزی هم انجام دهد و در مصر نیز حکومت جمال عبدالناصر را ساقط کند.

روزولت مدعی است که در برابر این پیشنهادها ایستادگی کرده و بهمین علت از خدمت در سازمان «سیا» کناره‌گیری کرده است.

کرمیت روزولت که ۶۳ ساله است اعتراف میکند که در اواسط تابستان سال ۱۹۵۳ مدت سه هفته در ایران اقامت داشته و کودتای علیه دولت دکتر مصدق را، بطور پنهانی رهبری کرده است. روزولت اقرار میکند که مبلغ یک میلیون دلار آمریکائی، برای هزینه ایجاد بلوا و اغتشاش‌های خیابانی که ۳۰۰ کشته بجای گذاشت و دولت ملی مصدق را ساقط کرد، در اختیار داشته ولی فقط ۷۵۰۰۰ دلار آنرا خرج کرده است.

روزولت می‌گوید: «پرزیدنت آیزنهاور، از چگونگی عملیات مربوط به کودتا از

آغاز تا پایان آن آگاه بود و دستور اجرای کودتا، بوسیله دالس، وزیر امور خارجه، به برادرش آلن دالس رئیس سابق «سیا» و همچنین والتر بیدل اسمیت، معاون وزارت امور خارجه صادر شد.

«من دستورات صریحی از این سه شخصیت برای اجرای این مأموریت دریافت کردم و انتخاب من برای انجام این کار بدین دلیل بود که مدتی مهمترین مقام را از طرف «سیا» در خاورمیانه بعهده داشتم.»

روزولت، نوه تئودور روزولت رئیس جمهوری اسبق آمریکا میگوید: «سه تن از همکاران رئیس جمهوری آمریکا، در زمینه ضرورت انجام این مأموریت مرا متقاعد ساختند. این سه شخصیت، فاستردالس، آلن دالس و ژنرال بیدل اسمیت بودند. سالهاست یاران مصدق «سیا» را متهم به انجام کودتا، در ایران می کنند. برخی از این افراد، مانند مهدی بازرگان نخست وزیر، هم اکنون در حکومت جدید ایران عضویت دارند، ولی دولت آمریکا هیچگاه اتهام آنها را تأیید نکرد.

روزولت داستان چگونگی کودتا و سقوط حکومت دکتر مصدق را بطور مشروح توضیح میدهد و میگوید: «سیا» پس از تبادل نظر با انگلیسی ها، تصمیم به سرنگون کردن دولت مصدق گرفت. ما، اوضاع ایران را از سال ۱۹۵۲ مورد بررسی قرار داده بودیم و انگلیسی ها از مدتی پیش از آن تاریخ در زمینه پیشنهاد کودتا در ایران با ما وارد گفتگو شده بودند... یعنی در سال ۱۹۵۲، موقعی که سفیر کبیر انگلستان از ایران اخراج شد. در آن موقع در حدود دو سال بود که مصدق حکومت میکرد. وی طی این مدت موقع خود را در پارلمان مستحکم کرده بود و بتدریج قدرت و نفوذ شاه را تضعیف میکرد. مصدق با ملی کردن یک میلیارد دلار، دارائی شرکت نفت ایران و انگلیس، خشم و غضب قدرتهای غرب را برانگیخته بود. دولت های انگلیس و آمریکا توافق کردند که مانع صدور نفت ایران شوند. بررسی درباره تهیه و اجرای طرح کودتا، زمانی آغاز شد که نمایندگان شرکت نفت ایران - انگلیس با توافق دولت انگلستان با ما، تماس گرفتند. آنها در لندن در زمینه بحث درباره طرح کودتا، با ما وارد گفتگو شدند. من به آنها گفتم آقایان من نمیتوانم در این مورد باشما مذاکره کنم... من اجازه ندارم، ولی آنها طرح خود را بطور مشروح، که موجب اتلاف وقتم شد، برای من توضیح دادند. طرح جالبی بود... با جزئیات و خصوصیات نظامی و غیر نظامی و جدول بندی و برنامه اجرا... درست مانند یک طرح نظامی و عملیات زیرزمینی، ولی بنظر من طرح قابل اجرا نبود.»

روزولت به سخنان خود ادامه میدهد: «من به واشینگتن برگشتم و در مورد تماس با انگلیسی ها با آلن دالس و معاون او، مشورت و گفتگو کردیم. ماه دسامبر



۱۹۵۲ فرارسید. آیزنهاور، در انتخابات ریاست جمهوری پیروز شد، ولی تا ژانویه ۱۹۵۳ دموکراتها بحکومت لرزان خود ادامه میدادند.»

در این دوران دالس، رئیس «سیا» و کرمیت روزولت، طرح کودتای آمریکا را برای سقوط دکتر مصدق تنظیم و تکمیل میکنند. روزولت در این مورد میگوید: «دالس اصرار داشت هاری ترومن و دین آچسن، وزیر خارجه او که نسبت به دکتر مصدق «سمپاتی» دارد از موضوع طرح آگاه نشوند. آچسن کاملاً مجذوب دکتر مصدق بود بهمین دلیل من هم مایل نبودم موضوع طرح کودتا را با او در میان بگذارم. من و آلن دالس میدانستیم که جان فاستردالس، در حکومت آیزنهاور، جانشین آچسن خواهد بود و نمیخواستیم دولتی را که روزهای آخر حکومت خود را طی میکند، درگیر موضوعی کنیم که کمتر از جمهوریخواهان نسبت به آن موضوع علاقمند بود. آلن دالس می گفت بهتر است تا برادرم کارش را تحویل نگرفته موضوع را مطرح نکنیم و بهمین نحو عمل کردیم.»

«قبل از اینکه آیزنهاور، بطور رسمی عهده دار مسؤولیت شود. نامه مشروحي از مصدق دریافت کرده بود. نخست وزیر ایران از رئیس جمهوری جدید آمریکا خواستار شده بود از او حمایت کند و به تحریم خرید نفت ایران پایان داده شود.» روزولت فاش میکند که چون جان فاستردالس در جریان طرح کودتا قرار داشت، در نتیجه پاسخ آیزنهاور به مصدق بالحن ملایمی «سنفی» بود. در ژانویه ۱۹۵۳، پس از اینکه آیزنهاور در کاخ سفید مستقر شد، فاستردالس، بیمناک از اینکه مصدق زیر نفوذ شورویها قرار گیرد، به روزولت دستور داد طرح کودتا را تکمیل و آماده اجرا کند. این تصمیم بعنوان پایان سیاست ترومن تلقی گردید.»

گزارشی که بوسیله منابع اطلاعات تهیه شده بود و در ژانویه ۱۹۵۳ بوسیله دولت ترومن انتشار یافته بود و شش ماه قبل از طبقه بندی محرمانه، خارج شده بود، حکایت میکرد که اقدام دکتر مصدق در ملی کردن صنعت نفت، «تقریباً با حمایت کامل مردم» ایران روبرو شده است. همچنین مصدق یک ضد کمونیست سرسخت شناخته شده بود و در پایان اینطور نتیجه گیری بعمل آمده بود که حزب کمونیست توده، مخالف مصدق است و اقدام برای سقوط دولت او را، بر خود فرض میداند.» روزولت درباره ارزیابی اوضاع سیاسی ایران در زمان حکومت ترومن به مخبر روزنامه لوس آنجلس تایمز میگوید: «من در این مورد چیزی نمیدانم. آنچه من ز آن دوران بخاطر دارم، این است که ما در «سیا» میخواستیم بدانیم لویی هندرسون، سفیر ایالات متحده در ایران، چه نظریه ای دارد. او (هندرسون) عقیده داشت که ادامه زمامداری مصدق، خطر جدی ببار خواهد آورد و ایران را زیر سلطه شورویها خواهد کشاند» با اینحال روزولت اظهار عقیده میکند که «دکتر مصدق

اصولا طرفدار کمونیستها نبود و طرفدار کمونیستها هم نمیگردید... «انگلیسی‌ها درباره ایران اشتباه کردند. من معتقدم که انگلیسی‌ها در مذاکرات با مصدق بسیار گیج بودند... آنها هیچ نوع پیشنهاد قابل قبولی ارائه نکردند و این بنظر من احمقانه بود. من فکر میکنم این امکان وجود داشت که پیشنهاد قابل پذیرشی ارائه کرد و اگر با ایران کنار می‌آمدند، عملیات پر سروصدای کودتا انجام نمیگرفت. اگر آنها به موافقت میرسیدند، ما نرخ نفت را بالا میبردیم و به آنها یک پورسانتاز، بعنوان حق مالکیت میدادیم، این عادلانه‌ترین کاری بود که آنها میتوانند انجام دهند.»

روزولت، نظر دولت ترومن را دایر بر اینکه دکتر مصدق مورد حمایت مردم و طمش بود، تأکید میکند ولی در عین حال عقیده دارد که این حمایت را بسرعت از دست داد زیرا قدرتهای غربی، خرید نفت را تحریم کردند.

روزولت درباره کودتا علیه دولت دکتر مصدق میگوید: «این اقدام مهم، با سرعت و بموقع، با سازمان دادن نیروهای مخالف مصدق و در محیطی بسیار تهدیدآمیز انجام گرفت... اجرای کودتا برای «سیا» ضرورت داشت زیرا «عوامل دیگری» قصد کودتا داشتند. ایرانیان طرفدار شاه، چندان زیاد و سازمان یافته نبودند. انگلیسی‌ها نیز از انجام کودتا، غافل نبودند، هرچند مصدق آنها را از ایران اخراج کرده بود.»

روزولت برای سازمان دادن به کودتا در آخرین روزهای زمستان ۱۹۵۳ مخفیانه وارد ایران میشود. سپس در ژوئیه همان سال، بار دیگر بایران می‌آید. در این سفر، بایک اتوموبیل آمریکائی، همراه یکی از دوستانش از بغداد عازم ایران میشود و با یک گذرنامه جعلی از مرز عبور میکند. «در آن روزها که وارد ایران شدم، وضع ارتباطات بین مرزها و مرکز، بسیار بد بود، حتی اگر اسم واقعی مرا میدانستند، مشکلی فراهم نمیگردید. مأمور گارد مرزی، مرد بسیار کودنی بود و خوب نمیتوانست انگلیسی بخواند و صحت و سقم گذرنامه مرا تشخیص دهد...»

«پس از ورود به ایران، به منزلی در نواحی کوهستانی تهران، که دور از عبور و مرور مردم بود رفتم و به تنظیم کارهایم پرداختم. ما یک میلیون دلار داشتیم و کمتر از ۷۰۰۰ دلار آنرا برای براه انداختن دموستراسیون خرج کردیم. بقیه پول را در یک محل مطمئن در سفارت گذاشتیم و چندی بعد آنرا به شاه دادیم.»

روزولت اعتراف میکند که ۷۰۰۰ دلار به یک شبکه که شامل سه نفر آمریکائی و پنج نفر ایرانی بود برای تجهیز دموستراسیون پرداخت شد. عوامل ایرانی در این شبکه، باصدها تن مردم محلی ارتباط داشتند. آنها یک گروه را

مازمان داده بودند و از طریق آن گروه پولها را بین مردم تقسیم میکردند.» روزولت میگوید: «من با نام جعلی «لا کریچ» وارد ایران شدم و تنها سه نفر از هويت واقعی من اطلاع داشتند، یکی از این سه تن، شاه بود. من بدیدن او رفتم و به او گفتم مصدق را عزل کند و سرلشکر فضل‌اله زاهدی را به نخست‌وزیری بگمارد. شاه این پیشنهاد را بامسرت استقبال کرد. فقط میخواست اطمینان حاصل کند که از او پشتیبانی خواهد شد. با توجه به احترام و پذیرائی که ترومن و آپسن در ایالات متحده از دکتر مصدق بعمل آورده بودند، اکنون میخواست مطمئن شود که دیگر از مصدق حمایت نخواهد شد.»

«طی ملاقات کوتاهی که با او داشتم، متقاعد شد که ما ترتیبات لازم را برای انجام کارمان داده‌ایم (ایالات متحده آمریکا و انگلستان با کودتا موافقت کرده‌اند) و این توافق با اظهارات وینستون چرچیل و آیزنهاور، تأکید شده است. نشانه توافق چرچیل تغییر لحن او در سخنرانی رادیویی بی‌بی‌سی و همچنین نطق آیزنهاور که در غرب آمریکا بود که از شاه حمایت کرد.»

روزولت اظهار داشت که اقدام آمریکا در انجام کودتای ایران کاملاً محرمانه بود و جز چند تن از افسران ارتش ایران که با آنها مذاکره کردیم، هیچکس از جریان کار اطلاع نداشت. ما توافق کرده بودیم که بهتر است هندرسون، سفیر ایالات متحده آمریکا، در جریان کودتا از ایران خارج شود. سپس روزولت در مخفی‌گاه خود واقع در ناحیه کوهستانی تهران، با افسران طرفدار شاه، بمنظور ایجاد نیروئی که با استفاده از بودجه «سیا» بتوان گروهی از اهالی تهران را برای تظاهرات جمع‌آوری کرد، تماس برقرار کرد.

دو هفته پس از ورود روزولت به ایران، همانطور که قبلاً پیشنهاد کرده بود، شاه مصدق را عزل کرد و زاهدی را به نخست‌وزیری برگزید، ولی مصدق حاضر بکناره‌گیری نشد و علیه شاه و طرفداران او به‌مقابله پرداخت. روزولت که احتمال این واقعه را پیش‌بینی کرده بود میگوید: «عده‌ای از افسران طرفدار شاه، در محلی که «سیا» تعیین کرده بود — مجاور سفارت آمریکا در تهران — مخفی شدند و شاه نیز از کشور خارج شد.

«... من به‌شاه گفتم: «اگر برخی از کارها موفقیت‌آمیز نبود، شما با هواپیمای خودتان به بغداد پرواز کنید.» ولی چون سفیر ایران در بغداد، از طرفداران مصدق بود، شاه، ناگزیر بطرف رم پرواز کرد.»

بگفته روزولت، سرلشکر زاهدی طی سه هفته اقامت روزولت در تهران، با او تماس منظم داشت و پسرش اردشیر زاهدی نیز که بعدها سفیر ایران در ایالات متحده شد، از کسانی بود که با روزولت تماس داشته است.

روزولت میگوید: «بدنبال تظاهرات خیابانی و پس از اینکه نظامیان قدرت را بدست گرفتند، شاه به تهران برگشت. من و زاهدی به او تلگراف کردیم به ایران برگردد. مصدق نخست مخفی شد و روز بعد، خود را معرفی کرد سپس بازداشت و محاکمه شد و سه سال در زندان ماند.»

هنگامی که شاه به ایران بازگشت و بار دیگر قدرت را بدست گرفت معامله نفت با کشورهای غربی بسهولت انجام گرفت. بموجب آن قرارداد شرکت های آمریکائی ۴ درصد محصول نفت ایران را بخود اختصاص دادند به کنسرسیوم انگلیسی نیز اجازه داده شد به ایران مراجعت کند و سهم قابل توجهی از نفت ایران را بدست آورد. اجرای عملیات مربوط به کودتا، از آغاز تا پایان، فقط سه هفته طول کشید، سپس من از ایران خارج شدم.

آنچه روی داد، بوسیله گروه کوچکی از افسران ارتش بود که در مقامات بالا بودند و مصدق آنها را بکارگمارده بود و همه کارها ظرف سه روز به نتیجه رسید. روزولت پس از مراجعت به آمریکا مورد تقدیر رئیس جمهوری قرار میگیرد و بدریافت نشان «امنیت ملی» نائل میشود. وی در این مورد میگوید: «برای اهمیت این نشان کافی است بگویم که پیش از من فقط یک تن، یعنی ادگار هوور، رئیس مقتدر «اف-بی-آی» بدریافت چنین نشانی نائل شده بود.»

«جان فاستردالس که از موفقیت در این عمل بسیار خوشحال شده بود عقیده داشت که در آینده این نوع اقدامات وسیله ای برای مواجه نشدن با مسائل دشوار خارجی خواهد بود. من نیز خاطرنشان ساختم که ما پیش از انجام کار، اوضاع را بدقت مطالعه کردیم و خوشحال شدیم که ارتش، باستثنای چند مورد معدود از افسران که مصدق آنها را بکارگمارده بود، همگی طرفدار شاه بودند...»

\*\*\*

«هنگامی که از ایران مراجعت کردم و برای تسلیم گزارش خود به کاخ سفید رفتم، احساس کردم وزیر خارجه مایل است عملیات دیگری نظیر آنچه انجام شده بود، در برخی از کشورهای خارجی صورت گیرد. من به فاستردالس گفتم: آقای محترم، بخاطر داشته باش که این اقدام بدنبال یک سلسله بررسی های دقیق انجام گرفت و شما نمیتوانید در نقاط دیگری از جهان، این برنامه را پیاده کنید... من سعی کردم وزیر خارجه را متقاعد سازم که عملیات ایران نمیتواند بعنوان یک نمونه و مدل، در نقاط دیگر تکرار شود، ولی فاستردالس نمیخواست این نظریه را قبول کند و سعی داشت مرا درگیر «گواتمالا» کند.

«دالس برای به کرسی نشاندن حرف خود اینطور استدلال می کرد: «شما با استفاده از همکاری و حمایت پنهانی گروهی که انتخاب میکنید، میتوانید در هر

کشوری که بخواهید عمل کنید.» من در پاسخ نظریه او که بعقیده خودم «چرند» و بی معنی بود گفتم: «شما با موفقیت در یک عمل، تصور می کنید می‌توانید این برنامه را در هر محلی که دلخواهتان باشد، اجرا کنید؟ شما تجزیه و تحلیل دقیق این موضوع را که چرا نخستین اقدام ما (در ایران) موفقیت آمیز بود، بخاطر ندارید.»

روزولت به اختلاف نظر خود با فاستردالس در مورد مصر اشاره میکند و میگوید: «من یقین داشتم که ناصر برای تهیه اسلحه با اتحاد جماهیر شوروی وارد معامله خواهد شد، ولی دالس مخالف این نظر بود و میگفت: من اخیراً از کنفرانس ژنو برگشته‌ام. در آنجا روسها بمن اطمینان دادند که چنین معامله‌ای صورت نخواهد گرفت.»

«هنگامی که وزیر خارجه آمریکا از خبر امضای قرارداد خرید اسلحه، بین مصر و شوروی آگاه شد، از من خواست به مصر بروم و نظیر مأموریت ایران را، در مصر انجام دهم و حکومت ناصر را ساقط کنم. من به او گفتم انجام این کار امکان ندارد... و چون شخص دیگری را در اختیار نداشت که بتواند مأموریت مرا انجام دهد، از این فکر منصرف شد.»

«چهار سال بعد از کودتای ایران فاستردالس بار دیگر پیشنهاد کرد در چند کشور مورد نظر ایالات متحده آمریکا مداخله شود، ولی من نپذیرفتم و سرانجام بعزت سماجت دالس، در سال ۱۹۵۸ از خدمت در «سیا» کناره‌گیری کردم.»

کرمیت روزولت، پس از کناره‌گیری از «سیا» با عنوان معاون کمپانی «گلف» در آن شرکت مشغول کار میشود. وی درباره شغل و عنوان جدید خود میگوید: «من عهده‌دار امور روابط دولتی آن شرکت با دولت ایالات متحده و همچنین با دیگر کشورهای خارجی بودم و در این سمت با شاه ایران ملاقاتها و مذاکراتی داشتم ولی این تماس‌ها کوتاه و محدود بود.»

گلف از شرکت‌هایی است که پس از بازگشت شاه و اعاده قدرت به او، بوسیله کودتای «سیا» در استفاده از محصول نفت ایران ذینفع شده است.

روزولت منکر این موضوع است که تسهیلات و منافع که کمپانی گلف از نفت ایران کسب کرده، مقارن دورانی است که او در «سیا» اشتغال داشته است. همچنین روزولت از بحث درباره تسهیلات و کمک‌هایی که در دوران معاونت در آن شرکت، بِنفع گلف انجام داده است طفره می‌رود ولی اعتراف میکند که در زمینه ایجاد ارتباط میان شرکت گلف و شاه سابق ایران، کمک‌هایی کرده است.

در ماه ژوئن ۱۹۷۵، سوکمیسیون سنای آمریکا در امور مربوط به فعالیت شرکت‌های خارجی مدارکی بدست آورد که نشان میداد که روزولت از حقوق -

بگیران شرکت نورثروپ است (شرکت مذکور که دفتر مرکزی آن در لوس - آنجلس قرار دارد، و در داد و ستد و معاملات هواپیما، به مقداری وسیع با کشورهای خاورمیانه معروف است) سو کمیسون سنا بریاست سناتور فرانک چرچ مدعی است که روزولت سالانه ۷۰۰۰ دلار بخاطر بازاریابی و کمک به فروشهای شرکت نورثروپ به ایران، عربستان سعودی و چند کشور دیگر، دریافت کرده است. روزولت هنوز یکی از مشاوران و بازاریابهای شرکت مزبور است.

طبق مدارک بدست آمده، روزولت با عنوان مشاور به استخدام شرکت «نورثروپ» در آمده است، زیرا با مقامات عالیرتبه کشورهای خاورمیانه، همچنین با شاه ایران مربوط بوده است و این ارتباط در دورانی که روزولت در «سیا» خدمت میکرد، توسعه یافته است. در یکی از اسناد اداری «نورثروپ» روزولت بدین نحو معرفی شده است: «او، مدیر و شخصیت عالیمقامی است که با رؤسا و شخصیت‌های مهم و برجسته بسیاری از کشورهای خاورمیانه هم بستگی دارد». در این سند، شاه بعنوان یکی از این رهبران معرفی گردیده است.

در سال ۱۹۶۸، دادگستری آمریکا از روزولت بعنوان یکی از نمایندگان خارجی دولت شاه ایران و همچنین دولت اردن، لبنان و شرکت آنگولای پرتقال نامبرده است و پرونده دادگستری او تأیید میکند که او در تنظیم و تنسيق برنامه‌های سفرهای شاه به ایالات متحده و ایجاد شهرت برای او، و همچنین ایجاد تسهیلات لازم در زمینه مسافرت روزنامه‌نگاران و بازرگانان آمریکائی به ایران اقدام کرده و مشاور سفیر ایران در آمریکا بوده است. طی سالهای ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۰ شرکت روزولت، بنام «دان اندروزولت» سالانه مبلغ ۱۱۶۰۰۰ دلار، با اضافه هزینه‌هایی که طی انجام کارهای خود، برای ایران مصرف کرده از دولت ایران دریافت داشته است.

روزولت در حال حاضر مشاور شرکت‌های آمریکائی که درصدد سرمایه‌گذاری در نقاط مختلف جهان هستند می‌باشد، هرچند تأیید میکند که با خلع شاه نفوذ او در ایران بسیار تنزل کرده است.

روزولت میگوید تصمیم گرفته است پس از ۲۰ سال به سکوت خود، درباره کودتای ایران پایان دهد و پس از مشاوره‌ای که سه سال پیش با شاه ایران در تهران بعمل آورده است، مطالبی در این زمینه بنویسد. وی مدعی است که شاه را متقاعد ساخته که درباره مطالب نادرستی که درباره کودتا انتشار یافته است، باید در مقام پاسخگوئی برآید.

«من به شاه گفتم: اطلاع دارید که مطالب زشت بی‌شماری درباره شما نوشته و منتشر شده است. هیچ‌یک از اینها درست نیست و هیچ‌کس نیز درصدد

پاسخگویی بر لیامده است نظررتان درباره اینکه من حقیقت را بنویسم چیست؟ شاه کمی فکر کرد و گفت: «آری، فکر خوبی است. از طرف دیگر «سیا» نیز در معرض حملات بیشماری قرار گرفته است و من فکر میکنم اقدامات خوب گذشته «سیا» باید منتشر و اعلام شود... بروید و بنویسید..»

روزولت پس از جلب موافقت شاه و همچنین مشورت با «سیا» کار نوشتن کتاب مورد نظر را، که قرار است در اواخر تابستان امسال منتشر شود، شروع کرد.

روزولت سقوط رژیم شاه را با شگفتی تلقی میکند و میگوید: «من از آنچه در ایران گذشت، یعنی از آغاز اکتبر به بعد، اطلاع درستی ندارم. در آن دوران اردشیرزاهدی در آمریکا بود و در صدد عزیمت به ایران بود تا اوضاع را سروسامان دهد، ولی دیگر دیر شده بود.» روزولت میگوید: از یکسال و نیم قبل باینطرف، معتقد شده بود که قدرت و توانائی شاه پایان یافته است و با اطلاعاتی که بوسیله چند تن از ایرانیان «که در جریان اوضاع قرار داشتند» کسب کرده بود، متوجه شده بود که شاه دچار یک بیماری است، احتمالاً وجود یک لخته خون در مغزش. شاه با اعمال توصیه‌های نادرست در زمینه مصرف همه پولها برای خرید وسایل نظامی و همچنین تحت تأثیر تشویق‌های برخی از آمریکائیه‌ها، مانند ریچارد نیکسون - دایر بر اینکه بصورت حاسی و سنگر نیرومند غرب در خاورمیانه در خواهد آمد و پرچمدار استواری در برابر اتحاد جماهیر شوروی و دیگر دشمنان خواهد بود - مرتکب اشتباه شد...

من عقیده دارم که این افکار و نظریات، نابجا و ناصواب بودند. ولی شاه بطور یقین به این اندیشه‌ها اعتقاد داشت، همچنانکه نیکسون به آنها معتقد بود و تصور میکنم کیسینجر نیز همینطور فکر میکرد ولی باگذشت زمان کار مؤثری صورت نگرفت و برای جبران غفلت‌ها، دیگر دیر شده بود.

روزولت معتقد است که استراتژی نیکسون - کیسینجر درباره خلیج فارس، شاه را درباره قدرت و قابلیت خودش باشتباه انداخت. اشتباه دیگر شاه این بود که باید در بهبود وضع اقتصادی مردم کشورش کوشش میکرد و به این موضوع توجه داشت که با پیشرفت اقتصاد مردم، تمایلات سیاسی آنها بتدریج و به آرامی رشد میکرد، ولی این کار را بموقع انجام نداد...

## چهارمقاله

## درباره مصدق

در فروردین و اردیبهشت ۱۳۵۸ چهارمقاله در دوره جدید مجله امید ایران نشر دادم که در هر یک جلوه‌ای از چهره مردمی و درخشان مصدق قهرمان نمایانده شده است. چون چاپ این مجموعه هنوز پایان نیافته بود، بی‌جا ندیدم که آنها را نیز در اینجا نقل کنم مخصوصاً که محتوای آنها با مصدق و نفت هم پیوند دارد.



## گوشه‌ای مکتوم از تاریخ

غلامحسین رحیمیان از نمایندگان نامدار مجالس گذشته بود. رحیمیان با اینکه هرگز عضو حزب توده نبود در مجلس اغلب هماهنگ با فراکسیون حزب توده کار میکرد و به این جهت بعضی‌ها او را عضو این حزب تصور میکردند. دکتر مصدق رهبر نهضت ملی ایران با اتخاذ سیاست موازنه منفی با دادن هرگونه امتیاز به خارجی‌ان مخالفت میکرد و در پی طرحی بود که در فرصت مناسب امتیازهای موجود را نیز لغو کند.

در آن زمان نفت جنوب ایران در دست انگلیس‌ها بود و امتیاز شیلات شمال در اختیار شوروی‌ها. بعلاوه شوروی‌ها در پی آن بودند که به منابع احتمالی نفت در شمال ایران دست یابند و آمریکائی‌ها هم در پشت پرده به منابع گوناگون و نفت ایران چشم دوخته بودند.

در چنین زمانی بود که دکتر مصدق در نطق تاریخی خود در روز ۷ آبان ۱۳۲۳ در مجلس چهاردهم گفت:

«... آنهایی که طالب ترقی و تعالی میهن‌اند با هر سیاستی که در مصالح وطن نیست مبارزه می‌کنند... من با دادن هر امتیاز از نظر اقتصادی و سیاسی مخالفم... ملت ایران آرزومند توازن سیاسی است، یعنی توازنی که در نفع این مملکت باشد و آن توازن منفی است. ملت ایران هیچ وقت با توازن مثبت موافقت نمی‌کند و از اولین روزی که من وارد مجلس شده‌ام با قرارداد مالی و هر عملیاتی که دولتهای بعد از شهریور از نظر توازن مثبت نموده بودند مخالفت کردم و اعمال خائنانه آنها را به جامعه آشکار نمودم.»

«... هیچ کس نمیتواند قضاوت ملت ایران را انکار کند. ملت ایران به دولتهائی که به کشور خیانت نموده‌اند به چشم بد مینگرد و هر وقت بتواند خائنین را به چوبه‌دار میزند...»

«... من آنچه عرض کرده‌ام در مصالح مملکت و منافع آن دولتی است که طالب موازنه سیاسی است. هرگاه ما تعقیب از سیاست مثبت کنیم باید امتیاز

نفت شمال را هم برای ۹۲ سال بدهیم و باین طریق موازنه سیاسی برقرار کنیم... دادن این امتیاز مثل این است که مقطوع‌الیدی برای حفظ موازنه راضی شود که دست دیگر او را هم قطع کنند، در صورتیکه هر مقطوع‌الیدی برای حفظ ظاهر هم باشد طالب دست مصنوعی است و آن مقطوع‌الیدی که بخواهد مقطوع‌الیدین شود خو بست خود را از مذلت زندگی خلاص و قبل از اینکه یدثالی او قطع شود انتحار کند...»

دکتر مصدق با نطق‌ها و فعالیت‌های پارلمانی خود افکار عمومی را برانگیخت و بر اثر اقدام او مجلس در ۱۱ آذر ۱۳۲۳ طرحی را با دو فوریت بتصویب رساند که طبق آن «هیچ نخست‌وزیر و وزیر و اشخاصی که کفالت از مقام آنها و یا معاونت میکنند» نمیتوانستند «راجع به امتیاز نفت با هیچ یک از نمایندگان رسمی و غیررسمی دول مجاور و یا نمایندگان شرکتهای نفت و هر کس غیر اینها مذاکراتی که اثر قانونی داشته باشد بکنند و یا اینکه قراردادی امضا نمایند.»

وقتی این طرح به تصویب رسید و صورت قانونی پیدا کرد غلامحسین رحیمیان لایحه‌ای مبنی بر الغای امتیاز نفت جنوب تهیه کرد که بصورت ماده واحده‌ای تهیه شده بود. متن این ماده واحده چنین بود:

«مجلس شورای ملی ایران امتیاز نفت جنوب را که در دوره استبداد ب شرکت داری واگذار شده و در موقع دیکتاتوری آنرا تهیه و تجدید نموده‌اند به موجب این قانون الغاء می‌نماید.

اعضای فراکسیون حزب توده در مجلس چهاردهم این لایحه را امضا کردند. رحیمیان لایحه را در جلسه علنی مجلس قرائت کرد و از دکتر مصدق خواست که طرح پیشنهادی او را امضا کند. اما مصدق از امضای این طرح خودداری کرد زیرا فکر ملی کردن نفت در سراسر ایران را در سر خود داشت.

این امضا نکردن طرح رحیمیان از طرف دکتر مصدق موجب جنجال عظیمی شد و از جمله روزنامه‌های حزب توده به مصدق حمله بردند.

اسروژ که سی و پنج سال از آن ماجراها می‌گذرد و نفت ایران هم ملی شده است غلامحسین رحیمیان این راز را فاش می‌کند که چرا دکتر مصدق «طرح الغای قرارداد نفت جنوب را که او تهیه کرده بود امضا نکرد.»

رحیمیان در نامه‌ای که اصل آن در دست نویسنده است می‌گوید: در دوره چهاردهم مجلس شورای ملی هنگامیکه طرح لغو قرارداد امتیاز نفت جنوب را که در دست انگلیس بود به مجلس دادم ابتدا از مرحوم دکتر مصدق درخواست کردم اولین کسی باشد که این طرح را امضا می‌نماید. اما ایشان در پاسخ گفتند فعلاً امضا نمی‌کنم. بیائید منزل من در این باره صحبت کنیم.

«روزهای بعد از طرف بعضی اشخاص در جراید آنروز مطالبی به مخالفت با  
اسضا نکردن مرحوم دکتر مصدق نوشتند.»

«همانطور که قرار شده بود من به منزل ایشان رفتم و مرحوم دکتر مصدق در  
کمال ملاحظت فرمود شما یک فداکاری بزرگ کرده اید که این طرح را بخاطر  
ملت ایران تهیه کرده اید. اما یک فداکاری بزرگتر شما این خواهد بود که این  
طرح را رسماً در این مجلس مطرح نکنید زیرا هنوز زمینه حاضر نیست. باضافه  
به نمایندگانی که در این مجلس فعلی اکثریت دارند نمی شود اطمینان کرد. بنابراین  
ممکن است این طرح رد بشود. پس لازم است موضوع این طرح دنبال بشود و در هر  
فرصتی که پیش آید از مخالفت کردن با قرارداد نفت و سخن رانی کردن فروگذار نکنید.  
این وظیفه ای است که همه کس باید بعهده بگیرد تا انشاء الله موقعش برسد و  
عمل کنیم والا اگر حالا این طرح مطرح بشود با اکثریت فعلی نمایندگان مجلس  
که من آنها را می شناسم ممکن است این طرح رد بشود. آنوقت گزک بدست  
انگلیس ها می افتد و خواهند گفت اگر ادعا دارید این امتیاز در دوران دیکتاتوری  
(رضاشاه) تمدید شده و قانونی نیست حالا که مجلس آزاد دارید این مجلس لغو  
شدن آنرا رد کرده است. به این جهت در آینده دچار مشکلات زیاد خواهیم شد.  
من (رحیمیان) فکر کردم فرمایشات ایشان بسیار بجا و صحیح است و از این رو  
با اینکه چند نفر از اسضا کنندگان اصرار داشتند این طرح در مجلس مطرح بشود،  
از این اقدام صرف نظر کردم. منتهی همانطور که دکتر مصدق فرموده بود تا آخر  
دوره پانزدهم که در مجلس بودم در هر فرصت با قرارداد نفت جنوب مخالفت  
میکردم که شرح آن ها در مجله مذاکرات مجلس و در روزنامه های آن زمان نقل  
شده است.»

«چون قرار ما با دکتر مصدق این بود که مذاکره ما در منزل ایشان محرمانه  
بماند. در آن موقع و از آن به بعد هر کس و هر وقت از من سؤال می کرد که  
صحبت شما با دکتر مصدق چه بود و ایشان چه گفتند هرگز جوابی ندادم. اما  
امروز لازم میدانم این راز را فاش سازم و این مطلب را به همه هموطنانم بگویم  
تا مخصوصاً کسانی که در آن موقع به مخالفت با مرحوم دکتر مصدق اقدام  
میکردند، اگر هنوز زنده هستند از این حقیقت تاریخی باخبر شوند و به کوتاه بینی  
خویش پی ببرند.»

مجله امید ایران، شماره ۱۱ دوره جدید ۲۷ فروردین ۱۳۵۸

## سالروز تصویب قانون خلع ید از کمپانی نفت انگلیس

در تقویم‌های رسمی و سالنامه‌های ما روز ۲۹ اسفند روز ملی شدن صنایع نفت ایران ذکر شده و در این روز خاطره این اقدام مهم و ملی یادآوری می‌گردد. شاید از نسل جوان امروزی کسی بدرستی نداند که روز ۲۹ اسفند چه روزیست مخصوصاً که امسال که باصطلاح نخستین بهار آزادی را می‌گذرانیم در روز ۲۹ اسفند ظاهراً اجازه داده نشد که درباره ملی شدن نفت ایران در روزنامه‌ها مطالبی که ممکن و لازم بود انتشار یابد.

در واقع روز ۲۹ اسفند روزی بود که مبارزه‌های پی‌گیر ملت ایران با رهبری خستگی‌ناپذیر به مرحله‌ای از موفقیت خود رسید و تصمیم مبنی بر ملی شدن صنعت نفت ایران که در روز ۱۷ اسفند سال ۱۳۲۹ در مجلس شورای ملی تصویب شده بود در روز ۲۹ اسفند همان سال از تصویب مجلس سنا هم گذشت و به این ترتیب قطعیت پیدا کرد و بهمین مناسبت این روز را بعنوان روز ملی شدن نفت ایران برگزیدند و هر سال هم بگونه‌ای از آن یاد می‌کردند.

اما کار ملی شدن نفت ایران نه در این روز آغاز گشت و نه پایان پذیرفت.

ماجرای نفت ایران داستان دازی است که با تاریخ منابع نفت در جنوب ایران آغاز می‌گردد و با امتیازنامه نفت داری و تشکیل کمپانی نفت انگلستان شکل می‌پذیرد و راه پرنشیب و فراز خود را دنبال می‌کند.

تا مدت پنجاه سال شرکت نفت انگلیسی که منابع نفت جنوب ایران را استثمار می‌کرد یکه تاز میدان بود همچنانکه در آن دوران امپراطوری انگلستان دوران اوج عظمت خود را می‌گذراند و با اصطلاح خود انگلیسیان بر روی زمین خورشید هرگز در امپراطوری انگلستان غروب نمی‌کرد زیرا این امپراطوری در سراسر جهان گسترده بود.

وقتی جنگ دوم جهانی آغاز گشت و چند سال هم از آن گذشت، ارگان قدرت امپراطوری انگلستان ضعیف شد، نه فقط هیتلر و موسولینی و همدستانش از رویرو با این قدرت می‌جنگیدند بلکه دوستانی هم که همراه و هم صف انگلستان بودند میخواستند هرچه میتوانند در تسلط بر جهان نصیب بیشتری برای خود بدست آورند.

از جمله از آنجا که نفت هم در آن روز اهمیت داشت و هم مسلم بود که در آینده اهمیت بیشتر کسب خواهد کرد شوروی‌ها و آمریکائی‌ها که دوستان و متفقان زمان جنگ انگلستان بودند در همان دوران در صدد برآمدند که در منابع غنی و سرشار نفت ایران برای خود امتیاز کسب کنند و در این زمینه از انگلیسیان

عقب نمایند.

بطوریکه علاوه بر انگلستان که عملاً نفت خوزستان و جنوب ایران را در اختیار خود داشت شوروی‌ها نیز هیئتی برای درخواست امتیاز نفت به ایران فرستادند که چون ریاست آن با شخصی بود بنام «کافتارازه» کمیونی که به ریاست او تشکیل میشد به همین نام معروف گردید.

این هیئت شوروی در شهریورماه ۱۳۲۳ به ایران آمد و دو ماهی در ایران ماند و تقاضای امتیاز نفت‌های نواحی شمالی ایران را مطرح ساخت در همان زمانها آمریکائیان نیز به نفت‌های ایران چشم داشتند و دست بکار شده بودند و حتی یکسال پیش از آمدن هیئت شوروی نمایندگانی از جانب کمپانی آمریکائی «استاندارد و اکویوم اویل کمپانی» و یک کمپانی دیگر بنام «سینگلر» به ایران آمده بودند و مخفیانه و پنهانی مذاکراتی انجام میدادند و اقداماتی میکردند.

انگلیسی‌ها که دیگر قدرت پیش از جنگ خود را از دست داده بودند با آمدن شورویها و آمریکائی‌ها به ایران مخالفتی نداشتند و حتی می‌اندیشیدند که با همدستی و همراهی آنان آسانتر میتوانند استثمار استعماری خود را دنبال کنند.

رئیس کمیته اجرائی حزب کارگر انگلستان در همان زمان می‌نوشت:

«ما، در انگلستان راجع به امتیاز نفت در شمال ایران به نفع دولت شوروی اعتراض نداریم. همچنانکه انگلیسی‌ها در جنوب ایران اراضی نفت خیز مهمی دارند شورویها نیز حق دارند در شمال ایران نفت داشته باشند.» و نیز روزنامه اکونومیست چاپ لندن مینوشت:

«هیچکس بین روسیه و امتیاز نفت شمال ایران مانعی ایجاد ننموده است. اراضی نفت خیزی که بین بحر خزر و جبال زاگرس واقع شده چه از لحاظ ساختمانی و چه از لحاظ معرفت الارضی متعلق به بحر خزر و منطقه عملیات روس‌ها بوده است و بهیچوجه به اراضی خلیج فارس و خاورمیانه ارتباط ندارد.»

والاس موری سفیر آمریکا در ایران که با قوام السلطنه نخست‌وزیر وقت مذاکره کرده بود در تلگرافی به وزارت امور خارجه آمریکا می‌گفت:

«هنگامیکه قوام دیروز افکار خود را راجع به امکان ایجاد ترتیباتی با اتحاد جماهیر شوروی شرح میداد، بطور معترضه اظهار داشت که اگر چنین ترتیبی اتخاذ شود، او در این فکر است که به آمریکائیان نیز همان حقوق و امتیاز برای استخراج نفت در بلوچستان داده شود. وقتی من در مقابل گفتم که انگلیسی‌ها نیز جوایز نفت می‌باشند او اظهار تعجب کرد و گفت که انگلیسی‌ها تاکنون کلیه حقوق و امتیازی که ممکن است در ایران به آنها تعلق گیرد بدست آورده‌اند و کلیه قسمتهای نفت خیز جنوب ایران که هنوز در آنها تعیین مشخصات ارضی نشده است به

آمریکائیان می‌رسد...»

چنین بود موقعیت نفت ایران و اقدامات و بازی‌هایی که بر سر آن پنهانی و آشکار جریان داشت و در این میان نهضت ملت ایران و رهبری خردمندان و وطن پرستانه شادروان زنده یاد دکتر مصدق بود که با پیش‌گیری و مداومت سیاست موازنه منفی نه تنها مانع آن شد که امتیازهای تازه‌ای به خارجیان داده شود بلکه حتی نفت جنوب نیز که در دست کمپانی انگلیس بود ملی‌گردد.

و بدینسان بود که بدنبال هیجان‌ها و تظاهرات طولانی و قربانی دادن‌های فراوان و سرانجام کشته شدن رزم‌آرا نخست‌وزیر وقت (در ۱۶ اسفند) مجلس‌های شورا و سنا در اسفند ماه ۱۳۲۹ قانون ملی شدن صنعت نفت را تصویب کردند و مصدق در این حرکت ملی خویش به پیروزی رسید.

اما این پیروزی هنوز آغاز کار بود و هنوز میبایست راهی دراز دنبال شود. بهمین جهت مصدق در ۱۷ اردیبهشت ۱۳۳۰ قانون نه‌ماده‌ای خلع ید را به تصویب مجلس رساند و این قانون ۲ روز بعد از تصویب سنا هم‌گذشت و رسمیت یافت. (که ما در این شماره امید ایران مخصوصاً به این مناسبت از دکتر مصدق یاد می‌کنیم و خاطره او را گرامی می‌داریم).

خلع ید آغاز مرحله عملی و اجرائی قانون ملی شدن صنعت بود آقای مهندس بازرگان نخست وزیر موقت امروزی از اجراکنندگان قانون خلع ید بود که به این مناسبت به خوزستان رفت و امور کمپانی سابق انگلیس را بدست‌گرفت و در روز ۲۹ خرداد ۱۳۳۰، درست سه‌ماه پس از تصویب قانون ملی شدن نفت کار خلع ید از کمپانی انگلیس نفت جنوب انجام پذیرفت و بدنبال آن شکایت انگلستان به شورای امنیت و دیوان لاهه پیش آمد که آن ماجراها در این مختصر نمی‌گنجد.

امیدایران، شماره ۱۳ دوره جدید

۱۰ اردیبهشت ۱۳۵۸

## یکی از اسنادی که مصدق را پیروز کرد و در کودتای ۲۸ مرداد از دست رفته است

در اسفند ۱۳۲۹ نفت ایران ملی اعلام شد، در اردیبهشت ۱۳۳۰ قانون اجرای ملی شدن صنعت نفت به تصویب رسید و در خرداد همانسال کار خلع ید نفت جنوب از شرکت نفت انگلیس انجام پذیرفت.

بدنبال این اقدامات سریع و پشت سرهم بود که انگلستان هم به اقدامات متقابل پرداخت. به دیوان بین‌المللی لاهه شکایت برد. برای تحریم خرید نفت ایران دسیسه چید، برای محاصره اقتصادی ایران اقدام کرد و در این اقدامات از پشتیبانی و هواداری دوستان استعمارگر خود نیز بهره میگرفت. دوستانی که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سقوط مصدق دسته جمعی بصورت کنسرسیوم نفتی به ایران بازگشتند و قرارداد تازه نفتی را بر ایران تحمیل کردند.

پیش از این نوشتم که شرح «این ماجراها در این مختصر نمی‌گنجد».

اکنون پس از بیست و چند سال درباره مصدق و نفت و کودتا و قراردادهای بعدی و دسیسه‌ها و بازیهای پشت پرده کتاب‌ها و مطالب بسیار نشر یافته است. آنچه در ۱۲ شماره امید ایران با عنوان «جنگ نفت در لاهه» نشر می‌یافت خود بسیاری از ماجراها را نقل میکرد و موقعی که آن نوشته‌ها — همانطور که وعده شده و قرار هست — بصورت کتاب جداگانه و مستقلی نشر یابد مطالب بیشتری را بیان خواهد کرد که بسیاری از آنها شناخته هست و مقداری از آن هم تازه‌گی خواهد داشت مخصوصاً برای نسل جوانی که بیست و پنج سال در بی‌خبری بسر میبرد و نمیگذاشتند زمزمه حقیقی به گوشش برسد.

با اینهمه هنوز هم مطالب‌گفتنی و نوشتنی درباره نفت هست که کسی از آن خبر ندارد و امروز یکی از آنها را نقل می‌کنم.

نفت ایران که ملی شد دولت انگلستان حاضر نبود به آسانی از این منابع گرانبار و پربها دست بکشد و از این رو به دیوان بین‌المللی لاهه رجوع کرد. شادروان مصدق که با شایستگی و علاقمندی نهضت ملی ایران و کار ملی شدن صنعت نفت را رهبری میکرد به دخالت دیوان بین‌المللی در کار نفت ایران اعتراض داشت و آنرا نمی‌پذیرفت.

دکتر مصدق استدلال میکرد که دیوان بین‌المللی لاهه فقط در اختلافات و دعاوی میان دولت‌ها حق دخالت و اظهار نظر دارد. در حالیکه موضوع نفت ایران اختلافی است میان یک دولت (ایران) و یک کمپانی تجارتنی (شرکت نفت) و از این رو دیوان بین‌المللی لاهه صلاحیت رسیدگی به چنین دعوا و اختلافی را ندارد.

دیوان بین‌المللی لاهه به این اعتراض دکتر مصدق توجهی نکرد و در تیرماه همانسال دستور موقتی صادر کرد که از عملیات دولت ایران جلوگیری شود و از شرکت نفت انگلیس رفع مزاحمت شود تا وقتی که به این قضیه رسیدگی نهائی صورت گیرد.

دولت دکتر مصدق به این دستور دیوان لاهه وقعی نهاد و کار خود را دنبال

گرفت و این امر موجب گشت دولت انگلیس به شورای امنیت ملل متحد شکایت کند.

شورای امنیت در روزهای ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۶ و ۲۷ مهر ۱۳۳۰ تشکیل جلسه داد. دکتر مصدق شخصاً همراه با هیئتی برای شرکت و حضور در این جلسات به نیویورک رفت و از حقانیت ایران دفاع کرد و در نتیجه تلاشهای او شورای امنیت برخلاف تقاضای انگلستان از لحاظ آئین نامه های داخلی خود مقرر داشت تا وقتی که دیوان لاهه راجع به صلاحیت خود اظهار نظر نکرده است موضوع مسکوت میماند. و بدینگونه مصدق در شورای امنیت پیروز گشت.

و بعد هم در خرداد ۱۳۳۱ به لاهه رفت و ضمن اثبات عدم صلاحیت دیوان بین المللی برای رسیدگی به موضوع ملی شدن نفت ایران اسنادی به دادگاه ارائه داد که موجب پیروزی او و اثبات حقانیت ایران شد.

مصدق ضمن دنبال کردن کارهای پیچیده ملی کردن نفت و رهبری کشور و نهضت ایران از همان آغاز کار خود را برای مواجهه قانونی با انگلستان هم آماده میساخت و اسناد و مدارک متعدد و فراوانی جمع آوری میکرد. بطوریکه در دیوان لاهه ۱۸۱ سند مختلف را برای تأیید اقدامات و نظرهای خود ارائه داد.

یکی از اسنادی که شادروان دکتر مصدق مورد استفاده قرار داد و با دقت از قبل تهیه کرده بود سندی بود درباره نحوه انتخابات مجلس شورای ملی و چگونگی تصویب قرارداد تحمیلی ۱۹۳۳ نفت ایران.

ساجرای تجدید قرارداد و امتیاز نفت داری که اساس اقدام شرکت نفت انگلیس شد یکی از هیجان انگیزترین رویدادهای دوران رضاشاه است و امضای قرارداد جدیدی که در سال ۱۹۳۳ بسته شد از طرف تقی زاده یکی از بزرگترین بهانه های حمله به آن سرد تاریخی گردید که هنوز هم بحث و گفتگوی درباره آن پایان نیافته است و بخاطر همین امضاء کردن او بود که دکتر مصدق در نطق مشهور خود در مجلس شورای ملی تقی زاده را به «خیانت» متهم کرد.

دکتر مصدق در محافل بین المللی اظهار داشت که قرارداد ۱۹۳۳ به ایران تحمیل شده است و دولت رضاشاه هم برای تصویب آن مجلسی غیر قانونی ترتیب داده است که تمام نمایندگان آن با دستور و زور دولت تعیین شده بودند و از این رو قرارداد نفت هر چند به تصویب مجلس ایران رسیده است اما از آنجا که اعضاء این مجلس نماینده مردم ایران نبوده است از نظر ملت ایران ارزش قانونی ندارد. برای این منظور شادروان دکتر مصدق که از همان اوان ملی شدن صنعت نفت طرح چنین دفاعی را در ذهن خود می پروراند و آماده میساخت دو نفر از نمایندگان پیشین مجلس را که به ایشان اطمینان داشت مأمور ساخت تا پرونده



انتخابات مجلس‌های گذشته و مخصوصاً انتخابات دوره نهم را که قرارداد نفت ۱۹۳۳ در آن بتصویب رسیده بود گرد آورند.

این دو نماینده سابق مورد اعتماد دکتر مصدق یکی ناصر قشقائی بود و دیگری غلامحسین رحیمیان.

در آن زمان سپهبد زاهدی وزیر کشور حکومت مصدق بود. دکتر مصدق به این دونفر مأمور مسورد اعتماد خود دستور داد که اسناد را جمع‌آوری کنند و در صندوقهای قفل شده نگاهدارند و کلید آنها را هم برای خود او بیاورند.

آقایان ناصر قشقائی و رحیمیان کار خود را با مراجعه به سپهبد زاهدی و جستجو در بایگانیهای را کد وزارت کشور آغاز کردند.

پس از چند روز ناصر قشقائی به علت گرفتاریهای مختلف شخصی و ایلی نتوانست چنانکه باید وقت خود را برای دنبال کردن این کار اختصاص دهد. اما؛ رحیمیان دنبال کار را گرفت و توانست با بررسی پرونده‌ها به چند اشکاف لاک و مهر شده دست یابد که در آنها اسناد رمز وزارت کشور بایگانی شده بود.

در پرونده‌های این اشکافها و در اسناد بایگانی شده آنها بود که به دستورهای رمزی دست یافت که بنا بر آن از دربار رضاشاه به ستاد کل ارتش دستور داده شده بود فرماندهان ارتش در استانهای مختلف کار انتخابات را زیر نظر بگیرند و نام اشخاص مورد نظر دولت را بعنوان نماینده مجلس از صندوق‌های رأی بیرون بیاورند.

نام و فهرست کامل افراد مورد نظر نیز در این اسناد وجود داشت و عیناً با - نمایندگان باصطلاح منتخب دوره نهم تطبیق میکرد.

این اوراق که اسناد مسلمی از دخالت دولت در انتخابات و تعیین مستقیم افراد بنام نماینده ملت بود همه در پرونده مخصوص جمع‌آوری شد و در اختیار دکتر مصدق قرار گرفت.

رحیمیان نقل می‌کند که در همان روزها افراد مشکوکی او را دنبال میکردند و مخصوصاً از او میخواستند که این پرونده را به دربار (محمد رضاشاه) بدهد و رحیمیان همواره در پاسخ می‌گفت که او از طرف نخست‌وزیر مأمور است و چنانچه دربار چیزی میخواهد باید از نخست‌وزیر بخواهد و نه از او.

شادروان دکتر مصدق این اسناد دخالت دولت در انتخابات را با خود به شورای امنیت و دیوان دآوری بین‌المللی لاهه برد و با استفاده از آنها به دنیا نشان داد که دولت و مجلس و قانون‌گذارانی که قرارداد نفت تحمیلی بر ایران را تصویب کرده‌اند. از چه قماش بوده‌اند و همین اسناد یکی از دلایل صدور رأی بنفع ایران شد.

در يك نامه رسمی که دکتر مصدق برای رحیمیان فرستاد از زحمات او برای تهیه این اسناد قدروشناسی کرد که متن آن نامه را با تحسین از صمیمیت رحیمیان که خدایش سلامت و موفق بدارد - در اینجا می آورم.



تاریخ ۱۳۰۸

شماره ۲۴۱۴۸

پیوست

جناب آقای رحیمیان نماینده محترم سابق مجلس شورای ملی

از زحماتی که برای جمع آوری اسناد انتخاباتی دوره نهم تقنیه که در شورای انجمن از آنها بفتح مملکت کاملاً استفاده شده و همچنین از نظارت دو ماهه ای که در طبع اوراق ترضه ملی نموده و از دریافت حق زحمت هم خود داری و بفتح صدوق کشور را گذار فرموده اید تشکر و باینوسیله از همت بلند و سعه صدر جنابعالی قدردانی مینمایم.

دکتر محمد مصدق

رحیمیان نقل می کند که این اسناد همراه با سایر اسناد مربوط به نفت ایران پس از بازگشت پیروزمندان به مصدق از نیویورک و لاهه در خانه خود او نگاهداری میشد زیرا بیم داشت که اگر آنها را به وزارت کشور بازگرداند مورد دستبرد بد اندیشان قرار گیرند.

و سرانجام در روزهای کودتا وقتی به خانه مصدق قهرمان هجوم و حمله شد و اموال و اثاث او به غارت رفت معلوم نیست این اسناد چگونه از دست رفت. آیا این اسناد نابود شده اند یا کسانی که در پی آن بوده اند آنها را ربوده اند و به غارت برده اند؟

امید ایران - شماره ۱۴ دوره جدید

۱۷ اردیبهشت ۱۳۰۸

## خاطره‌ای از مصدق در دادگاه لاهه

بمناسبت ۲۹ اردیبهشت ماه، صدمین زاد روز رادمرد تاریخ ایران، دکتر محمد مصدق یکبار دیگر او را بخاطر می‌آوریم و یادش را گرامی میداریم.

زنده‌یاد مصدق پیشوای نهضت مردم ایران از چهره‌هائی است که همواره در تاریخ دورانهای اخیر ایران درخشش خود را حفظ می‌کند و بی‌گمان همه‌کسانی که به ایران و استقلال ایران و آزادی و دموکراسی ایران دل بسته‌اند و دل بسته خواهند بود همواره نام مصدق را بعنوان عزیزترین و صمیمی‌ترین پیشوای ملی ایران عزیز خواهند داشت.

آنچه به مصدق و زندگی او جلوه و ارزش خاصی می‌بخشد، تنها آرمانهای والا و هدفهای ارجمند و خدمات گرانبهایش نیست. چه بسیار کسان در این آرمانها و هدفها و خدمات با او قدر مشترک‌هائی داشته‌اند و دارند. اما آنچه او را از دیگران ممتاز میدارد و برایش ارزشی فوق‌العاده بوجود می‌آورد، راه و روش مردمی‌اوست که خاص خودش بود.

دکتر مصدق نخستین نخست‌وزیر ایران بود که خود را «نوکر مردم» میدانست و خدمت به «مردم» را وظیفه خود و موجب مباهات خود می‌شمرد. و درست همین نکته وجه تمایز بزرگ او با دستگاه و اشخاصی بود که بر ایران زمان اوسلطنت میکردند و از «مردم» بدور بودند.

امروز که انقلاب مردم ایران پیروز شده است و بارستگین و شوم دستگاه ضد مردمی را از دوش‌های فرسوده خویش فروافکنده است چهره مصدق هر روز بیش از پیش فروغ تابناک و مردمی خود را باز می‌یابد.

امروز همه مردم ایران باخصال ممتاز و انسانی این مرد تاریخ و تاریخ‌ساز ایران آشنا تر میشوند و جای شایسته‌اش را به او می‌سپارند.

همین یک مطلب که کهن‌ترین خیابان ممتاز تهران، که جنوب و شمال این شهر ولنگ و وازرا بهم می‌پیوندند از «پهلوی» به «دکتر محمد مصدق» تغییر نام یافته است بیانگر دگرگونی عمیق و بزرگی است که در زندگی اجتماعی ما و در

شناخت حق مصدق روی داده است.

با اینهمه هنوز هم میتوان درباره مصدق سخن گفت و خاطره‌هایی از او را یادآوری کرد و چهره‌این «مرد مردم و مردمی» را روشن‌تر نمایاند و مخصوصاً نسل جوانی را که مصدق و زمان او را درک نکرده‌اند و تصویر او را تنها در آینه تاریخ می‌بینند با او آشنا تر ساخت.

و از این روست که یک خاطره از او را که حاشیه‌ایست بر حماسه ملی شدن نفت ایران و ماجراهای آن در اینجا می‌آورم:

اکنون همه میدانیم و در صفحات امید ایران هم به‌گونه‌های مختلف نقل شده که وقتی مصدق نفت ایران را ملی کرد، و تأسیسات نفتی را از چنگ غاصبان حریص بیگانه بیرون کشید. با شکایت دولت انگلستان کار به مجامع بین‌المللی، به سازمان ملل متفق و به دادگاه بین‌المللی لاهه کشید.

در سلسله مقاله‌های تحقیقی «جنگ نفت در لاهه» که در دوازده شماره نخستین دوره جدید «امید ایران» چاپ شد این ماجرای تاریخی با تفصیلی شایسته نقل گشت. در این نوشته‌ها سوابق امر و جریان کار و نتایج قضاوت دادگاه لاهه بیان می‌شد که با تلاشهای شادروان مصدق به پیروزی ایران منتهی گشت.

آنچه اکنون برای خوانندگان امروز امید ایران مینویسم مطلبی است که خصلت انسانی مصدق را نشان میدهد. خصلت مردمی و مردم دوستانه او را که خاص خودش بود.

و آنچه را در اینجا می‌آورم روایتی است از برادرم «ابوالقاسم تفضلی» که در آن زمان برای گذراندن دکترای حقوق خود در پاریس بود و مانند بسیاری از ایرانیان دیگر که در اروپا بودند برای حضور در جلسات دادگاه بین‌المللی و دیدار با مصدق، قهرمان نهضت ملی ایران به لاهه رفته بود. او میگوید:

«وقتی خبر تشکیل جلسه دادگاه (در تاریخ ۱۹ خرداد ۱۳۳۱) دریافت ایرانیان مقیم اروپا و مخصوصاً جوانان و دانشجویان که همه از جریانهای نهضت ملی و ماجراهای ملی شدن نفت به وجد و هیجان آمده بودند و در همه جا رفتار و روشی سرافرازانه داشتند کوشیدند خود را به لاهه برسانند و در نخستین جلسه دادگاه که با شرکت خود دکتر مصدق تشکیل میشد حضور یابند.

هر ایرانی که برایش امکان داشت و میتوانست به لاهه آمد و بدینگونه چند صد نفر از ایرانیان که بیشترشان از جوانان و دانشجویان آن زمان بودند در پایتخت هلند (لاهی) گرد آمدند و تقاضا کردند در نخستین جلسه دادگاه که مصدق سخن می‌گفت حضور یابند.

دادگاه لاهه در بزرگترین تالار یکی از کاخهای تاریخی و باستانی این شهر

تشکیل میشود. در این تالار برای قضات بین‌المللی، طرفین دعوا، وکلای مدافع هرطرف، جاهای مشخص وجود دارد. و تعدادی جا هم برای روزنامه‌نویسان و تماشاگران پیش‌بینی شده است.

بدیهی است برای دعاوی عادی و معمولی که در این دادگاه مطرح میشود و اختلافات بین‌المللی که به این مرجع عالی قضاوت جهانی رجوع میگردد، جاهایی پیش‌بینی شده که با حساب و توجه به احتمالات و امکانات عادی تعیین شده کاملاً کافی است اما در ماجرای هیجان‌انگیز و پرهیاهوی ملی شدن نفت ایران و «خلع‌ید» از کمپانی نفت انگلیس وضع بیسابقه و غیرعادی بود. شاید در تاریخ فعالیت‌های دادگاه بین‌المللی لاهه هرگز چنین سابقه‌ای وجود نداشت که اینهمه تماشاگر برای شرکت در جلسات جمع شده باشند و تقاضا کرده باشند. بهمین جهت مسؤولان امور اداری دادگاه بامشکل بزرگ نبودن جا روبرو شدند و نمیتوانستند همه ایرانیان را در جایگاههای داخل تالار دادگاه بپذیرند.

در روز موعود دادگاه با تشریفات خاص خود تشکیل شد. قضات بین‌المللی و وکلای انگلیسی با جامه‌های مخصوص و پرشکوه خود در جاهای خویش مستقرگشتند. جایگاه تماشاگران و روزنامه‌نویسان هم پر شده بود. و من (گوینده روایت) هم که توفیق یافته بودم زودتر به لاهه بیایم جایی در صف اول تماشاگران داشتم.

همه حالت پرتب و تابی را میگذرانندیم و در انتظار ساعت مقرر و آمدن دکتر مصدق بودیم. اما مصدق نیامد. دقایق از پی هم میگذشت و تب بقراری بالا میگرفت و مصدق نمی‌آمد که نمی‌آمد...

حرف‌های درگوشی و پیچ‌پیچ‌ها میگفتند که مصدق در بیرون تالار دادگاه آماده است اما حاضر نیست به داخل جلسه بیاید...

چند دقیقه بعد معلوم شد که مصدق گفته و اصرار کرده است که تا به همه ایرانیانی که برای شرکت در این جلسه به لاهه آمده‌اند اجازه حضور داده نشود او در جلسه شرکت نخواهد کرد. سرانجام مدیران دادگاه ناگزیرگشتند این پیشنهاد و اصرار او را بپذیرند. و برخلاف تمام سوابق و مقررات قبلی نه تنها تمام صندلیهای داخل تالار از ایرانیان انباشته شد و جاهای خالی که برای تماشاگران انگلیسی و اروپائی ذخیره شده بود در اختیار ایرانیان قرارگرفت بلکه ناچار تعداد زیادی از ایرانیان به لژها و اطاقک‌هائی رفتند که در دیوارهای بلند تالار وجود دارد و در روزگاران سابق شاید برای دسته‌های موزیسین یا گروههای دیگر تعبیه شده بوده است.

وقتی آخرین فرد ایرانی مقیم لاهه هم در تالار جاگرفت مصدق قهرمان در

حالی که آقای دکتر شایگان و انتظام (اگر اشتباه نکرده باشیم) زیر بازوان او را گرفته بودند به تالار دادگاه وارد شد.

به هنگام ورود مصدق به جلسه دادگاه همه ایرانیان پیا خاستند و با کف زدن‌ها و فریادهای شوق آمیز و ممتد خود چنان استقبالی از او کردند که همه حضار دیگر حتی قضات انگلیسی و بین المللی نیز به احترام او پیا خاستند و تا موقعی که او در جایگاه مخصوص خود قرار گرفت همچنان ایستاده بودند.

متن دفاع دکتر مصدق که به مدت بیش از یک ساعت به زبان فرانسه فصیح و بدون کوچکترین وقفه و تأملی بوسیله خود او ایراد میشد در روزنامه‌ها و کتابها آمده است و در این جا جائی ندارد.

اما گفتمی است که پس از پایان این نطق تاریخی وقتی تنفس اعلام شد و دکتر مصدق به تالار انتظار رفت، ایرانیان با ذوق و شوق بسیار برای عرض احترام و گرفتن امضاها و یادگاری در اطرافش گرد آمدند و هجوم آوردند.

همراهان دکتر مصدق به او اصرار می کردند که بدنبال خستگی‌های پیش از جلسه و ایراد نطق طولانی و دشوار در جلسه باید استراحت کند اما او میگفت نمی تواند دیدار و تقاضاهای هموطنانش را که با شورو شوق بسراغش آمده‌اند رد کند.

و بعد هم از همه ایرانیان دعوت کرد که همان روز عصر به هتل محل اقامتش که دور از مرکز شهر و نزدیکیهای دریا بود بروند و با او چای صرف کنند.

به هنگام این ضیافت ساده چای عصرانه نیز مصدق مردم دوست بایکایک ایرانیان تماس می گرفت و حرف می زد و همه را به خدمت به وطن و هموطنان توصیه میکرد بطوریکه نه تنها برای من (راوی) بلکه برای تمام کسانی که آن روز در جلسه تالار دادگاه لاهه و در ضیافت چای مصدق شرکت کردند، طرز رفتار مردمی و انسانی او پیش از خود ماجراهای حقوقی این دادگاه تاریخی اثر داشت و خاطره‌ای فراموشی ناپذیر بجا گذاشت...

چنین بود مصدق مردم دوست و مردم دار که به «نوکری مردم» افتخار میکرد. و چنین است که خاطره او در دل همه مردمی که او را شناخته‌اند همواره گرم و تازه باقی خواهد ماند.

روانش شاد و یاد زنده و ارزنده اش گرامی باد.

امیدایران؛ شماره ۱۶ دوره جدید

۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۸





بها : ۱۸۰ ريال